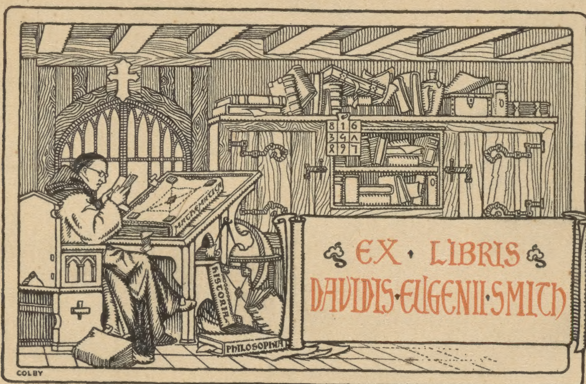
Persian MS. n.d.
Title: Israr Kasmi
On number mysticism

5

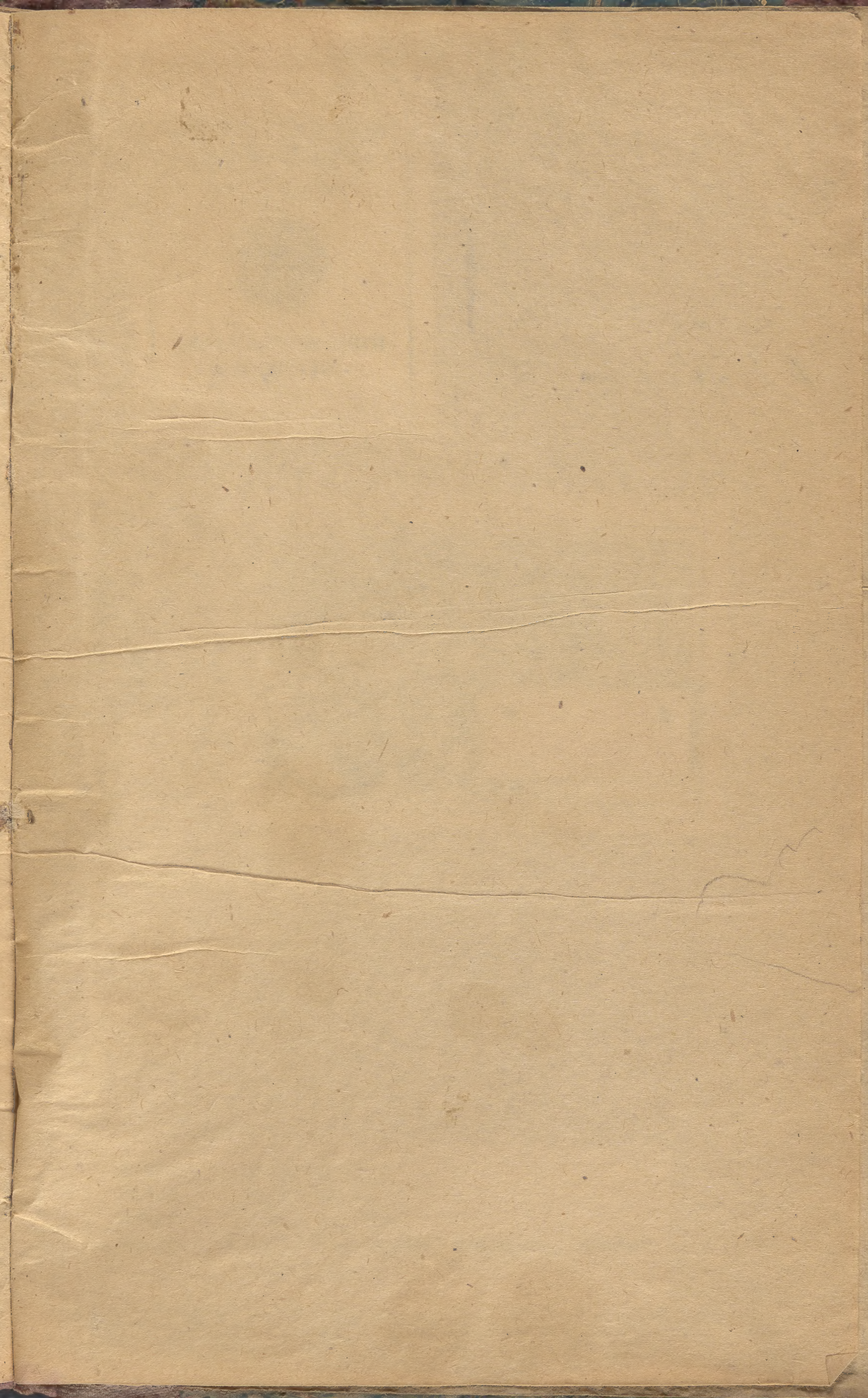


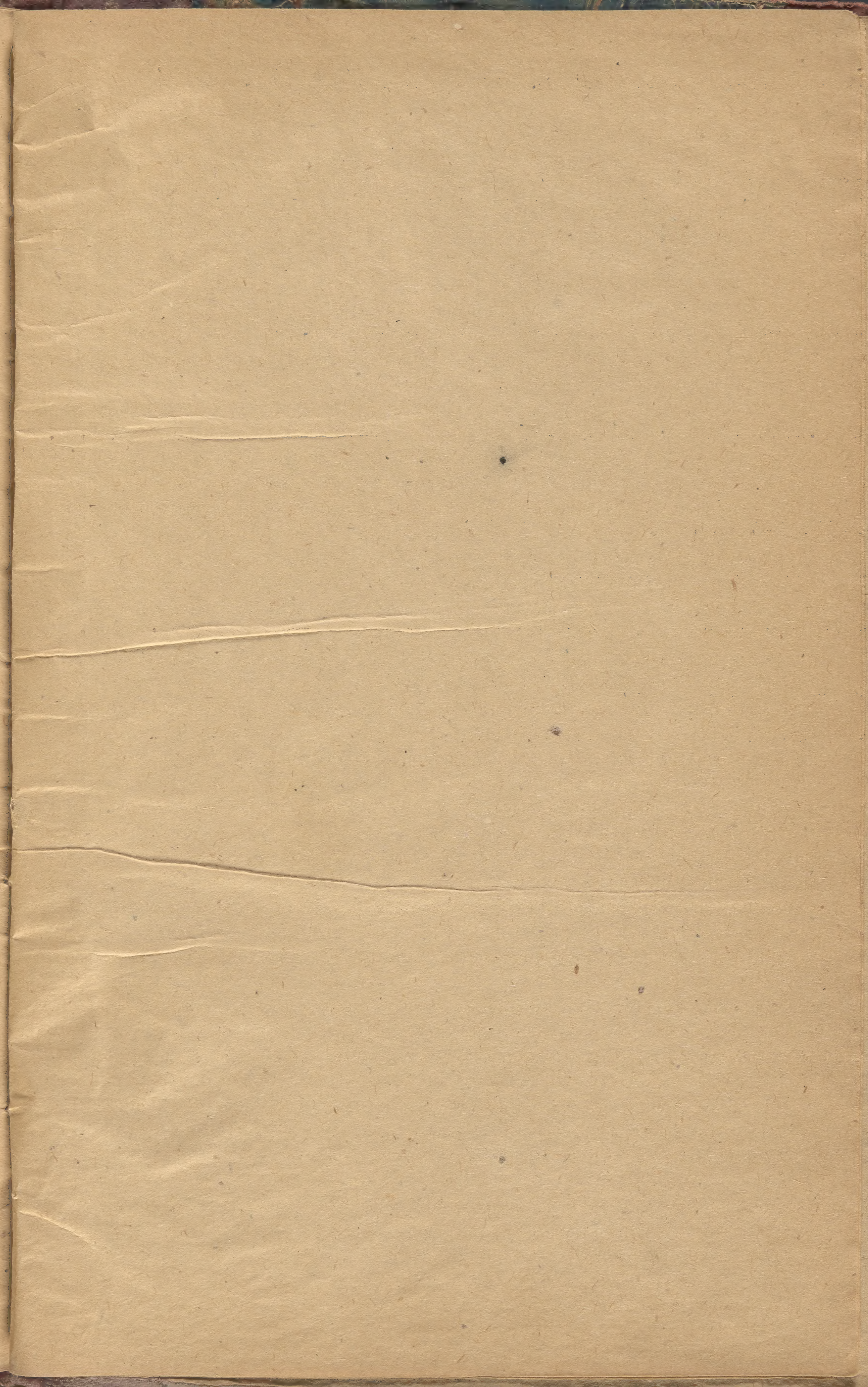
Author: Anonymous
Title: Israr Kasmi
Date: N.d., c. 1850
Persian treatise on magic, including number mysticism

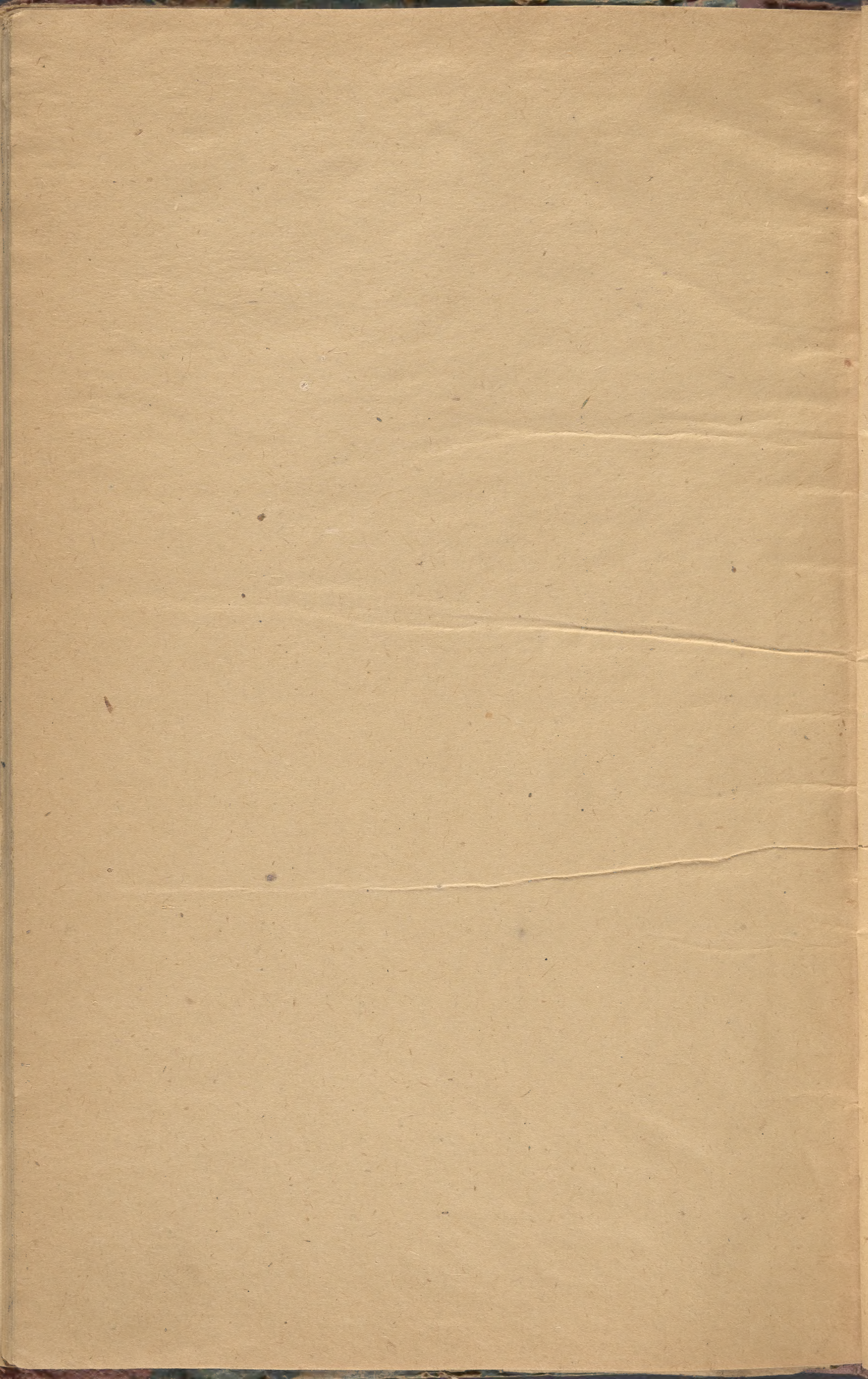
دفن کی بیٹھے نہیں ہی اور یہ سمجھ بڑا [illegible]
رنگ بدل کی ساری فاروقی [illegible]

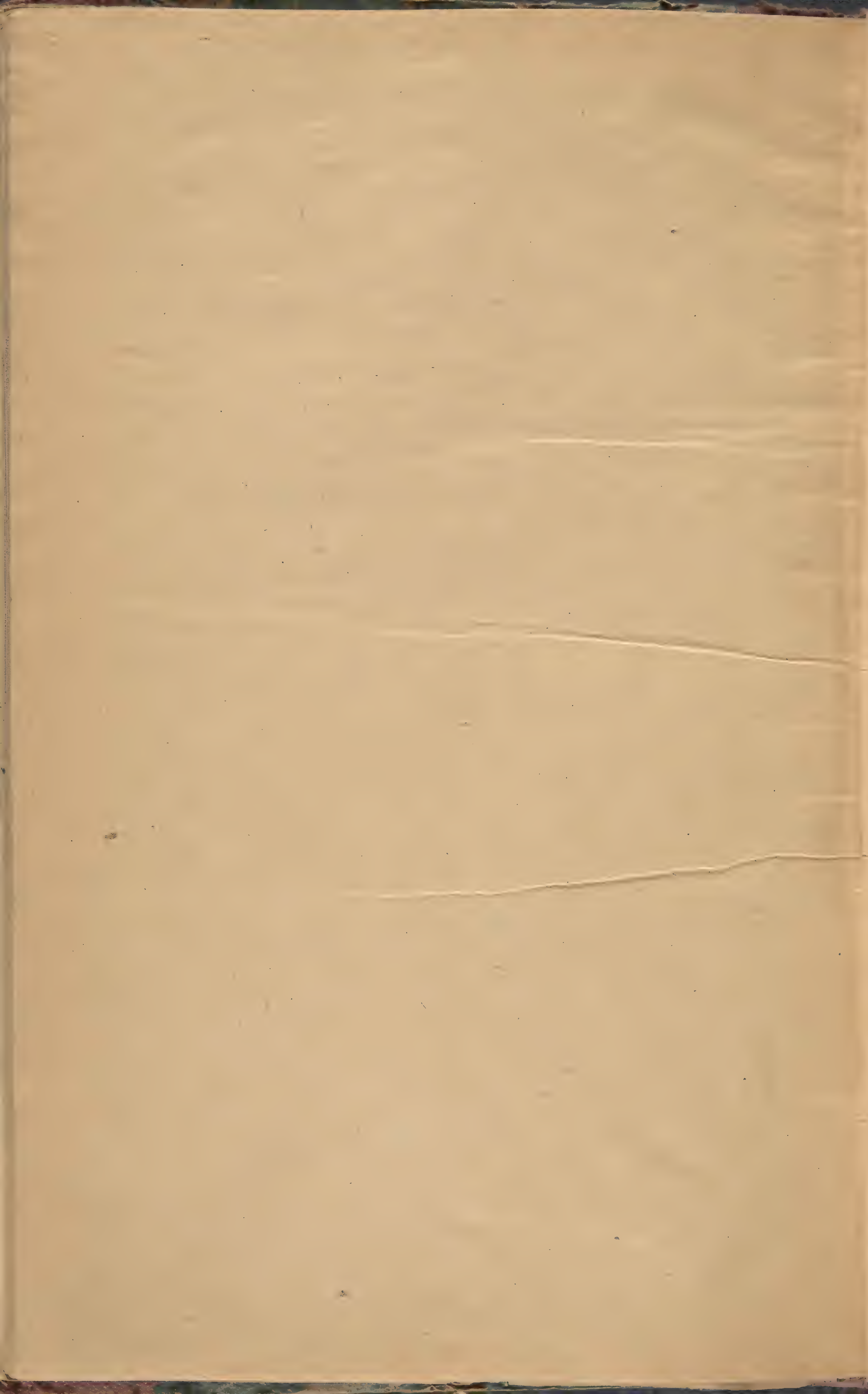
سود کے دو بالیں یہ ہار شور قدرت
حرام ادب ہو کے دلبر [illegible] ہے

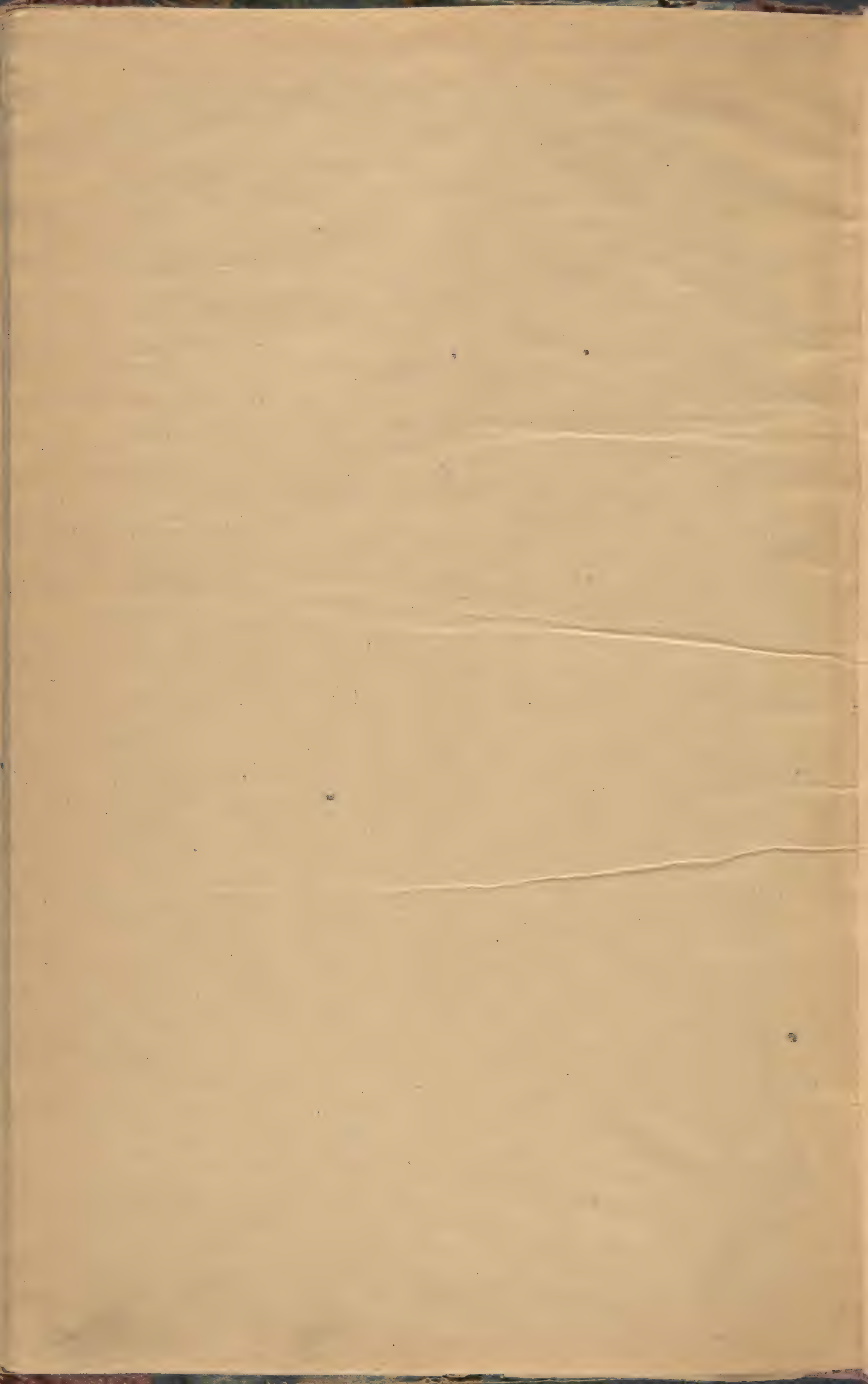












۱۸۹۴/۴/۱

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت واهب العطیات و عالم الخفیات را الحمد فی الموجودات و الغیبیات بقول غایت
بی نهایت حضرت سید سادات و منشأ جمیع سعادات اعنی حبیب الله که لازم
اثر حبیب حضور الصلوة الله و سلامه علیه و آله و احفاده المقربین لدیه و عترته و صحابه المنتجبین
الیه کسوت صفوت به موت سینه بی منصه علوم جلوه جناب ارزانی فرموده که ویعلمهم الکتاب
والحکمة و چون بزبان عجز بیانش در طلب حقایق دانش دعای فراغت انتهای از
ما الاشیا کماهی جاری شد تا کید اجابت را این کلمات معالی سماتش تلقین نمود که و قل رب
زدنی علما و از بینا معلوم میشود که در خزاین قدرت جوهری شریفتر از علم و نقدی
لطیفتر از دانای بینت و سر آیت سرایت والذین اوتوا العلم درجات مؤکد این
صورت و مؤید این معنی است و حضرت ولایت رتبت مظهر العجائب و مظهر الغرائب
مدرس مدرسه سلونی و وارث مرتبه هارونی مطلع اشعه الرضا امیر المؤمنین علی المرتضی
~~ما الفخر الا لاهل العلم + علی الهدی لمن استهدی ادلاء~~ علی محمد و اهل بیته
افضل الصلوة و کرایم التحیات در فضیلت علما و شرف علم میفرماید شعر
ما الفخر الا لاهل العلم + علی الهدی لمن استهدی ادلاء + و نعم ما قیل
علم لطف زندگی جان و دل + علم دهد تازگی آب و گل + علم نسیم چمن جان لطف + رایحه
روضه رضوان لطف + روشنی دیده امید اوست + در سلطه رحمت جاوید اوست +

هر که بسر چشمهٔ دانش رسید + آب حیات ابدی را چشید + و لقسمت اولی انواع
علوم و اصناف آن دو قسم است جلیه و خفیه - جلیه آنکه سمت اشتهار یافته اکثر علما بر قواعد
و قوانین آن مطلع میشوند و احاطه دقایق و رقایق کلیات و جزئیات آن می نمایند و خفیه آنکه در
زوایای اختفا مانده هر کس را وقوف بر حقایق اسرار و بدایع آثار آن میسر نشود ولی ریاضت
تمام و مجاهدهٔ لاکلام الهی بر قانون استخراج خبایا و در سلوب استنباط خفایای آن دست ندهد
و از جملهٔ خفیات علوم خمسه محتجبه است که از حروف اوایل اسمای آنها بر وجهی که حکمای یونان
وضع کرده اند کلمه کله سر مستفاد میگردد و بر زبان اشارت هر حرف دیگر در نام هر یک لبه از هم
حروف مبادی با فصح اللغات ایمای بان می نماید با کمه اینهم در رباعیت مستتر اصداف غرایب
جواهر معانی صدق محتوی بر جواهر رغایب و دو حرف اخر از هر یکی بیانی لغت ندای طرب بسامع
ارباب طلب میرساند - مصرعه - عاشق کو که بشنود آواز + اول آنها علم صناعت
اکسیر است و آن علمیست به تبدیل قوی اجرام معدنی بعضی به بعضی تا حاصل شود ذهب و فضه
از باقی فلذات و انرا کیمیا خوانند و درین علم کتب و تصانیف بسیار است چون سبعه و سبعین
و نخب جابری و شذور الذهب و مکتسب و رسایل جلدکی و مجریطی و میزان و رشتار خالد و
صور ای حضرت مولی و مردان و الداری عمومه و غیر آن - دوم علم طلسمات است و آن
علمیست که بدو دانسته می شود کیفیت تمزیج قوی عالیه فاعله بمنفعله سافله تا حاصل غرایب
از ان حادث گردد و انرا کیمیا لیمیا گویند و درین علم نیز تصانیف بسیار است چون
مصحف هرمس الهرامسه و طلسمات طمطم هندی و البیتیی اسکندر رومی و غایة الحکیم و تالیف ابو بکر

بین وجشیه و مانند آن — سیوم — علم تسخیرات و آن معرفت احوال سبعه سیاره است از حیثیت
تصرف ایشان که قوای علوی اند در قوای سفلی و دعوات و خواتیم و بخورات ایشان و تسخیرات
روحانیات و عزایم جنیان و معرفة اقداح و مناول و مثل آن و این علم مسمی باشد به هیمیا و از
کتب معتبره درین فن شیخا طیماطیس است و سر مکتوم و رسایل هندیه و غیر آن — چهارم —
علم خیالیست و آن علمیست که بآن تصرف در خیالات میکنند و نتیجه آن احداث و امثالات
خیالیه است که آنها را در خارج وجودی نیست و این علم به سیمیا مشهور است و در دیگر
مولفات حکمای قدیم بسیار است چون نوامیس افلاطون و مختصر جالینوس و شرح مقالات
و خلاصه کتب بلیناس — پنجم — علم شعبده است و آن معرفت قوی جواهر ارضیه است و ترکیب آن
با یکدیگر تا از آن قوای حادث گردد که از آن قوت فعلی متصرف بغرایب صدور یابد و این علم
به لیمیا خوانند و ضوابط آن در رسایل خسروشاه سماوی و جلدکی و ابی عراقی مذکور است
و کتاب سحر العیون ابی عبدالله مغربی که بکتاب ابن الحلاج مشتهر شده مشتمل است بر رساله هیمیا
و ریمیا و رساله عیون الحقایق و ایضاح الطرایق نیز از مولفات حکیم ابوالقاسم احمد السماوی
قیس افریح را جامع است باز وایه وجوه دیگر که نه از سیمیاست و آن بزرگوار این علم را
از لغت یونانی بلغت عربیه ترجمه فرموده اند و بعضی کلمات را بخط طلسمات نوشته و غایت آن
بکسی میرسد که بلغات عربیه و اصطلاحات ادبیه و اقلام متنوعه و خطوط غریبه وقوف
داشته و بر تتبع استعمار ماهر و تلقین کامل و حصول تا بان مقصد اعلی محالست و هزار دل در آن [illegible]
هر صد [illegible] مجرد — رباعی — بی جرعه غم کسی بجایی نرسد — تا خون نشود

دلی لکجا می نرسد + از گلشن حکمت و گلستان تر + بوی که و مد بر مشام ترسد +

پس بنا بر عموم فواید وشمول عوایده آن مختصر کتاب که مطالب لباب و مقبول اولو الالباب

است مثال بمثال لازم الامتثال از عم عالیجناب نقابت انتساب هدایت

نصاب ولایت اکتساب خلاصة النقباء السادات نقادة النجباء من اعاظم

اهل السادات قدوة الاسر العلیة العلویة الدوحة الشجرة الصفیة المصطفویة — شعر —

من نسل من قال اللروح الامین وقد + ناداه هل حاجة اما الیک فلا + الذی یاتی

بزوال رود اراجانه جواهر الانساب + واشتهر بالانتساب الی عالی جنابه

کریم الاحساب — نظم — سریر آرای ایوان سیادت — سیادت بخش دیوان

سعادت + نقیب زمرهٔ سادات عالم + جنابش مرجع اولاد آدم + المخصوص بعز الدایم

والفضل القایم جلال الدولة والملة والنقابة بهاء الدین امیر سید قاسم لا زال مویدا من عند الله

بالنفس القدسیة ومخصوصا من فیضان فضله بالکرامة السنیة ابن مرتضی ممالک الاسلام

موئل اعاظم النقباء والعظام المستقل بحوز المجد والکرامة والمستقبل بابهاء السیادة

والامارة — شعر — نقیب اذا قالت انا فضله لفضل البرایا کان اعلی وارجح —

رباعی — افتخار نموده ز آل احمد + نظاهر نموده بدو نسل حیدر + با جداد

او عز لطفی و نسب + با آباء او فخر محراب و منبر + المنتجی زمرة ائمة جده عن حقایق

السلکی نظام الملة وقوام الدولة والنقابة والدین علاء الملک رفیع الدرجات معارج نقابته

وا علی کعبه الملک العلی مدارج نجابته سمت صدور یافت که فقیر حقیر دو کتاب را

که هر یک بتحقیقت گلشنی است مشتمل بر گلهای تازه و مخزنی محتوی بر نقود و جواهر
لی اندازه بلاغت فارسی ترجمه کنند و در هر زاویه که خائبه باشد و کم من خبایا
فی الزوایا بر طبق توضیح نهاده نوعی سازد که هر کس از طالبان صادق و محبان
لایق بقدر استحقاق و استعداد حظ از آن خائبه برند — مصرعه — اندر خور خود بجرعه
یا جامی + پس از رمز مصطلح بخصوصه تمام اطاعت نموده ترجمه کتابین مذکور اشتغال رفت
و قواعد علمیه را که هر دو کتاب بران اشتمال داشت با زوائدی که از کتب دیگر در همان
حرف نظر رسید بوجه التمام داده بر منطق خاص بعبارت روشن ایراد نمود و بعضی الفاظ که تصریح بان
مقتضی حکمت نبود با بعضی خاصه مرقوم گشت — مصرعه — تا نامحرم دور بود از حریمش +
و این رساله که بسحر العیون فارسیه مسمی گشته مبنی بر دو تفسیر مقصد است هر مقصدی مشتمل
بر چهار اصل و خاتمه و هر اصلی منطوی بر چند فصل و وصل چنانچه تفصیل آن بیاید و من الله
الاعانة التوفیق و هو بتحقیق رجاء الطالبین حقیق — مقصد اول — در علم سیمیا و
کلیات آن و بر چهار اصل و خاتمه اشتمال دارد — اصل — بباید دانست که اصل همه اصلها
درین علم سه چیز است طعام و شراب و مداد و مدار احکام سیمیا برین اصول
ثلثه است و بیان هر یک ازینها در فصلی مذکور میگردد — فصل اول —
در استخوانها و آن عبارت است از سه استخوان هدهد و خواتیم ثلثه و اسماء
ثلثه متعلقه و منسوبه بآن و کیفیت حصول آن برین منوال است که بگیر باسم
الله تعالی و برکته و رحمته هدهد را بیست و چهار روز بریاضت وی

اقدام نماید و اورا در قفسی محبوس ساخته طعمه از حب السوس خوراند و بجای
آب گلاب خوشبوی بوی [illegible] باند و در روز بیست و پنجم کارد تیزی که از نحاس
احمر ساخته باشند بستانند و این طلسم را بقلم طلسمات بر ینوجه که

[illegible] اول

این طلسم بهتر و درست است

[illegible] دوم

و در نسخه دیگر چنین دیده شده

[illegible] سوم

و در نسخه دیگر طلسم باین نهج دیده شده

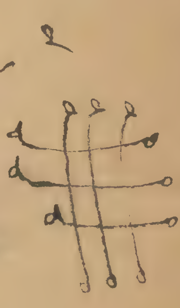
[illegible]

طاطشیشل اعیونی لما اثرید بران کارد بنویسد و این دقیقه باید که قمر مسعود باشد
بخوانند طالع اینکس که عامل است و دیگر طالع او مطلوع نباشد [illegible] طالع سالم بگردد
و قمر را لصاحب آن نظر اتصال محمود دید و صاحب طالع نیز قوی حال باید پس اورا بدان کارد
ذبح کند بر لوحی از رصاص و ملاحظه تمام باید نمود که یک قطره از خون او بر زمین
نریزد و بچکد که تمام عمل بفساد آید پس سرش را از تن جدا کند و دلش از میان
دو کتف بیرون آورد و قبای اورا از منقارش قطع کند و اطراف بازو اورا [illegible]
و [illegible] بر که الطول پرهای دم اوست تا با آن ضم نماید و در سر و قلب و
اطراف اجنحه و پرهای دراز او را در ظرفی پاک محفوظ سازد و در حفظ آن مبالغه نکنند

پاک کرده در دیگ اندازد و بآتش معتدل پخته سازد و گوشت و شوربای او را تناول نماید و البته جهد نماید استخوانهای او شکسته و خاییده نشود و ضایع نکند و یک قطعه از آن غایب نشود پس جمیع استخوان را از گوشت جدا ساز و در طاس آب اندازد و باحتیاط تمام در نگرد یک استخوان بزرگ ببیند بر سر آب آمده و یکی دیگر در وسط آب قرار گرفته و یکی دیگر بته آب رسوب کرده این سه استخوان را بر دارد و نشان کند که مدار عمل بر این ها است و باقی استخوان ریزها را با آن سرد دبال و دل و جگر که نگهداشته بود جمع کند و بگیرد مطین بطین الحکمه بآتش بسوزد تا خاکستر گردد و آن را رماد الدول خوانند در ظرفی پاکیزه نگاه باید داشت تا وقت عمل و عمل آن در فصل رماد مذکور خواهد شد و در این فصل اعمال عظام ثلثه نوشته میشود در سه وصل — وصل اول —

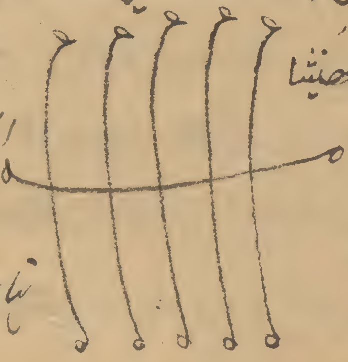
بدان که آن استخوان که در ته آب رسوب کرده طبع تراب دارد و او را دو خاصیت است که آنرا شمون خوانند و عمل او بر معدنیات و نباتات است و آنچه تعلق بکوه و صحرا دارد و او را خاصیتی است که آنرا خاتم الطاعه گویند و او در عمل های عجیب است در علم تسخیر جن اثری دارد که در وقت عمل بدان که قلم باید مصحف و آن بمنزله عهد و قسم است در تسخیرات پس آن خاتم را برای اعظم باید نوشت باسم او حاجت است و آن بر موجب است که کشیده وقت عمل بلا جورد باید نوشت و رسم

اد این است علطا کلطیثثا و چون کسی خواهد که عمل کند بر استخوان
و هر آئینه عمل او در ارضیات خواهد لوح بستاند آنچه خواهند از معدنیات یا مولدات
ازان نماید طاسی بزرگ از مس یا فلزی و بگردان استخوانرا که خاتم در رسم
روحانیت او بران مکتوبست بربالای وی نهند و از صاحب یوم یا لیل
و خداوند ساعت که عمل در آن در تحت نیستعف استمداد نموده نام انبت ترا بر دو بار سیکی
که قسم آن عظیم است مستقل نقوش و پنجاه و یکبار بخوانند پس بگویند یا ششمونت
خذ علی ابصار العیون آن طاس با آنکه حاضر باشد از نظر حاضران غائب



شود بر وجهیکه حاضران مطلق اثر او نبینند تا وقتیکه استخوان بر داشته شود
و در تکلم بدان اسم خاموش گردد و این عمل نمونه ایست که جهت مثال آورده شد
و بهمین استخوان در جمیع اجزاء ارضیات و معادن و گیاههای بی ساق بر هر
وجه که خواهند تصرف توان کرد بعون الله تعالی و توفیقه

وصل دوم — آن عظم که در وسط آب لوح بر طبع هواست و رسم روحانیت
او زیتون است و او را خاتمی است برین منوال که نوشته شد و رسم او اینست
لوسحطصنیثا



و عمل این عظم در هوائیاتست و در طیور
است و در ابر و برق و رعد و باران
و برف و امثال آن و این عمل نیز
نهایت است و برای مثال یک عمل بیاوریم

چون کسی خواهد که چنان فرا نماید که بآسمان بالا میرود بگرد استخوان مذکور را بعد از کتابت
خاتم ورسم روحانیت بران ورسم قسم را چهل ونه بار بخوانند واز دست چپ چیزی
مانند رسن وچوب وامثال آن برهوا کند ونام روز وشب وساعت برد وگوید
بازیتون خذ علی العیون وگوید اینک رفتم بنگرید حضار آن مجلس محفل چنان
بینند که او بالا میرود با آنکه خود درمیان قوم خود نشسته باشد وهمه از ارتقای
او متعجب ومتحیر باشند وتصرف درین عمل از عجائب وشمار بردل است
وصل سوم — آن استخوانی که بر سر آب آمده طبع نار دارد ورسم روحانیت
او سیمون وخاتم او بدین نمط ورسم قسم او این است تحتعتشلهو بتام
وعملش درباب نعمت که بهر نوع که خواهد تصرف تواند کرد مثلا اگر خواهند
که چنان فرا نماید که آتشی عظیم برافروخته است واو درمیان نشسته وبا اشتیاری
میکند بگرد عظم مذکور رسم روحانیت وخاتم بنویسد وچهل دوبار اسم قسم براو خوانده ونام
روز وشب وحد ودقیقه وساعت را یاد کند وگوید یا سیموش خذ علی العیون مردم را آتش
در نظر آید گوید رفتم در آتش بمن بنگرید همه او را در آتش ببینند وحال آنکه او با همه ایشان
نشسته باشند ومثل این عمل در نیرنجات بسیار است والعاقل یکفیه الاشارة —
نکته — بباید دانست که این سه روحانیت که مذکور شد خالی از روحانیت
نیر اعظم اند وتسلط ایشان در جمیع اعمال سیمیا وشعبده وتصرف در خیالات
در تلبیس بر عیون نزد علمای این فن ثابت است وهر یک ازین روحانیات مقدم وجامع

امداد از ارواح که آن جمع همه مطیع این اسم و روحانیه اند و هر که محافظت و مداومت کند برین اسماء
او را حزم و ارتیاح پدید آید که در هر چه فرماید امداد نمایند و معاونت کنند و شرط کلی معرفت اصحاب
ایام و ارباب ساعات است و بعضی از متعارف ارباب فضول سنه را نیز دخل داده اند و در خاتمه
ایمای بدان گشته انشاء الله خواهد رفت — فصل دوم در رماد — و آن نیز سه نوع است
رماد اول — و در فصل سابق تمه از الضرورت تحریر رفت و رماد ثانی و آن رماد خطاست
و صورت عمل بر آن وجه باشد که افراق خطاف را از آشیانه او برداشته آن مقدار که باشد و در اغلب
چهار می باشد یا کمتر از آن را شب پنجشنبه اول یا آخر ماه ربیع الاول بوقتی که زحل در تثلیث
عطارد باشد در خم جدید اندازند و در غره ماه ربیع الاول نیز میشاید اما عمل در ین ماه
اتم و اکمل است والبته در شب پنجشنبه اول یا آخر ماه باید بوقت تثلیث زحل و عطارد
و هنگام برداشتن آن از آشیانه هفت نوبت این اسماء باید خواند —
طهیره طهیره فقعلیش عقعاش اهزر یوش ابه یوش اروش
ماروش صصوش والیش هاروش مهوش الوغاث
تیغات طلبوث شلیوث اجب یا بطروش لطیموخ
طیموخ قدوش قدوس سبوح رب الملائکه والروح اجیبوا
ایتها الارواح الشمسیه النورانیه وافعلوا ما امرکم بهذا الاسم
المعظم بهلشلیشاع لطلط خفیک ررهشهنش ستیم لعمش ها
هاریش توکل ناهیش یحو بند دوه تبله تنکفال —

و بعد از خواندن آن افراخ را باید برداشت بوقت مذکور در بریّه اخضر باید زنده افکنده
شده و از آن پس دفن باید کرد اگر افراخ چهار اند در سر چهار راه و اگر سه اند بر سه راه و اگر دو اند
بر ممر دو راه و در یک عمل بیست و اولی آنست که چهار باشند و چون دفن کنند هفت
شبانروز محافظت باید نمود که تا کسی بر آن مطلع نشود یا جانوری بسوی ایشان قصد نبش بر آنها
نکند و در شب هشتم بوقت که مردم در خواب باشند و آواز ها فرو نشیند آنها را بر آرند و تا از ایشان ببند
روی او کرده و یکی یا دو از ایشان ها شده باز اسمای مذکوره را هفت بار بخوانند و بر ایشان
دمند برون آرد و در آتشی افکنده تمام ایشان را از گوشت و پوست و استخوان بسوزانند تا خاکستر
شود و آنرا محفوظ ساخته مدارد که رماد ثانی اینست اما = **رماد ثالث** = در خاصیت از
رماد اول و ثانی بیشتر است و آن رماد را از ш ᗜ ꭗ H × ш ꭗ H گویند و این جانور
باید که یکرنگ باشد بی علامتی و نقطه دیگر با او نباشد و طعمه و آب باید که بر وجه حکمت باشد اما طعمه او چنان
است که از نان گندم بیست و یک سیر بگیرد و مقدار خمس وزن او روغن زیت اسود اضافه کند و بر دو را
در هاون بکوبد نرم بغایت تا با یکدیگر ممزوج گردند چون مرهم شوند پس آنرا سه قسم منقسم کرده و در هر
شبانروزی یک قسمت بوی خورانند و آب او خمر انگوری باشد و مخلوط بدهن زیت مذکور باشد و بعد از
سه شبانروز که بدین نوع به تطعیم و تسمیه و تسقیه کرده باشند او را در دیگ سفالین رنگ کرده که نو باشد
و هنوز در وی چیزی پخته نباشد و در زیر وی آتش نکرده بگذارد و پولاد ابزار که بغایت تیز باشد
ذبح کند که خون او بهیچ وجه در خارج قدری نریزد **پس** دل او را برون آرد و از جسد او دل بشکافد
و هفت دانه از شجره خروع بعدد الحیز باشد و در درون آن دل نهد و شکاف را بریسمان محکم بدوزد

و تا آن حبوب از وی یا بیرون نیاید پس در دیگ افکند بعد از انکه تمام اورا با خون در دیگ نهاده باشد
و دزد در بلیناس بروی یا ریزد و عمل این دزد در این وجه است که بگیرد بیست و یکدانه از حبوب
خروع و اثرا وزن نماید و بهمان وزن خولنجان مصری یا فلفل حاضر کند و هر یک را جدا جدا بکوبید
در غایت نرمی و بیزد و بحریر تنک چشمه چون غبار بیخته بوده انکه با هم بیامیزد و این دزد در حکم
بلیناس است پس ازین دزد در آن دیگ باشد تا با خون و سائر اخلاط که در دیگ است آمیخته
شود و سر دیگ محکم کنند که انکه تنوری یا گرم سازد و آن دیگ را که قبل ازین مطین ساخته باشد و خشک
گردانیده در آن تنور نهد و حوالی اورا پر از خاکستر گرداند و باید که برابر یک شبر خاکستر بالای دیگ باشد
پس یک شب آتش درین تنور بسوزد تا هرچه در دیگ باشد محرق گردد و یک شبانه روز رها کند پس
دیگ را بیرون آرد و دل سوخته را فرا گیرد و حبوبی در دیگ بعد بنگرد و دیگر که هرچه سوخته باشد از دل
در دیگ افکند و آنچه نسوخته باشد نیکو نگهدارد که جهت احتقا بکار اید انکه رمادی که در دیگ است بیرون
آرد و محافظت نماید که بدو عملهای کلی میتوان کرد و این رماد ثالث گویند و خاصیت هر رمادی
در وصلی آورده میشود و من الله المعونة والمدد **فصل اول در رماد اول** در خاصیت
رماد اول آن انقلاب [illegible] آدم است از صورتی بصورتی و اصل درین عمل بخور است
و ساختن الخیان است که بگیرند حب الخروع و حب الاس [illegible] و حب الورد [illegible] و حب برنج
[illegible] از هر یک درمی جدا جدا و هر یکی را نرم بکوبند تا چون غبار شود پس به بیزند و با هم برامیزند
و بوزن مجموعه رماد مذکور را اضافه کنند و بدم فصاد [illegible] و دم حجام [illegible]
[illegible] عجین کنند انگه ازوی حبوب سازند هر حبی دو دانگ و برای تسخیر محافظت کنند

و چون خواهند که عمل بکنند رماد مذکور را بدم انسان و گلاب حل سازند و بر ورقی پاشند بنویسید
اسمی را از اسماء ثلثه و مختص است بدان عمل مفرد نه مرکب یعنی حرف حرف بنویسند بقلم داودی
و علامت خاتم نیز رقم زنند بر همان وجه که مذکور شده و اسمای مختصه بر یک یک بخوانند و آن ورق را
بدست گرفته [illegible] را حاضر گردانند و بدست وی دهند و یکی از حبوب بخور را بر آتش
نهند و در زیر جامه او دود کنند و گویند [illegible]
[illegible] و در هیچ رساله بیان قلم داودی نکرده و این فقیر صورت القلم را بیان کرده اسماء ثلثه را که حروف
مفرده بدان قلم اینجا ثبت کرده تا عامل در آشنای فرو نماند آما شمون برین وجه نویسید [illegible]
[illegible] نسخه [illegible] وزیتون برین وجه نویسید
[illegible] وسیمون [illegible] و واضع این قلم
حضرت داود علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بوده [illegible] و بر وی عمل
بسیار کرده اند وقتی که مداد سازند و آن در فصل سوم گفته خواهد شد ولی آنکه مداد سازند ازو عمل اختفاء
حاصل میشود و کیفیت این عمل چنانست که فرا گیرد هفت عدد حب خروع یا لوبیا و در خون اسود سالم
یعنی حیه سیاه بیاغازد و هفت شبانه روز و لیه از آن بیرون آرد و هفت روز دیگر در خون
[illegible] سیاه پرورش دهد لیه از آن دفن کند در خاکی که با رماد مذکور آمیخته باشد و بدین
خون آغشته کرده و این دانهای اندک وقتی بروید و شاخها پدید آید و تخم او برسد پس همه دانهارا
با لوبیا یا خروع را جمع کند و آئینه صافی در برابر روی خود بنهند بدارد و یکدانه در زیر زبان میگردد
و در آئینه می نگرد تا وقتی که شخص خود را در آئینه نه بیند و آن حب را نگهدارد و باقی را بیفکند که آن

هیچ کار بنیست [illegible] هرگاه خواهد که کسی او را نه بیند ان حبّ را در زیر زبان خود کرده و هر جا

خواهد رود که هیچکس او را نه بیند بقدرت الله تعالی [illegible]

وان بی انکه رماد سازند بجهت اخفا بکار آید بران وجه که حب درست که ازان دلسوخته برون آید

هفت روز در میان این رماد پرورش دهد پس برون آرد و هرگاه خواهد در دهان خود اندازد و

اسماء مذکوره را که ظهری است بخواند و قدری ازین رماد بر گریبان جامه خود اندازد و مقداری در

استین رفشاند و هر جا خواهد رود که مطلقا بنظر کسی نیاید و باقی خواص او در فصل مداد گفته خواهد شد

[illegible] حقیقت مداد همان رماد است که با چیزی مختلط میسازند و بدان

کتابت میکنند و خاصیتی بدان کتابت متنوع میشود و مداد ۳ نوع است مداد اول از رماد

اول سازند و مداد ثانی که از رماد ثانی سازند حاصل کنند و رماد ثالث که از رماد ثالث

و ما خواص این ۳ رماد را در ۳ فصل ذکر کنیم [illegible] در خاصیت مداد اول قبل ازین

در فصل اول از فصل ثانی یکی از خواص او در انقلاب نفوس مذکور شد بر سبیل اجمال پس اگر

بتفصیل خواهد مثلا که [illegible] را خواهد که [illegible] گرداند و رماد

مذکور را بخون ضفادع مخلوط سازد بدستور سابق مذکور در اسمی که تعلق بهواست بر طبع هواست

عمل کند و بر ورقی که خواهد کتابت کند فرماید و بدست کسی دهد و بدخنه معلومه تحت اثواب او

تبخیر نماید و باسماء مختصه بر دو جانبه او متکلم شود و گوید که حامل این اسماء که فلان است در عین

ناظران طیر فلانی گردان که بقدرت الهی انچه نام برده باشد بران وجهی مرئی شود و شرط کلی

آنست که بران ورق این اشکال بنویسد [illegible]

خود بنویسد و مجمعی در آید و اسماء را متکلم شود و آن مرغ را که خوش گرفته نام برد از رماد
مذکور قدری بر روی آن مردم افشان و از جای خود متحرک شو که ترا بر صورت المرغ بیند
بهمان لون و هیات و حروف فلقطریس المنبت ٤٩٧ لم ماه ل الج
د ٥٥ ع ٨ ﺧ ﮐ خاصیت ششم چون خواهی که دریائی بزرگ
بخلق عائی و این عمل الحسن الحماسی است و کتاب صاحب کتاب سحر العیون لسوف بن احمد
میگوید ما از شیخ ابوالحسن این عمل را مشاهده کردیم فراگیر تراب هر موضعی که خواهی و لبوص آن
زیر البحر دران موضع و بر برد و تکلم باسماء طهیری و ازان رماد خالص عرش ممزوج بر بالای فرش
کن و باب بحر و نهری عظیم قدری از رماد مذکور حل ساخته بر قطعه کاغذ سفید این پنج کلمه را که فلقطر
اوست بقلم غیر طبعی بدینگونه بنویسد الهوشش سلوسال بحلیکوش بکیلوس لم
تیلم موسال در مواجهه ناظران بدار همه ایشان دران مکان دریائی بینند که امواج و
متلاطم باشد با نهری عظیم مشاهده کنند و نمایش بحر یا نهر تعلق بخیال عامل دارد و باب
ممزوج برباد = خاصیت هفتم = بگرد دم الاجوین و نرم نرم بگوید ~~که~~ بر کلو با شمعی که برکنار
سبز ساخته باشند عجین کند و بستاند رکوی نو و این رماد را بدین همین حل کرده اسماء خمسه
که در خاصیت ساوس گذشته بدان مداد دران رکو نولسد و ازان عجین صورت شمعی ساخته
دران رکو نهند و در میانه تشت طشتی پر آب سازد و آب باران یا نهری بزرگ و آن شمع را
در وسط آب تیز کند و اسماء مذکوره را اعنی طهیری بخواند و بدید که طاوسان پدید آیند از هر
مکانی و روی بدان آب نهاده در حوالی طشت دوران کنند و سرها به آب فرو برند و خود را در

احسن صور جلوه دهند واین از عجائب اعمالست والله اعلم وصل دوم در نوامیس وآن حصه اعمالست واین اعظم اعمال سیمیاوا خفی علوم آنست وحکماء گفته اند که علم نوامیس اکثر الفواید واوفر العواید است یعنی منفعت او بی شمار است حنین بن اسحاق که مترجم عشر مقالات افلاطون است چنین آورده که نوامیس عملیست که بدو نماید چیزهای خلاف عادت باشد یا در عالم اکبر یا در عالم اصغر اما در عالم اکبر شاید که در علویات باشد چون اخفاء شمس ونهار واظهار آن در شب وابراز کواکب در روز میتواند بود که در سفلیات بود چون مشی بر آب وحمل اشجار باثمار غیر وقت آن ونمودن برگ سبز از درخت خشک وسجود اشجار اثمار وانحنای آن وغاشیه ما بین السماء والارض نیز هست چون رعد وبرق وصاعقه و برف وباد وباران وامثال آن اما در عالم صغیر چون انقلاب صورت انسان بصورت حیوانات وجفاء چشم مردم ونمودن خود را بصور مختلفه ومانند آن این ناموس دو نوع است یکی اکبر ویکی اصغر اما الیسر بر امور کلیه ومهمات عظیمه اشتمال دارد وکیفیت تاثیرات آن هیچ وجه معلوم نیست واین را ناموس اعظم نیز گویند اما اصغر محتوی باشد بر امور جزئیات ومهمات جزئیه وکیفیت آن وتاثیر آن بر جمعی از ارباب الباب که اذهان سلیمه وطباع مستقیمه دارند واضح است وهر یک از اعمال ناموسین را در فصلی رقم وثبت کنند می آید وهو الموفق منه الاعانه فصل اول در اعمالی که تعلق بناموس اعظم دارد واز آن عملها که از حیز احصار خارج است سه نوع اعمال مشهور گشته تعفین وتدخین وتمزین واین انواع ثلثه در سه فصل ایراد کرده میشود بتوفیق الله تعالی وصل اول در تعفینات واصل اکثر تعاویض حجر الشمس است وآن حجریست که شب روشنی میدهد چون چراغ افروخته وحوالی

حقه را منور میسازد و چون آن چیز بدست آید اورا گرفته با برابر او آب گرم خمیر سازد بگرد [cipher symbols]

[cipher symbols] یا [cipher symbols] هر کدام که خواهي [cipher symbols] کن مر اورا تا وقتي که [cipher symbols] گن

گردد و قبل از دخول [cipher symbols] در بیرون آمد [cipher symbols] حقه را پس آن خمیر معمول را دروي نه

باز اعاده عمل کن با دخال ان وقتي که [cipher symbols] دروي ریزد و ان حجر معمول این خمیر ویرا از

خروج مانع خواهد شد پس اگر [cipher symbols] است خون بني نوع او بر روي او مال و اگر [cipher symbols]

[cipher symbols] است روي اورا بخون بني شکل او ملطخ سازد و اورا در خانه تاریک که افتاب در وي

نتابد بگذارد و سبوس گندم و شراب مي ده و در هفته بمقدار یک رطل از ان خوني که روي اورا

بدان آلوده است در طعام و شراب او بدوده تا وقتیکه نزاید و باید که قبل از ولادت جلد البشر

اماده ساخته باشي و آن حجر الشمس است و حجر الکبریت سنگ گوگرد و حجر التوتیا سنگ لیري

و حجر المقناطیس سنگ اهن ربا همه زئبت همه اجزا او کوفته و بیخته با آب برگ بید خمیر کرده و حب ها

ساخته هر یک بمقدار نخودي و در سایه خشک گردانیده و بعد از اجفاف سحق کرده باشد در روي
برابر

و در ظرف زجاجي محافظت نماید پس چون حمل واقع شود آن مولود را در میان این

دزور خوابانی که في الحال در کسوف بشري جلوه نماید انگاه مادر شرا در همان دم بقتل آوري

و خون اورا در ظرفي بگذاري و الصورت حیوان بشري را در اناي عظیم و واسع از ابگینه یا

رصاص لاغر در آري بگذاري تا سه روز و شبانگاه بگذرد و هر آینه جوع بر وي غلبه کرده

و مضطرب گشته پس اورا از خون مادرش اطعام کني هر روز بمقداري که بخورد تا هفت روز

بگذرد و صورت عجیب مشاهده و علمیات غریب بر وي پدید آید و براي عجایب اعمال بکار اید و

این را التعفین اگر گویند و از جمله خواص این صورت است که او را در رکوی پیچیده سفید باشد
و در پیش روی او آئینه صافی نه وضع کند و بهمان ذرور تبخیر نمایند در ۲۹ یا ۳۰ از ماه قمری
ظاهر گردد و چنانچه در شب چهاردهم دمی باید که مقابل وقتی که آئینه بردارے تا صورت را غایب سازی
و اگر در اول ماه صورت را ذبح سازی و چون او را خشک کرده سحق نمای بهر آدمی که از آن خون بدهی
صورت او منقلب گردد و لصورت آنچه [illegible] در رود لیت نهاده و اگر در آخر ماه شکم
الصورت را شگافی و روغنی که در شکم او باشد بگیری و در کسی مالی صورت او متغیر گردد و مانند
[illegible] و اگر این صورت را چهل روز تغذیه کنی بچون بینی و شیر لاعمر و جای میداری که آفتاب را نه
بیند پس بیرون آری شکم او را شق کنی و هنوز زنده باشد هر چه از احشاء مالی از وی بیرون
آری او نگاهداری هرگاه که بدین دو رجلین خود را هر دو پاے بیالائی در طرفة العین از هر جا بهر جا
خواهی رفت طولاً و عرضاً و باز توانی آمد بقدرت الله تعالی و اعمال این صورت بدین مقدار
که اختصار یافته و هو اعلم بالرشاد **تعفین دیگر** و حجر الشمس و با زهره باز سفید
بجمین کنند و بیارد [illegible] و چنانچه در تعفین سابق گذشت و باوی عمل نماید اگر [illegible]
فرج او را بچون سنگ لینت بیالایند و در خانه تاریک بگذارد تا بوقت وضع حمل و در این
مدت او را گوشت دهد اغشته در دم ضفادع و شراب چشانند آمیخته با خون حجام تا زمان وضع
حمل و قبل از آن برگ از درخت فندق و زبد البحر [illegible] و حجر البسر باید که اجزاے
برابر گرفته باشد و بچون سلحفات [illegible] و زهره سمندون که مرغی مشهور است
و بر کنار آب بصره بسیار باشد بجمین ساخته و بعد از جفاف سحق کرده و چون در زور گردانیدن آماده دار

وتا چون آن صورت متولد شود و فی الحال که هنوز تر و تازه باشد ازان ذرور بر روی افشانند و او را
از آنای بزرگ پاک که وسعتی داشته باشد و سیع الراس درآورد و چند روز او را همان طعام و شراب
که مادرش را میداد و تغذیه و تسقیه نماید بعد ازان چند روز ازان آناء بیرون آرد حیوانی بیند صورت
انس الا آنکه یکپای داشته باشد و از وسی کار آید در هر عضو او عملی را شاید اگر چشم او را
بر کند و خشک کرده بسایند و بدان اکتحال نماید روحانیان و جنیان را ببیند اگر مغز سر او را با عنبر
بیامیخته کحل سازد و در چشم کشد کنوز و دفاین زیر زمین را بنظر درآید و اگر زبان او را خشک گرده
بکوبند و سحق نماید با زهره ماهی که قورلوس گویند و در بحر عمان میباشد و تاجی دارد چون تاج خروس
و لعابیهای منثور است بیامیزد و حبها سازد و در میان دو درخت که بهمدیگر نزدیک باشند مجمره نهند
و یکی ازین حبوب تبخیر کنند شجرتین بهمدیگر میل کند بر وجهی که اتصال نزدیک باشد و اگر جهی
ازان با آب حل کرده و بر هر دو دست خود را بدان بیالاید و در زیر درختی نشیند شاخ و برگ آن
درخت بهو میل کند و منحنی گردد و اگر مغز سر این صورت را با مغز سر انسان که تازه باشد بیامیزد
و برابر هر دو بوزن مثقال طرا شیع بان یار کند قسمی از بودنه است که او را ابری مادران گویند و حبها
ساخته در سایه خشک کند و در زیر درختی که خشک و بلی پر باشد بخور کند در وقت و ساعت
تازه گردد و ثمره بر و پیدا آید **تعفین دیگر** = بگرد H ب ٥ و با او همان معامله کند که
در تعفین سابق گذشت اما حجر الشمس را باب گرم و مقداری از خون H٥ =
H ꟾ ш X 8 ≡ عجین کنند باید کرد و بلطخ I:HH3 او بخون ٥ X ᴨ ш ٥
باید بمزد با براده او تعطیم بمغز جوز امیخته با نان کرفته باید کرد و تسقیه بشراب ممزوج با دم

مذکور یا دم فصاد پس برگ درخت نیل باید گرفت تا ورق لوت و ورق فروع و ورق
الاثر اس برگ کاه سرایش شجره صیفره ذات شوک کالحاج السرایش اجزا برابر کوفته
بیخته نگاه باید داشت تا وقتی که وضع حمل کند فی الحال مولود را درین ذرور مولود باید داشت
ساخته و اورا در اثنای محافظت کرده هفت روز چیزی نباید داد و بعد ازان افراج نموده
بطن اورا باید شکافت و احشاء بیرون آورده با یکدیگر ممزوج ساخته بباید مالید تا مانند
مرهمی شود و قدری از خون وی بان خلط باید کرد و این مرهم در هر موضعی هر عضو که مالند ضرب
تازیانه و چوب حس نشود و اگر قرصی بجان عضو مالند کار نکند تیغ   دل اورا بگیرند و در
پوست ادمی روی او سلخ کرده باشند بر پستان محکم سازند و از خود دور او بزنند فی الحال از نظر مردم
غائب شوند چنانچه همه کس را دارنده آن ببیند و اگر این صورت را بسوزد و رماد اورا نگهدارد در وقتیکه
خواهد باران آید ازان رماد قدری بر مجمره اندازد و تشجر کند باران باریدن گیرد   **وصل دوم**
در تدخینات و اعمال تدخین و تعفین اسان تر است و یکی از دخنه ها آنست که چون بدان
ادخان کند بر بزی کوهی یا صحرائی دور باشد از مردم چنان نماید که افق سرخ شده باشد و هوا آتش
گرفته و میان آتش هوا اسپان سیاه و سفید جولان میکنند و بر هر اسپی شخصی نشسته حربه آتش بدست
دارند و بر یکدیگر حمله میکنند و می آرند هر که این صورت ها مشاهده نماید توهم کند که عذاب نازل شده
موجب شبهه توبه او گردد و اجزای این دخنه هشت است   اول پیه ماهی که در آب بصره میباشد
وانرا وحش میگویند   دوم پیه صام ابرص   سوم پیه سلامندر را و آن نوع الیست از سام
ابرص که چون در آتش افتد فی الفور آتش فرو نشیند چهارم قطرون احمر یعنی ~~حلعمی~~ جوا کیاه این

چهار اجزاء را برابر کوفته باید پنجم اخثاء البقر سرگین گاو و آن نصف جزوی باید ششم موی بینی
است منعم بعم بشکل کبوتر وازین سه جزء الع جزوی مانند مجموعه را بکوبد و به بیزد و غیراز شحوم مسحوق
ومنحول را با شحوم در آمیزد و حبوب ساخته در ظل تجفیف نماید و تبخیر کند بدان ببر سری کوهی ازکوه هاے
بلند یا در صحرای خالی که در دخان الصفوری گفته شده معاینه دیده شود تا وقت انقلاع بخور ــــ
دخنه دیگر ـــ چون روز بدان تدخین کند هوا تاریک گردد و ستاره ها دیده شود و خوف و
رعب بر قلوب غلبه کند و این بابی عجیب است افراکرد کبریت و حجر الشمس و راین سکه پرنده که در
دریای هند میباشد و سر فراشتوک اجزاء برابر کوفته همه را سحق کن و بر هر سنگ لیث خمر ساخته
حب سازد و در سایه خشک کند و وقتی که خواهی عمل کنی کز و حبه بگرد و در آتش که از چوب ⲥⲙ
ⲓⲓⲓ ⲓ ب افروخته باشند تبخیر کند در نصف النهار بر موضع بلند تا کواکب را دیده شود در روز مشاهده نمایی ❖
دخنه دیگر چون بدان تدخین کنی در نصف اللیل و ماه بدرجه بدریه نزدیک باشد فی الحال
نور او محو گردد و منخسف بماند و درین نیز عجیب است بگرد ورق سجره که سراج القطرب گویند و بکوب
ان را و بارنره ب H ه و مراره گاو و مغز سر ꟻ × ⲓ و مغز سر ب H ꟻ ⲓ ه ⲙ برآمیز
و بند قها ساز بمقداری نخودی و به سایه خشک کن و در شبی که خواهی در موضع عالی بر آتش تدخین
کن آتش زبل در غیر ایام خسوف چون عشر اول و اقراز ماه قمر منخسف به بینی و در کتاب خسرو شاه
سنجاوی آورده اند چون بدین دخنه تدخین کنند بروز در آسمان ستاره گانرا به بینند و مرغان
بزرگ مختلف الالوان با هیات عجیبه **دخنه دیگر** ـــ در هوا عجائب نموده شود از دو
آب و تماثیل ان شتران اسب سوار و حیوانات بسیار و غیر آن و این دخنه افلاطونیه است

اجزاء آن H3 ب وعود چینی و 7H ح وبه سنگ الی و III ▽ HH III

هر یکی ده درم وصمغ دادی یکمثال هر یک را علیحده بکوبد الا زیبق که با اجزاء کوفته بهیئة طلاء یکند

ومجموعه را بیک رطل زیت برابرزد وبنادق سازد وهر بندقی سی درم باشد ولیه از جفاف

بر آتشی از لبرات ب H III H I حاصل شده باشد تبخیر نماید تا عجایب کلی بیند ــــ

دخنة الرجال گویند وبتدخین او در هوا مردان بینند که پایهای ایشان بر اسمان اجزای

ده برنگ مرادرسیح وعفص مازوی نارسیده وزنجار واقلیمیای ذهبی حرکی که لیه از گدازش

طلا یا نقره در بوته چسبیده میباشد زرنیخ احمر یعنی نحاس محروق وزنجرف زنجفر ودم الاخوین

خشک شده از هر یک ده جزو کبکج یعنی سه جزو سنجره التوت برابر همه مجموعه را بکوبد وبرزد و III

I V III V ∆ وماء التوت عجین کند وحبا سازد هر یک مثقالی ودر ظل خشک کند وچون عمل

خواهد کرد بر آتشی که H ب X ⅄ ب ≡ H حاصل شده باشد وزبانه او فرو نشیند تبخیر کند

وروز کثرة الغیم در روز بر مکان عالی انچه گفته شده انشاءالله رود **دخنة انمطار** ـ

واین عظیم ترین دخنهاست ومنفعت او بسیار باشد هرگاه که کسی خواهد که باران اید در

تابستان که گرمای عظیم غلبه کرده باشد بگیرد I H ب X که غرالرابد وافضافه میکند یعنی

افتاب پرست را ذبح کند ودم او را گرفته خشک نماید پس بگیرد ≡ 8 X III H H

که لون او نبات باشد بی آمیختگی بلونی دیگر خصوصًا بیاض واگر بری باشد بهتر لیف

وعمار کامل هر شوف بیاید چون گرفته شد بر بندد وازان دم مذکور مخفف مقداری برطم

∆ ب ∆ ∆ نسخه ∆ ⅄ ب ⊓ تر کند وبدو دهد پس I H ب X مذکور نیز بوع

و

نوع دیگر که [symbols] را خواهد که [symbols] گرداند رباد مذکور را بدم انسانی حل کرده و بر ورقی بنویسد همان اسم ثانی به یک هفته مذکوره و این اشکال ترتیب کند

و تبخیر کنند و تکلم با سماء

مختصه و فلانرا در چشم هر که ببیند او را فلان گرداند بر همان و تره است که مذکور شد و لقدرت ربانی هر چه نام هر چه همان میشود از اشتقال غافل نشود او را بلفظ بلغت یونان فلقیطر گویند یعنی یار و مددگار و نور بینش نزدیک کار والله اعلم **فصل ثانی** در مداد ثانی و آن رباد دوم بیش

ممزوج و مملول بدم سطور المود نسخه [symbols] و خواص این بسیار است و از آن جمله پنج خاصیت اینجا مسطور میگردد و ظهور هر خاصیتی موقوف بر فلقیطر است یعنی حروف که بدان مداد نوشته میشود بقلم طبعی خاصیت **اول** اگر بااین مداد فلقطر او را شب یکشنبه بر طشتی از نحاس بنویسد و آنرا پر آب سازند و سه ورق از درخت لاولا در آب افکنند و آن طشت را بر آتشدان نهند و آتش نرم نرم در زیر آن فروزند تا گرم شود پس فرو دارند و شاخ از همان درخت آب را تحریک دهند و باسماء ظهیره ظهیره که در اول فصل ثانی مذکور شده متکلم شود آوازی دلپذیر و احسن صورتی و صدای روح بخش از آن آب ظاهر شود اگر تغنی کنند همان تغنی بسمع رسد و اگر چیزی خواهند همان چیز شنوند و اگر ندبه کنند ابجای آن نوع صورتی بظهور آید و در گریه و خنده نیز همین معنی وجوب گیرد و فلقطر فلقطر او بلغت

خاصیت دوم چون خواند

طیر کند از مکانی بمکانی فلقطر او این عمل را بمداد مذکور بنویسد بر نعلین که از پوست تمساح

ساخته باشند و از دست خود در آویزد چنانکه دست وی آنرا مس نکند و از چوب اراک یعنی پیلو

قضیبی بدست گیرد و باسماء ظهیری التکلم کند و متوجه شود بمکانی که مطلوب است که در وقت و ساعت

بدانجا رسد بنوعی که هیچ مرغی در طیران بدان مقدار زمان نتواند رسید و فلقطر او اینست

خاصیت سوم اگر فلقطر یمن عجاب بامین بمداد مذکور بر عمودی حدید

حدید بنویسد که طول او بمقداری شبری بود و او را در موضع نوشتن کند مثل درختی و بوقت

اسماء مذکوره را بخواند هر که بدان موضع رسد مردی ببیند ایستاده و اژدهای بدست گرفته که

از دهن او نار برآید بروی می آید و از آن صورت بترسد و از آن مقام بگریزد و فلقطر پس این است

خاصیت چهارم اگر کسی در شب جمعه

بدین مداد فلقطر او را بر هر دو کف دست خود بنویسد و بر بامی بلند با پشته عالی یا کوهی

مرتفع برآید و هر دو کف خود بگشاید و اسماء معلومه بخواند فی الحال عمودی از نور برو فرود آید و

بنوعی او را احاطه کند که از نظر مردم غائب شود و کس را طاقت نظر کردن بر آن نور نبود هذا فلقطره

خاصیت پنجم

فلقطر بدین عمل بمداد مذکور بر قطعه از حریر زرد بنویسد و آنرا در زیر نگین عقیق که بر خاتمی ترکیب

کرده باشند بنهند و آن انگشتری با خود دارد نگاه کند چون خواهد که در میان مردم غائب

شود انگشتری در انگشت بنصر خود از جانب چپ کند دست خود را در آستین کند و اسماء

مذکوره بخواند و گوید بوقت این اسماء پنهان میشوم و روی بجایی که خواهد برود هیچکس او را نبیند

ببیند فلقطریش این است

فصل ثالث در مداوات آن رماد بهم است که بچیزی محلول و مخلوط ساخته مداوی میسازند
و بدان کتابت میکند و خواص او از عدد متجاوز است و از آنجمله هفت خاصیت آورده شد و فلقطرات
هر یک اول چیزی ازین رماد با خل خمر که سرخ باشد برامیزد در ظرفی زجاجی کند و بدان بنویسد
فلقطر این باب را بر کاغذ پاک و در هیچ عمامه خود نه و ازین رماد مقداری دانگی تطعیم کسی کن در آب
یا شربتی که خواهی دوست او را در دست گیری هر کجا خواهی بروی و از عجایب و غرایب هر چه اراده
کنی بخیال خود بگذران که آنکس آنرا معاینه ببیند و ترا خبر دهد و مانند کسی باشد که از عقل برطرف بود و
چون خواهی که با خود آید آن لطاقه را از عمامه خود آرد و در عمامه خود او وضع بکند با هوش آید
در هر چه دیده بتمام باز گوید و حروف فلقطر او این است

خاصیت دوم این رماد را لورس برامیزد و قطعه از پوست دباغت داده بزنگ فرا کرده بشکل دینار
برد فلقطر او این است بدین مداد بروی بنویسد و آنرا بردارد و برود و نزدیک هر کس که خواهد جای
بالستد که آنکس او را نه ببیند و از آن رماد اندکی پیش او بریزد و با اسما مذکوره تکلم کند پس خود را
بوی نماید و آن جلد که بر شکل دینار است بوی دهد چون بگیرد و در نظر و زر خالص تمام عیار ببیند اگر
آن رماد را بر آب آمیخته باشد و از آن بر کاغذ سفید نویسد نقره پاک بی عیب نماید بنظر وی در آید فلقطر او این است

خاصیت سوم رماد

رماد مذکور بدم آدمی ممزوج کن و فلقطر او را بدین مداد بر صفحه پاک بنویس و در وقت نوشتن اسماء

مذکوره را تکرار کن ان قصبه پاک را در مکانی کن تاریک باشد لقبت کن پس چراغی افروخته بدان
موضع درارد و اسماء را میخوان هر که بدانجا رسد و درآید شخص بیند ایستاده اگر خون مذکور باشد
مردی مذکور بیند و اگر مونث باشد زنی بیند وان شخص مذکر بلباس های فاخره خوب شکلی زیبا
متوجه قبله باشد و مونث در غایت حسن و جمال اراسته بحلی و حلل اراسته روی بجانب
مشرق کرده از مشاهده این شخص مردم متحیر مانند و متعجب شوند بر همین نوع باشند تا وقتی
که حروفی بر قصبه مکتوب است محو سازد الصورت نیز غائب شود همان قصبه بماند فلیقطرش
این است ۷۸۹ [illegible]

[illegible] **خاصیت چهارم از رماد مذکور** اگر رماد را آب
باران حل کرده و حروف فلیقطرش در زیر که دو قدم خود نویسد و بمسجد جامع یا مصلی یا هر
مجمع که خواهد رود و بنشیند تا وقتی که همه مردم جمع شوند پس مقداری ازان رماد و آب در میان
ایشان ترکند و برخیزد و بسرعت روان گردد و باسماء مذکوره متکلم شود مردمان بینند که روی
بر هوا میرود و هر زمان ارتفاع او بیشتر میگردد پس اگر حب حقا با خوف دارد در زیر زمان
گردد تا از نظر مردم غائب شود و در هوا نگرند و او را می جویند و او همانجا ستاده هر چه میگویند
میشنود پس اگر خواهد که حقه را ظاهر سازد و مقالات ایشان بدیشان باز گوید تا تحیر و
تعجب قوم بیشتر بیفزاید و فلیقطرش این باب این است [illegible]

[illegible] **خاصیت پنجم**
این رماد را چون هر چیزی که خواهی حل سازد و بدان محلول حروف فلیقطرش بکف دست

مبیض کند تا بیک تر اینقدر شود و آب تر انگاهدارد و مجوس را از آن مطبوخ بخوراند پس از آن

آب بوی اشیا مانند و سه روز دیگر مطلق چیزی ندهد تا بیک کش [illegible] شود و صباح روز چهارم سام

ابرص را حقنه کنا ابیض الهوام وی کند و باید از اکل آن عطش شدید بروی ظاهر و کاری خوانند

باید که از شجره سراج القطرب بمقداری که [illegible] دقیقه و قیقه آب بعصر حاصل کنند و سه دقیقه دیگر

[illegible] آب حقنه با وضم کنند و بوی دهد و یک شبانه روز بگذارد و صباح روز دوم او را ذبح

کنند خون او را بگیرد چنانچه قطره از خون او فوت نشود و آن مذبوح را بگذارد تا خشک

گردد پس بگوید گوشت و استخوان او را خون او را با [illegible] بیامیزد و آن

مدقوق را مثل وزن او از این شراب دوم ممزوج لستیفه کند آنگاه خشک کرده منخل شود بریزد

و بجته را وزن کند بمقدار نصف وزن او شور کلب میت و عظم او سوخته باشند و ذرور شده

با او منخول ضم کنند و دیگر باره سحق نماید تا بیک یکدیگر مختلط و ممزوج گردند و چون خواهد که عمل کند

فراگرد مجمره حرارت که از شجره برلوق حاصل شده باشد بروی ریزد و باندکی از این دوا اند چنین

کند که بقدرت الهی چون بخار برون رود و بالا رود باران بروی زمین هند و تا بجور هیمو زد

همین عمل میکنند و اگر تا بگاه تبخیر کند همین صورت واقع شود و چون خواهد که مطر منقطع شود تبخیر

کند [illegible] آتش را فرو نشانند و تبخیر در باقی **وصل سوم** — در تنزینیات و انواع آن بسیار است

و از آن جمله پنج نوع اینجا مثبت میگردد بعون الله تعالی = **نوع اول** = وقوف بر خواطر

دان عمر [illegible] است میوه باید بگرد [illegible] را بوقتی که از خانه برون

میاید یا عنقریب برون آمده باشد بهتر باشد و اگر آب یکی از آنها را بعد بهتر بینی [illegible] سیحون

و جیحون و نیل و فرات عمان کاملتر آمده و بر هر تقدیری او را اغراق کند در آب تا بمیرد و باید
که چون بمیرد همچنان او را خشک کند و قوی آلتست که گوشت او را بیاید و بوزن آن لحم
گردان و ربع وزن آن قلب بوزنه ۵ و مثل آن دل طوطی سخن گوی که نر
باشد بگرد همه را بکوبد و با یکدیگر خلط کند و نگاهدارد و هر که در هیچ ازین دوا با شکر نهی
تناول کند بعد از لحظه متکلم شود بحکمت و هرچه بشنود یاد گیرد فی الحال و بر آنچه در خواطر مردمان
میگذرد زود واقف گردد **الا نوع دیگر** = صاحب شامل الاکبر گفته است منقولست اگرچه
این عمل از علم غرایم است اما چون درین کتاب که ترجمه کرده میشود آورده است نخواستیم
که اسقاط نمایم چه فایده است آن عظیم لوایت است هر که خواهد که هرچه در خواطر مردم میگذرد
بر خواطر او خطور میکند **باید** که یک هفته روزه دارد و افطار بغیر حیوانی کند و بدین اسمای
سبعه که نامهای بزرگ مفاتیح الظلم خوانند شمیثذ یدیع ~~هلیون~~ هلیهوت لاهوت
ونیدغوث هاحینی فیلتثا هتشهلوب هر روز هزار بار تلفظ گردد و در اوقات تمام این عدد
یازده بار صلواة و سه بار بگوید اللهم اکشف عن قلبی حجاب الغفلة وعلمنا ما لم
انی اعلم وبین لی من کل ما اسال عنه یا من لا اله الا هو و لا معبود دونه
پس باز نیز یازده بار صلواة فرستد و چون شش روز بدین ورد مداومت نماید و روز هفتم
اثر ظاهر گردد و هر که پیش وی آید و هرچه در خواطر بگذرانند فی الحال بر خواطر این کس گذرد
و در آن باب کلامی واضح نیست **نوع ثانی** = در سرعت سیر و این چنان باشد
در روزی مسافت یکماه را قطع کند و این در کتاب سر الاسرار منقولست از حکیم

لادن طرابیسی و وی فرموده که هر که فرا گرد جلد [cipher] وجلد اوزه یعنی مرغ آبی و پوست گردن خروس کبود رنگ و پوست روی گفتار و پوست ودک یعنی دجاجه سمینه و پوست [cipher] وجلد فرس بشرط که مجموعه ذبیحه باشند وان جلد را وجلود را دباغت داده باشند و دباغت کنند وازان نعلین بسازند که فوق وتحت آن جلد فرس باشد بدوزند در وقتی که عطارد مستقیم السیر باشد بسعود وقمر متصل به یکی از سعود پس چون خواهد که بجایی دور رود در یکروز بی کلفتی ومشقتی آن نعلین را در پوشد بر طهارت وباید که روزه دار باشد براه آن موضع درآید که در طریق درزیر قدم وی مطوی گردد ویکی از مشایخ مغرب درین باب بطریق دیگر عمل کرده است وفرموده که فی مکانی بر نوعی منسوخ که بگیرند پوست [cipher] وجلد وادک که مردو ذبیحه باشند ودباغت دهند وبعضی را بر بعضی ترکیب کنند وجلد [cipher] در فوق او وتحت او باشد ونعلین سازند بدوزند در وقتی که قمر متصل بعطارد وعطارد مستقیم السیر باشد پس این اشکال را که مذکور خواهد شد بر جلد اهو بره نویسد وبر ران راست ببندد در وقتی که توجه بمبتغی کند الجه دیگری بیگاه رود او بیک روز رود که هیچ رنجی بوی نرسد واصل آنست که این کلمات که آمده هر بامداد وشبانگاه ورد سازد وازیازده بار کمتر نخواند وهرچند بیشتر خواهند بهتر بعد امااشکال که بر جلد غزال باید نوشت این است

[cipher] بدله

[cipher] بدله

٤٤ ٤

وکلمات که صحیح و تمام

بر و مواظبت نماید این است یا مُغیثُ اَلْنُوخی رَحْمِ اَعْلانی اَلُوهِخ طَبُوشخ

طِیبوبَا لَوْخادِ وَلِیهِم اَسْتُوسُمِیل اَللّهُم رهالُ وَکَبْرو لا تقتبشر یا مَن

لا اله الا هو ولا معبود سواه و در وقت توجه و مبداء رفتن هر دو دست خود را بر سر

زانوها نهاده روان کردد **نوع ثالث مشی بر آب** او از ذکریا رازی صاحب مقالات

سیزده گانه نسخه عشره که مشهور است بر عادت چنین فرموده اند که هر که را داعیه این عمل باشد باید

که بگیرد از [symbols] برید و در نسخه بویه آنچه نزدیک باشد با دل انبات زعفب

و در کوزه نو رنگ ریخته پاک کرده در تموز ماه های هند تا همه بجوشد و خاکستر شود پس آن رماد را

وزن کند و برابر آن آب کرفس بگیرد و تقیه کند تا تمام در خورد و چون خشک شود زیر آفتاب ساخته

در سایه خشک کند و لیه از آن سحق نماید که مانند غباری شود پس در شیشه پاک کند و کلاب

بروی ریزد چنانچه بر زبری در آید نه بسیار و نگهدارد که او را در سیمیا اعمال النیرنجات و حکمای

رازی فرموده که اگر بوبن رماد بر نعلین که از پوست تمساح [symbols] و دلفین [symbols]

[symbols] دوخته باشند طبقه بر بالای طبقه دیگر کرده که چنانچه رسم نعلین است وقتی که قمر

در سرطان باشد بر تثلیث مشتری این فلیقطر را بنویسد که باسماء الیفین معروف است پس

این نعلین را در ساعت سعود بپوشد و کلاری که باسماء الشیخ اشتار یافته بخوانند و قدم بر آب

نهند فرو نرود و دیگر که بروی آب برود چنانچه همه کس معاینه کند و ببیند که بروی آب میرود اما

فلیقطر این است [symbols]

[symbols] و کلام چنین است یا قدیر یا مقتدر یا مستوت

یا جُبجِر یا شَکُوبِه یا اَلحُم یا اَطُم یا طَشتَاکُ اَعِینُونِی عَلیٰ ذَالِکَ وَیکی از اکابر بر سهم
ورو در مقالات حفظ برینوجه آورده که هرکه خواهد که بر آب برود بگیرد پوست دلفین که در یعنی
وجلد تمساح وجلد ماهی دریا وجلد 3 H ▪TTT × لا ۹۷ × ولیفن مطبق ازین جلو ده
بنوعه اربعه لبازد وجلد تمساح فوق وتحت بایه وبر هر جلد ازین جلود اربعه بنوعه حروف
معروفه برنج وغیم ونار ومطر بنولیسد پس برهم دوزد وقمر متصل باید لبطارد واز برج
ثابت ابی وچون همین لیفین بپوشد قدم بر آب نهد وباسماء ارباب فصل ویوم وساعت
متکلم شود وتکرار کنان برود ولقدرت الهی عبرت کند آب را بروجهی که قدمش تر نشود اما
حروف اربعه که بر هر جلد نولیسد بباید نوشت این است حروف الریح ﻫ۹۹۹۹ﻫ
~~حروف~~ الغم حروف الغیم ... حروف النار ... حروف المطر ...

... **نوع رابعه** طرآلست از بلدی ببلدی حکیم عبد الله مسیحی در کتاب
سدره ذکر کرده که بگیر شاخ از درختهای سدره که سبز باشد وآن درختست هنوز در
بادیه از و شکل سرطانی لبازد درو بپوشان جلد خردون یعنی سیفد مهره و آویز یعنی لبا کلدان — در عربی
پس هفت حقبه فراگرد که میان هی باشد هر ابنوی مقدار شبری وبر هم ترکیب کن چنانچه
موسیقا میسازند واین اسماء عظیم را بخوان ٨ H ٨ ‎ııı یر هفت پاره شتر مرغ نر بنویس
د کلام صیت را هفت بار بخوان وبرانجام وآن پوست ها را در سرا بنو بهانه ونقش دران
تقصبات فرسته وباواز بلند بگو — یا خُدَّام هٰذِهِ الاَسْمَاءِ اَرْفَعُونِی مِن هٰذَا المَکَانِ اِلیٰ
مَکَانِ کَذَا فِی البَلَدِ الفُلانِی ومر محل را بجای آورد وبعد از آن کلام صیت را اغاز کن

تا مرتفع کردی باذن الله تعالی و اسمای عظیمه بر عبلد که بنویسد این است سطبیبونسو

سقسشنلو مهواهتا هیال هتواسال البجل کمسلهونیثا لاکسسلهونیثا

الجنو هیال الیجو سال البجل البجل الوحا الوحا الساعه الساعه بحا امر کمی کمی واکنا تل

الواصل — اما کلام صیت این است طمف اشتماذوکیش تشلمنهید ولیش وشلههد وشی

الا مارفعتمونی من هذا المکان الی بلد اللذی فی — و همین عمل را یکی از لوازمه تلدزمه بلاینه

ارسطو درزمین یونان کرده بود و بود از مجرتر بر خوجه نوشته که وقتی که آفتاب در حمل باشد و زحل

در میزان فراگیرد عقبه که در همان سال رسته باشند از بیخ آن عقبه هفت عقده بشمارد و در هفده عقده

تا منبه برید و روی بجانب شرق آورده این عمل کنند و در وقت قطع عقبه بدین کلمات بگوید —

تحت لججهشیطرا اشلیهلند دلیش لیهوق لا ال شنحو ثیا و این عقبه بجای فرس است بد

ازان این اسماء را بنویسد بر پوست ... نخون کرکس و عقاب تبخیر کنند و لعود هندی و بیخ

بر دح ضمی اعنی بیخ تفاح و بیخ سنگ کن و مردم گیا همه یکذات است که هندی لکیمایلکیمی گویند

و مصطکی و مسطاخون بخور لسیت ترسایان فرنگ روم ساخته اند در کلیسیاهای خود بجوخته اند

و متعاطون عود هندلسیت که هندی اگر گویند که از عطر و جوه بهرسد و رومی النت کمثلح

مهضملس معلاشنح لهملش بلکشنح مصطهطح ملعصیلیص صلطلش عطلش لیهلم

لحعملش معلصلطم

و چون این اسمارا نوشته شد و تبخیر کردی آن پوست را در بیخ و در موم

سفید گیرکه عنبر و کافور و زعفران امیخته باشد اگاه بگیرند فی از درخت زیتون و جنجره

در سر آن شاخ کن و این اسماء را که خواهد آمد بر پوست نے لا لا لا بنویس بمشک و زعفران و در سیم بپیچ و در آن حفرهٔ زیتون نه و سری آنرا بموم محکم کن و اسماء این است همصطهلش هلمعص مسلهع مسلطماح هلطس مسلصیح ملیح لعو ... و این شاخ بجای تازیانه است پس بگیر هفت رنگ از قرمز بگنه و هفت دختر بکر زاده که الوان آن را نیز مختلف باشند تا بریسند و از آن رسنی بتاب و در دهان دهان اسپ کن که اماده کرده یعنی حقبه برای بند تازیانه پس باز از چرم گاو دوالی یافته مثلث هفت گره بر وزن ه باید که این اسپ و تازیانه مهیا باشد پس عصابه را از حریر صفیه لستان و این اسماء را بمشک و زعفران بر او نویس ——

همشتشح لح مشتشح ریدخ یاد مسلسلاینثا میلیلهیثا بالطنش عملطلطش باطیطخ هو متشتشح ملشتشح همسح هو مطبورش ⊕ و چون نوشته شد عصابه را نیز محافظت کن و چون اراده طیران کنی بهر جهتی که خواهی اول بگو بی بندی برای لبد از آنکه نصف شب از شب گذشته باشد مجمرهٔ از این باعف بر و انگشته پیدا کن که از هیزم تاک یعنه که بریان شده و آن را در آن مجمره برافروز تا وقتی که بنیاد زبانه کند کرد پس عود هندی مصطکی و مصطلی و معطا خون و بیخ یبروج تبخر کن پس حقبه را گوارند و عصابه و باد این عزیمت را بخوان و بدان تازیانه حقبه را کوب و با بهابهم باز نه و چشم را بدان اعصابه به بند که ارواح حاملهٔ این اسماء عزیمت ترا بر داشته بمکان مطلوب فرود آورند و عزیمت این است — ادونای شتشح لح هلح یوه یاه شدیدح لموهح یاد مستحیثا باهلیمیثا یامسطورش یاطلیش بلطیورش عملقشسطیش

قسطیطشلخ فسیطیطلخ مشطیطوالخ یاہیا شراہیا ادرنائی اصباث وال شداسے صوکہم شنجیتشا شامخوتیاشموشیتشاموشیتشاہو یہوہ القوسے القادر الذی لا لحول و بزول العجل العجل بحق ہذا الاسماء العظیم الکلمۃ الاعظم ارفعونی من ہذا المکان و احملونی الی بلد الفلانی فی ہذا الوقت الساعۃ — وابن عمل نیز از علم عمل عزائمیت و حکماء از جملہ اسرار شمردہ اند

نوع خامس — انطار است در غیر وقت وابن عمل عجیب است و مشہور نزد دیراہمہ بگرد

و اغراق کن در ہر آبی کہ باشد تا بمیرد پس کلب ۵ للاب

X III ⳩ H در غایۃ کواد و فرو بند در خانہ وا ازان مذکور لعلا بہ بن مذکور یہ اجزای دہ واز ہمان آب ابعد کور را دروی اغراق کردہ باشی او را بیخ ان واو در روز اول فریاد بسیار کند بدان التفات کن و درین روز بگیر III ᗜ ⳩ H X III ⳩ H رعنی سنور ۵ ہاب

۵ در نہایت سیاہ واو را نیز اغراق کن تا بمیرد و مقداری بدودہ روز سوم ازان مغرق مقدم بہ و روز چہارم مغرق ثانی روزی از ین و روزی از ین وآب ہر روز ہمان است کہ مغرق دران مردہ است تا دہ روز بگذرد و روز یازدہم چشمہای او منقلب شدہ باشد و برقتہ آن قادر باشد بود و این علامت صحت عملست پس بگیر ازان شنجرہ محبوسی مولوس وآن درختیست خرد ہا و برگہا ریزہ دارد و شبیہ است بہ برگ سد آب و گلی دارد چون گلی باقلا و در ولایت ہم بسیار است و این در دیار ہندوستان بسیار و بیشمار است و ازان برگ ہا مقدار سہ دقیقہ آب یکسیر و بدان محبوس و دہ کہ فی الحال تمام را بخوردہ و توجہ بر دارد و فریاد عظیم بر دارد پس بگرد یکی بزرگ سفالینی کہ بریا ورشتہ باشد وان محبوس را دست و پا بستہ دران دیگ نہند و بر آب

سازد سبوی دیگ را بجای نه نهاده آتش برافروزد تا وقتی که آن چیز متأثر گردد و باید که آتش
او نهایت تیز نباشد و چون آن چیز متأثر جدا کرد و بگذارد تا سرد شود پس آن دیگ را
یکبار در یا برده و در درون آب فرو برده بری دیگ را بشکند اول استخوانی بر روی
آب برآید بگیرد و آنچه به ازو متصاعد گردد هم بگیرد و مراد ازین عمل همین عظمینی است
و چون این دو استخوان بدست بیاید در بست محفوظ باید داشت پس هرگاه که کسی خواهد که باران
بیاید و این دو عظم را برون آرد بجای آسمان را کرده و به فی الحال باران باریدن خواهد
کرد و چون خواهد که باستد عظمین را بپوشد و برسکند بجا له باران منقطع گردد این
ای معمول به است و در هندوستان بر این وجه عمل کنند و عامه مردم همین وقت احتیاج همین
دستور باران بیاید باذن الله تعالی **فصل دوم در اعمال اصغر**

و انواع آن بسیار است و ازان مجموعه پنج نوع آورده میشود در پنج وصل — **وصل اول** —

در تعفینات تعفین اگر اینست که بگیری ورق [illegible] اعنی کاهو و آنرا بخون [illegible]
اعنی شتر بیالائی و هر دو را در ظرف کنی که ازان در انای اصاص کرده و سرش محکم کنی در زبل سرگین
دفن کنی و تبدیل زبل مینمائی و تعفین میدهی چنانچه رسم است تا دابه ازو تولد کند بر صورت ماری
و سرش او شبیه باشد بسری شتر و مردم دو چشم سیاه بود و دو بال خورد باید که مقداری از [illegible]
× [illegible] همراه داشته باشد که هرگاه الضرورت چشم بگشاید اندکی ازان بروی ریزد چنانچه
شبانروزی مقدار ربع رطلی که تیز باشد تخمینا بروی و بر دهن وی ریزد و تا سه روز و بعده مقدار اوقیه
ازو به [illegible] بعوض دم نزدیک وی افکنند که [illegible] انرا فی الحال بخورد و چهار روز هر روزی

چنین کند و چون از تولد او هفت روز بگذرد در اثنا متفسخ میشود و بشکل مدور گردد پیدا کند پس درین

محل جزئی از ب ... برو یا ریزد فی الحال بپا شد و حرکت او ضعیف شود پس او را

بهبند تا شش ساعت لیه از ان بگذرد و کاردی تیز در حد وردن اثنا برده بر گلوی او نهد و فرو برد

و زور کند تا خون او بر جوشد و در اثنا جمع شود و در ان خواص بسیار است که هرکه گفتست قدین خود را بدان

بیالاید بر آب تواند رفت و قدمش تر نشود و اگر در آتش رود کف پاش نسوزد و آتش فی الحال

فرو نشیند و هر جا که رود قدم در زیر پایش زمین مطول گردد و راه رفتن بسیار رنج بوی نرسد و اگر

از ان خون قدری در روی خود مالد از نظر مردم مخفی گردد و اگر در سر مالد و سری خود را در زیر آسمان برهنه کند

باران در غیر وقت بارد مترجم کتاب عفی الله عنه گوید ایراد این تعفین در باب ناموس اکبر است که عاما مولف

درین باب آورده بود ربتاج اولا نرلیه (العفن دیگر) و این را بتر نوامیس کری خواهد باید

دانست بگرد ... ب X وانرا بخون I ∇ X H تلویث کند مقداری انگه تر گردد

و در میان I ∇ X H دفن در زیر زمین کند سه ماه و زمین را به ... مذکور تر میدارد و تا سه ماه

از وی ماران سرخ به شکل پیدا میشود هو لدک گزنده کشنده تولد کند ان مارا فرا گرد و در ظرفی زجاجی

غلیظ جسم که سر او تنگ باشد و بنیاد او فراخ در افکند و یک هفته بخون I ∇ X H تطعیم کند پس سر انرا

محکم کند بگل حکمت لطیف کند لطین حکمت سه هفته بگذارد که آن حیات یکدیگر را بخورند و یکی ماند بلون با نواع

الوان که یونانیان او را طلمو سنا متد و اورا تا حی باشد مثل تاجی خروس و نزدیک شانه از دو طرف

بالها باشد که در اثنا از ظرفی بظرفی تواند پرید و درین محل از زدیه ان حذر باید کرد و بنیاید گذر بست

که تا از حرکت باز ماند پس سوراخ دماغ خود را به قطنی که بروغن بادام آلوده باشد بیاید بسبب و بوی

خصم در دست باید گیرند و کاردی در غایت جذب پولاد تیز در دست راست گیرد و سر او را بباید گشاد
و به دست چپ آن را سرنگون باید کرد در ظرفی از بخار که مروارید در رشته باشد مثل تغاری که اگر سر زجاجی
بسته باشند الظرف برون بباید کردن رشته را بباید گسستن تا آن دانه از رشته در تغار افتد و فی الحال
کارد پولاد بر حلق او باید نهاد و درین محل او را اضطرابی عظیم خواهد بود حرکات عنیف خواهد کرد باید
که هیچ وجه کارد از حلق او بر ندارد تا بمیرد و حرکت او منقطع گردد پس خون او را بباید گرفت
و خشک کرده نگاه دارد در سیمیا بلکه در علم اکثر استعمال کنند و بر اجساد واجب دلایل لدیقه ذریه طرح نماید
صنعتی ثابت دهد و درین علم سر او بکار آید و سر او را برون آرد و دلیل صنعتی بر حرکت دهد فی الحال باز
و گوشت او بکار آید پس که سری او با فقد رشته باشد چون در زیر یا بری عظیم که میبارد بالتبه مولف گوید
ازین کتاب که فرموده اکثر اعمال سیمیا بدین جانور باز بسته است از اخفاء طی ارض و مشی بر آب و اشباه
آن اما کیفیت آن بیان نکرده و به حال باز گذاشته لیکن نجز از اعمال سیمیا خاصیت چند آورده چنانچه
حامل این سر در هر لشکری که باشد آن لشکر بر لشکر خصم غالب آید و اگر متوجه فتح قلعه شود فی الحال مفتوح
گردد و هر حاجت که توجه نماید بر آورده شود و هر بیماری که بیند در حال او در زایل گردد و اگر زنی و کودکی با خود
دارد و هر جا که برود مردم در پی آورده شود و متابعت نماید و اگر از گوشت او بوزن دانگی بکسی دهد
فی الحال = ٧ ⊓ H H و در زبان ف x ٧ ٩ ⊐ x ⊓ x ٣ ٧ ٩ ⊕ ⋿ ४ ⊐
گردد و در بعضی کتب از وی خاصیت آورده اند چون طاوس را بکشند هفت H X ⋿
زابر سری او بکشند فی کرده با نحوت ان ملطخ گردد و چهل روز در زیر حبل طب یعنی ...
دفن کنند جانوری متولد گردد که سر او چون سر مرغ و چشم او در تاریکی ~~میدرخشان~~ میدرخشد

چون چراغ افروخته و در آن تمثال را حکماء یونان کودارکس گویند و معتقد ایشان آنست که او را عمر بسیار بود و زود نمیرد و نیز او را اعمال بسیار است در سیمیا و هر که او را با خود دارد بر تصرف خواهد در خیال هر کس اراده میتواند کرد و هر صورتی بخاطر گذارند در متخیله دیگر میتوانند رفت بنمایه والله اعلم

تعویض دیگر — که در وقت زرع دیک سحوق رفیع رنگ روان مدفون بروی ماهیچه ها بشتند و دهان سر رشته شده و رشته اسرار تا چهل روز از طعام خوردن مصطفی باشد کو مارکس به ×

× خوان کبوتر تلوث کرده در اینای روئی افکنند و در زبیل رطب جبل و فرق اند تا وقتی که متعفن گردد و از و صورتی متولد شود که روی بروی انسان ماند و بدن او بدن مرغ و او را دو بال باشد چون مرغان و زیاده از هفت روز نزید و شاید که قبل از هفته بمیرد او را بمیرد صافی و مومیائی و شراب بپالایند و در رکوئی که از شه باشه بچه با خود نگاه دارد و خواص عجیب مشاهده نماید — اول آنکه متوجه هر موضعی شود زمین در حرکت قدم او مطوی گردد — دوم از سباع هر چه پیش وی آید چون شیر و پلنگ همه مطیع ایشان شوند چنانچه بر ایشان سوار میشوند و منقاد و مسخر وی شوند — سیم — تا چهل روز از خوردن طعام و نوشیدن آب مستغنی بود و اگر قبل از وقت آن تمثال سنگ او را رنگ کنند و آبی که از آنجا برون آید در ظرف زجاجی انگبینه نگاه دارد و هر که سری چوبی را آلوده کرده در گوش نهد کلام جن را بشنود اصوات حیوانات را فهم کند و این محل از جمله اسرار مکتوم است. رحمت الله اهل الحکمة والکتمة — **وصل دوم در تدخینات**

دخنه بجهت الحناء سنجره و میل او بجانب عامل نگردد منزلر ×

واستخوان × واستخوان همه را جمع کند و برسم کوبه و چیلهر در

در زمین نمناک دفن کند و پس بیرون آرد و خشک کند و جزوی از زمین جزوی عظیم X▽ Ш X

▽ که کهنه باشد بکوبد و بدان تدخین کند در زیر درختی اشجار هر درختی باشد از مخفی کرده یعنی

بروجی بر زمین رسد و بر همان منوال بود تا وقت انقطاع اشجار می‌زند — **دخنه دیگر**

دیگر خاصیت محبت الحنائی دخنه و تعجب درین دخنه از عمل سابق بیشتر است بگرد اطراف X ... X

ب ⊐ X H ٩ ⊏ که از دیرگاه مرده باشد ابار X ▽ Ш X ▽ X Ш ▽ X ▽

او باقی عظام بالیه و برگ و شجره زمین الانار و بعضی گفته‌اند بوستان افروز است بوستان افروز است

زمین الانار و قدری از طلع نخل همه را با یکدیگر بکوبد و دخنه سازد در زیر درختی که نبات

بلند است بخور کند بر آتش که هم از حطب نخل سوخته باشد همین دخان متصاعد گردد نخله منحنی

گردد بجانب دخان میل کند چنانچه سر درخت بر زمین قریب نزدیک گردد و نهایت عجب گردد

نماید **دخنه دیگر** — و این اعظم دخنه است و ما پیش که مولف در تدخینات ناموسی اکبر

ذکر کردی و چون که در نیاب آورده بود اقتصار آثار روا النسب نمود حکمای همه و اهل بابل

اهل اعمال سیمیا ابتدا دخنه نهاده‌اند و بدین تصرف توان کرد و در خیالات مردم و تسلیط وهم بر

ایشان و استحضار روحانیات و انقلاب اعیان در متخیله حضار مجلس متصرف توان شد به نمایش

سحاب و مطر و تحریک جماد و میزان ابلیه و رعود و برق و صاعقه و تسخیر حیوانات و امثال آن هر چه

خواهد و عمل دخنه با بلیه اینست بگرد یرو ج الفم و برابر آن H٩ ▽ Ш X ▽ و چون

H ⊏ ٩ یعنی X... یفد ... I ٧ X H بصفاد و دم هدهد و مردم امرآه مجموع این‌ها

مخفف مجفف و از دهن سرخ آن مقداری تمام او را عجین کند و قرص سازد و چون خواهد که عجایب نماید

بروغن بگوید آنرا که چشم بپوشند و روی گردانند پس بدین دخنه تدخین کند و با سمار سبعه متکلم
گردد و بگوید بینوا الهم کلما سالوا نی عنه وما طلبوا فی بینوا اله یا ایها الروحانیون
کلماسای وما طلبه منی و نام مطلوب برد پس بگوید چشم ها بگشاید و چون دیده ها بگشاید
آنچه مطلوب است معاینه ببیند و اسمای سبعه این است هطا منطاقنی عیثون ها رشیط شمعا
شعبث بامن له الاسماء الحسنی والصفات العلی والضیاء والبهجة والبهاء رب
اعنی عملا یلیک لیجیبونی طائعین ولیفعلوا الی من کذا وکذا اجیبوا الیها الارواح العالیة
بحق من قال للسموات والارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین رب العالمین —

فصل سوم در نوامیس رطعمه در شربه اما ناموس رطعمه بر نوعی است که بگیرد ب
[illegible] انقوریی که خوانند از پوست جدا کند و بروغن لاولا که سنبرین و باکوه باشد
لاولا کبا هیبت که از یک مایه بجوشانند تا بر یابد و بنفشه تر و تازه ربع آن بگیرد و آن
مقصور را بآن مخلوط سازد و یک ربع ساله در ظرف خشک در سایه نهند و افلاطون گفته که در
زمین نرم ترکند دفن و هرگاه دوا منسک شود و بنفشه بخته گردد آنرا برفق از او جدا کند و دیگر بنفشه
تر بروی آن ریزد و هفت نوبت چنین کند به هفت روز هر رطلی از دوای مقلو مثقالی کافور فیقوری
طرح کند پس اجزای دهن نماید از وی در ظرف زجاجی محفوظ سازد پس بگیرد از [illegible] ب [illegible] طای
سیاه ورم [illegible] ب [illegible] خوانی برابر او و در نسخه افلاطون بجای جهان [illegible] ب آورده است و بدان
دهن ترتیب کند بعد از آنکه مخفف و مسحوق باشد و ترتیب آنست که لسقیه کند و ترتیب تشرب
نماید تا وقتی او دیگر تشرب ننماید آنگاه بردارد و در ظرف زجاجی از غبار محفوظ سازد و هرگاه

که خورند یک مثقال تناول فرماید لیه از ... ریاضت چند روز تا دو هفته و سه هفته محتاج غذا
نشود — **نوع دیگر** — و این از اعمال بزرگ هندوستان است ابو علی رحمة الله علیه گوید که
بگیرد [illegible] و باید بشیر بجوشانند و در آفتاب خشک کنند یا با آتش خشک کنند پس از آن
بکوبد نرم و بوزن او [illegible] از هر دو جدا یعنی قشر و مثل او [illegible] یعنی
پاک از قشرها و هر یکی را جدا جدا بکوبد و با یکدیگر مخلوط سازد دیگر باره بساید تا نیک ممزوج شود
و مختلط گردد پس مسحوق اول را با این دو مسحوق برآمیزد و دیگر همه را باهم سحق کند و حب سازد هر حبی
بوزن دو دانگ و وقتی که از طعام معده خالی باشد یک حبه بلع کند که یک هفته از طعام مستغنی باشد و زنهار
که بروی این دوا طعام و غذای نخورد که بیم هلاک باشد و زیاده از دو دانگ نیز مهلک است
چه دوا فرو گیرد و طبع منقبض سازد و متأخران شرط کرده اند که اول تنقیه بدن را باید کرد از اخلاط
ردیه و شربتی از سدر و خطمی باید نوشید پس مقدار ده سیر آب گرم باید خورد و دوا را بکار باید برد
بر وجهی که گفته شد و اگر کسی خواهد که باز عود کند به غذای که بدان محتاج بوده و معتاد بوده دیگر باره تنقیه
تنقیه باید کرد به سدر و خطمی که دوا فرود آید سهالی سوخته و بعد از آن اندک اندک غذا باید خورد
تا بقرار وصل آید و گفته اند اگر از مسحوق اول بوزن دو مثقال را با رطلی از سویق آمیخته بخورد یعنی تحمل کند
یعنی تا یک هفته از طعام خوردن محتاج نشود و تقدیم ریاضت بر تلاوت تناول هر روز جمله واجبات
است — **نوع دیگر** — فرا گیرد [illegible] از قشر بن و باید که حدیث باشد
و چیده و بی عیب و فربه در نهایت صلابت و آن را در [illegible] حلیب
بشیر تازه دو شبیه در آغاز خشک گردد باز تجدید عمل کنند یعنی در لبن [illegible] جدید آغشته

سازد و شبی در روزی [illegible] نشیمن کند و بر این عمل مداومت نماید تا پانزده روز آن مفصل [illegible] نشیمن نرم گردد

چون موم و دیگر [illegible] لعاب [illegible] کند و در آفتاب خشک نگردد بلکه بر لینت و لطافت خود ماند

از زمانی بگرد [illegible] چیده حدت سمینی و مثل وزن او با او سحق نماید بر حجر جلا به تا چون

مخ شود - **تحریم عمل عظم مغز استخوان** و در ظرف زجاجی افکند و مقداری دهن اللوز

و اگر روغن بنفشه یا بادام باشد بهتر بر سری وی آریزد تا از تغیر محفوظ ماند پس بر یاضت

مشغول گردد یک هفته اگر لب به رو [illegible] تنقیه کند و اگر قبل از این تنقیه بدن کرده باشد از

اخلاط متعفنه [illegible] پس بوقت حاجت مقدار حبه چون تناول نماید اگر در عمل او تقصیری

واقع نشود بیست و یکروز محتاج طعام نگردد و اگر قصوری در شده باشد چهارده روز کفایت شود این

عمل برای ارباب ریاضت است و حیله داران گوشه نشینان و مسافران و در زمان قحط و غلا

نیز فایده رساند - **نوع دیگر** [illegible] و [illegible] و [illegible] سازد

و در سایه خشک کند و بوزن [illegible] هر [illegible] را با هم سحق کند و تربیت کند بروغن

بنفشه یا بادام یا دو قیق که پخته گردد و دیگر قبول دهن نکند پس خشک کند و بر دارد و بوقت حاجت

یکبار بر دو مثقالی سه هفته را کفایت کند و شرط این لزوم ریاضت است و تقلیل طعام قبل از

تناول [illegible] و بار یک ساختن [illegible] والله اعلم - **نوع دیگر آسان تر** -

[illegible] و خشک کند و خرد سایه و به [illegible] چون غبار و آن از [illegible] ادهن [illegible]

[illegible] که پخته و گل [illegible] ده باشد [illegible] نرم تا چون [illegible] شود و نگاه دارد تا خشک گردد

و مانند نخود ساخته بوقت حاجت یک کف در دهان افکند تا یک هفته از طعام احتیاج نیفتد -

[illegible]

نوع دیگر عن شیخ السهروردی داظن انه لمصول قدس سره بود ∆ ب H هر حیوانی که باشد

⊏H ∑ ≡ ازو جدا کند بعد ازان بیارد دو رطل ماء ورد ∆ ✕ ب و انرا در میان وی

نهد تا تمام ماء ورد را خورد انگاه باهم رطل ماء ورد در شیشه کند و دو درم زعفران و نیم انگ

مشک و نیم انگ کافور دران شیشه نهد تا خشک شود بعد ازان سحق کند هرگاه خواهد بوزن دو

دانگ بخورد تناول نماید تا ده روز بغذا محتاج نشود اما پس ازان چند روز ریاضت باید

کشید تا بدن پاک خالی از ماده شود **نوع دیگر** واین عمل مسافران است H و

H وآرد H و H وکثیرا و نان خشک ∆ ب H✕ه

ب H ه و عسل چند انکه بهم آید و معجون شود اما بوب مقشر باید که همه اجزاء برابر

و فرنالیس برابر همه معجون کند و بکار برد اما از فرنالیس اکثر به نوفیست که معینی باشد

از شراب آب بگرد خشک اعلی ⊏ H✕ ب خشک کند و باید وبا H H

ب بیامیزد و اول باید که را گرفته باشند در قصب فارسی که در شراب مخمور بوده باشد

یک شبانه روز وبیرون آورده خشک ساخته و بشتر گردانیده اورا لکافند و دل اورا بیرون آورده خشک کنند

و ضابحه گفته شد با دارو لعل بیامیزد و قدری ازان براب انکنده بنوشد و روغن سیاه ازبالای آن

بنوشند که اصلا حزران فرموده اند از شراب اب مستغنی باشند **نوع دیگر** کمون کرمانی را بجوشانند

و بکوبند و به ⊏ ترنج الرعوق یعنی کف گوشته بیامیزد بمقدار یک جوزی میل کند واز

شراب آب مستغنی شود **نوع دیگر** محتاج بطعام و شراب نشود وگویند که افلاطون ازین دواء

هر روز بمقداری می نوشید و محتاج بغذا نمیشد بستانند دو رطل از بت ⊏ ✕ H✕۷

و پوست از وی جدا کند و در دهن لاولا طبخ نماید تا خشک گردد و برگ ب ۳ ...

... در وی افگند و سه روز در بطن الناقوس دفن کند ... بیرون آورده

اقراص کند از دهن و نگهدارد ... طبخ کند در روغن لاولا

ورق ... کوفته در وی افگند و چون پخته شود خشک کند و به پر با دهن محفوظ ماند

لبریز شده و بوقت حاجت بکار برد و منتقل از این حیله و آب و غیرا مستغنی شود

وصل چهارم در ناموس السحر — هر که خواهد که خواب نکند بگیرد

... و ذبح کند و بدم او این اشکال را بر برگی نویسد وقتی که قمر در منزل طرفه باشد

همین راس و قلب مذبوح بهند و باز آن را در ظرفی دوخته از گردن کسی تعلیق کند و نام او را

بهمان خون نوشته باشد بران کو با دام که نسبی از گردن او ... او بخته باشد خواب کند و اشکال این است

طاوشن طلوشن ... توکلی یا ... الایمان والعهود و بالاسم العظیم

الذی انفرع المار لموسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام برکته من الفخرة والجمود و

نوع دیگر — اگر قرار کرد ...

دوسیری و اندکی از آن بکه آتش ماند در شیرینی یا آب صافی در آن شب مطلق خواب نکند باید کرد

بکند و اگر همین مذکور را بابند کتان و زرنیخ در خرقه بند و بر بازوی چپ خفته بندد شده دوسازد

شب در سوق و حفوص بر لیثت مرکب اورا خواب نکند گردد نوع دیگر — جانوری او را ب ...

... خورند بگردد و بکشد و در وقت ... اورا ملاحظه نماید که بیک چشم اورا البته باشد و یکی کشاده

و آن یعنی مفتوح را بیرون کند و در رکوئی پاک دوخته از گردن درآویزد خوابش نیاید تا وقتی

که از گردن باز کند و گفته اند [illegible] نیز همین عمل کند **نوع دیگر**
بگیرد اصطرک یعنی تبلدارسین و حب النیل یعنی تخم کرا دودیا وزیل [illegible] در اسّس
و چند بید ستر آتش بکهان از برید جزدی همه را بکوبد و به بیزد و بر انگشت افروخته تبخیر کند آن بوی
بمشام هر که رسد خراب نکند بقدرت الله تعالی

وصل پنجم در ناموس الاکحال

که بهترین کحلهایت آنست که سبب رویت روحانیان شود آنرا کحل عظیم گویند و عملش بر این وجه
است که بگیرد چشم [illegible] یعنی کلنک و دیده [illegible] و عیون شنه و فرخ الخطاطیف
و دیده [illegible] مراره [illegible] و عین [illegible] الکود بردی مراره او همه را خشک کرده
در موضعی که آواز خروس بدانجا نرسد و دیده ازو در جفاف بکوبد و عجین کند بسبیل که آتش ندیده باشد
و در زیر طشت ازین یک یعنی فیلی نا داده یا ظرفی زجاجی ~~بگذارد و آتش کند~~ برآتش نهد تا دود
آن بر بالای رود و در طشت یا ظرف جمع شوند تا وقتی که تمام آن بسوزد و آن دود را بردار که کحل
اعظم است آن کحل را بوقت طلوع شمس در چشم کشد به میلی از چوب سرو و تا نصف النهار دیده را
نگشاید و باز نصف اللیل کند بدان و دیده را گشاید که روحانیان را ببیند و قرین هر انسانی را از
جن مشاهده کند و اگر محبوبی باشد شیطان نزد او را معاینه کند ببیند

کحل دیگر هم در رویت
جن بگیرد [illegible] با خروس [illegible] سحق ~~کند~~
نماید و به آن اکتحال نماید جنیان عیان ببیند

دیگر کحل هم در رویت است ن بگیرد مراره [illegible]
[illegible] و مراره [illegible] خشک کند و سحق نموده
و با یکدیگر مخلوط ساخته بدان اکتحال کند جن را معاینه کند و بعضی گفته اند مکحال را با مرار بیتی مذکور

نیز آلوده کند و در چشم کشد هر لحظه صورت روی نماید هیچ حالت بگذارد دلیقه نبارد و سحق تر —

دیگر کحل — جهت رویت دفاین و کنوز بگیرد ۵ H ب ٥ III ٣ × ٥ که مخلوط بلون دیگر باشند

و در خانه به بندد تا یک گرسنه شود پس دو سیر روغن گاو طوطی و گربه بوی تطعیم کند و معلقش

بیاویزد و ظرفی را در محاذات او نهند تا او روغن فرو چکد و در آن ظرف رود پس آنرا در

زیر کاسه دود کند و آن دوده را کحل کند و در چشم کشد دفاین را ببیند — دیگر کحل —

برای این کار بگیرد W IIII × ٥ H ٢ ش ٤ و W ب ٥ H ٥ H در سایه خشک کند

و سحق کرده کنوز تحت الارض بنظر وی در آید **کحل دیگر** — جهت مرارهٔ عجیبت هدیه کند III ٥

٢ H × III ٢ H ٢ H ٤ و خون ٤ H ٢ III خشک کرده باب به و چون سرمه بچشم کشد عجایب بسیار

بیند و غرایب بیشمار مشاهده کند و در دیده هر کس خواهد کشد همان حالت دهد (دیگر کحل)

که هرچه خواهد در خواب بیند از دفاین و احوال غایب و غیر آن بگیرد خون I ٩ × ٩ خشک

کرده و میه شحم H ٣ ب ٥ H ٥ اجزا برابر عجین کند و شب بدان بخور بسوزد و کحل الجواهر

که عنقریب گذشته با پوست هلیله زرد اصفر مسحوق و منخول امیخته در چشم کشد و بخسپد مطلوب را معاینه

کند والله اعلم — **وصل سوم در اعمال اخفاء** — قبل ازین نسخه درین معنی گذشته است

اما چون این عمل عظیم ترین عملیت در سیمیای اکابر او را اقرار داده درین باب سخن بسیار

گفته اند و برای وقوع آن عملها مختلف کرده و آن اعمال هم کلی بیایست و هم جزوی و هر یک

در فصلی نوشته میشود (فصل اول) در اعمال کلیه اخفا غیر از آنکه مذکور شده بباید دانست

که اصل اخفا حب الخروع است و عمل آن بر انواع کرده اند و بر غیر حبه مذکوره نیز عمل فرموده اند

وعمل حبّه خرد ع بر سه نوع است کبیر — و وسیط — و صغیر — و هر یکی را در وصلی آورده
میشود (وصل اول) در عمل کبیر و آن چنانست که هرگاه در شجرهٔ سراج القطرب پیدا کند و آن درختیست
که بشب چراغی درخشد سراج القطرب مشتق است از دو نام یکی سراج و آن چراغست دوم قطرب آن
جانوریست که آنرا طینوس گویند — طینوست — و در شب روشن است و چون آن گیاه بشب روشن است
باوی ترتیب بشب بسی مشابهت بسراج و قطرب دارد هم که در شب روشن است و گویند که قطرب گیاه را
حرکت دارد و در شبها طلب کس محرر رقوم این چوب را در صوبه بنگاله بسر سانیده لیکن هرگاه تر کرده در شبها
پیش خود می نهادم چوب شمع مشتعل نمی دیدیم با این لیکن چون از آن صوبه انتقال واقع شده در بقیه صوبه
بهار آن عمل از او جدا شده مثل چوبهای دیگر عمل از او جدا شده و احیاناً بسبب حسن آب این ملک یا شبه بحذف
هوای بنگاله که مرطوبست پس از روز ٥ ﻟ ٥ ﻟ ٥ بگرفته در شبهای آن درخت ذبح کند و خون را در
پای بیخ درخت ریزند و پنهان کنند دل آن مذبوح را در تحت شجره روزی دیگر بیرون آرند و بموضعی خالی
برند که ایشان [illegible] سوز پری و حشتی شدید السواد بسته باشد و مرو تطعیم کند و چون چهار روز بگذرد
و در روز دوم باز ٥ ﻟ ٥ ﻟ ٥ دیگر در زیر شجره مذکور ذبح کند و دم او را در اصل شجره ریزند و قلب
مذبوح را بهمان موضع نخستین مدفون ساخته روز چهارم بیرون آرند و بهمان محبوس تطعیم کند روز پنجم باز سیوم
از آنچه که مذکور شده ذبح نموده بهمان دستور عمل کنند روز ششم قلب مدفون را نگیرند بگذارند و روز هفتم
بباید که آن درخت را ببرد و آن دل را بیرون آرد و چون بخانه رسد آن درخت را قطعه قطعه کرده
در دیگی افکند و آب در آنجا کند و بجوشانند تا وقتی که تمام آن آب خشک گردد و آنرا صاف کند و بگذارد
یا سرد شود پس آن دل را بدان محبوس دهد تا بخورد لیکن از اکل آن او را ببیند که از تشنگی بی طاقت شده

گویا که از چشمهای بیا رد پس از آن آب بوی دهد تا سر بشکافد الهی مضطرب گردد چشم او باز
ماند و بهلاکت رسد در همان دم بکاردی تیزی از فولاد بغایت تیز باشد او را ذبح کند باید که ساعت
مریخ باشد و اگر در روز و ساعت باشد بهتر بود پس خاک پاک بگیرد در زجاجی ظرف کلان یا فخار
چینی رنگ ریخته کند و سر بندوی را بگیرد و حب خروع را در دیده او فرو برد و آن سر را در زیر این خاک
دفن کند و تنه و چشم و دم او را یا احت و اجزای او در آب افکند و از آن آب برای این خاک بریزد تا
وقتی که دانه سبز شود و بروید و بار گیرد تا چهل روز بر سه شنبه حبه بر آن پدید آمده باشد آنها را بردارد
و یکبار جوی رود که در او آب روان بود و آن سه حبه را در آب افکند دو دانه بر زیر آب فرو رود و یکی
بر سر آید آن را فرا گیرد و در دهان نهد متکلم نشود از نظر مردم غایب شود مادامی که ساکت باشد و آن حب را
در زیر زبان حفظ بدارد کس او را نه بیند و او همه کس را به بیند و چون سخنی گوید عمل باطل شود همه کس او را به بیند
(وصل دوم در عمل وسیط) و آن چنانست که حب خروع را هفت روز [illegible] نهد
پس زبان برون آرد و خشک کند و در جمجمه آدمی [illegible] یکبار در جایی که بانگ نماز بوی نا
نرسد و باید که جمجمه را پر از [illegible] کند و تخم مذکور در وی افکند و به پرورد
تا درختی بروید تمام برسد چون برسید باید که یک حب را ضایع نکند بلکه همه را جمع کند و جایی خالی
بنشیند و آینه صافی در پیش روی خود نهد بدست چپ گیرد و بدست راست یک یک حب بدهان می
نهد و در آینه می نگرد هرگاه که خود را در آینه ندیده نه بیند آن حب اصل است آن را نگاهدارد و
باقی را بیفکند و آن حب را بوقت حاجت در زیر زبان گیرد هیچکس وی را نه بیند و او همه کس را
معاینه کند و ت ن صحت عمل آنست که آن تخم پرورده را [illegible]

۱۱۱۴ ۱۳ ۱ ۲ ۴ في الحال که بکار برند بیشتر توقف واگر نشد در عمل مقصودی هست و دیگر باره اعادت باید کرد (وصل سیم در عمل صغیر) بگرد ∈8X ⵘ ⵃ Ħ اثنی ∆ Ħ ب ۵ و زمین او را در زمین کشت زار دفن کند و در دیده او حب تخم خروع بکارد و به Ⲓ ⵃ ▽ X Ħ ۶ ۹۴ سیراب گرداند و بگرداگرد او دایره بکشد بکارد فولاد و در میان دایره کارد را فرو برد چنانچه میزبان کند و هفت دایره باید کشید بیرون یکدیگر و هر روز بمقداری از شراب مذکور بر بیخ این شجره باید ریخت چند آنچه شجره و حبوب پدید آید پس القای آن باید کرد بر آینه چنانچه گذشته مترجم گوید که دانه خروع را بجز این عمل در اعمال دیگر هم بکار می آید چنانچه در سیر الاسرار مذکور است و آنرا نسبت بشیخ موحد محقق حسین بن منصور حلاج قدس سره کنند و حق آنست که آن مصنف یوسف بن احمد حلاج است و او صاحب شعاید و طلسمات بوده و بر هر تقدیر ترجمه کتاب سیر الاسرار در اصل چهارم ایراد خواهم کرد و من الله التوفیق (فصل دوم در اعمال جزئیه اخفائی) سه نوع است تعلیق ~~حلق~~ و الکتابة و الکحال و هر نوعی در وصلی مذکور خواهد شد (وصل اول در تعلیق) و آن عبارت است از آنکه آن چیزی بر خود بندد یا از خود در آویزد و پنج نوع این عمل بنظر رسیده اول بنویس این حروف را بقلمی که از چوب زیتون تراشیده باشد بمرکب زعفران قبل از طلوع آفتاب هر روز که باشد و روز چهارشنبه بهتر بود و نوشته را در موم کرد و از گردن در آویزد و هر جا که رود ترا کسی نه بیند این است عسلطلطلکی عسلطلطلکی عیلیا طلو ىلا عسلطلطلكی لها (دوم) بنویس بر حریر سفید در روز عطارد و ساعت او در هم پیچد و قدری از شحم سمک بحری یا دیبا پیچید و در رکوی پاکیزه بسته با خود نگهدارد در نظر خلق مخفی گردد این است بسم الله الرحمن الرحیم یا قیحث یا لعفیشا یا قلیشا

یا رمیث یا هیلیلایا الهیث یا طوعیثا یا وضیثا یا میثا یا محیثا واین دعای مجرب بتجربه است (سوم) بگیرد دیده راست ... بر خرقه نو دوزد و بر بازوی چپ بندد و سخن نگوید و بخسبد تا او همه کس را به بیند و کس ترا نه بیند (چهارم) ... را پوست کند با پاره از پوست ... ضم کند و بر رشته الکار رشته باشد و بر بازوی بندد هرجا که برود کسی او را نه بیند (پنجم) بیارد بزسال خورده ذبح کند و خون و مغز و هر دو چشمش را هم برابر خود و در سایه خشک کند و بکوبد بسی ازان در خرقه کتان پاکیزه بندد و بر رشته کتان آبی یا سرخ بر بازوی راست خود بندد هرکجا رود کسی او را نه بیند (وصل دوم در اکتحال) بگیر مراره خرگوش و ... ... و ... ... و برشته باید یکدیگر بیامیزد بعد از جفاف و سحق اولین ورق نامها را بر پوست آهو نویسد و این پوست نوشته را سرمه دانی سازد چنانچه نوشته بر داخل سرمه دان باشد و هرگاه میخواهی ازان کحل در چشم کشد تا کسی او را نه بیند اسماء این است بسم الله و بالله. تارو دماده طمطه ۲۱ ۸ ۱ ۱۹ ۵ ۵ ۱۳ ۴ ۱۱۱۲ ۳ ۵ ۳ ۸ ۶ ۸ طعلعبو السماهه ق

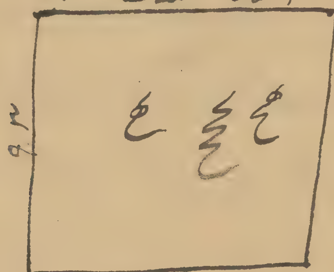
نوع دیگر

شحم ... را سرد کند هرجا که رود کسی او را نه بیند خوره شب خوره روز وهوا علم

وصل سوم در اکتبا

و آن سه نوع است ... هفت را بگیرد و پوست کند

در امر فرلیف پوست های انسان را نرم کنند و دباغت دهند بد بوئی پوست کم گردد را میدهند و بر هر پوست به لوح این اشکال را بنویسد و بس ان پوست ها را بر روی کاغذیه دوز که از کاغذ ساخته باشد بر سر بند ازنظر خلق مخفی گردد و لقدرت اینها حق سبحانه تعالی است اشکال این است



لوع دیگر حرزیه از سنجیات سرخ بدوزد و باقی هم ترتیب و به درس ها را بر گرد گریبان و حواسی کروا سی دگرد اگرد تاج بنویسد یا تحیثا

یا النعیا یا یلیثا یا طیلیثکا

طلس ارحمیثا

یا ملیلد یا العیث

یا لیطو میث یا ولفشا

فكه الله كامیثا هالله

یا لمحیث هالله كی وبوقت حاجت حبه بپوشد و تاج برسر نهد

از مردم غایب گردد — بیمن — چون آفتاب

در سرطان باشد یا میزان یا جدی و قمر در برج ثور از نحوست خالی بری و مسعود

متصل بنویسید این حروف هیكلیه آنها — [illegible] ٣٥ [illegible] مح

[illegible] لا III مح [illegible] مح [illegible] هعلمه پس انگشتری

بسازد از طلای پاکیزه و در روز چهارشنبه ساعت مریخ و این نقش بر وی كند [illegible]

[illegible] پس وقت حاجت این خاتم را

در انگشت كند و قطره از روغن در پیشانی مالد و هر جا که خواهد برود از نظر مردمان

محجوب و مخفی ماند والله اعلم الحقایق و هب الوطیات فصل چهارم در کتاب سر الاسرار

مشتمل بر دو فصل فصل اول در وضع و ترتیب جهت حب الخرمع در این فصل مشوی بر دو وصال —

وصل اول در فصل اول — بگیرند حب الخروع و در زیر زبان نگهدارد تا وقتی که بشکافد و اثری نبات

در وقت ظاهر شود پس بگرد [illegible] و در دیده او اقلع کند و بجای آن از تراب احمر حلو سازد و حبه بکرده را

در چشم او نهاده تراب احمر دفن کند پس باید که مریخ باشد به [illegible] لیقه کند و باید که روز شنبه باشد

و اوقات در اول ساعت باشد متوجه بدرجه شرف و اگر بدرجه شرف باشد بهتر بود و بر لیقه گوید ادبی هذا البدر علو رحل و رفعته اگر این كلمات را چند بار

تکرار کند اولی باشد و چون از تحت سیزده روز بگذارند و از نو در روز پنجشنبه باشد همان آب مریخ لیقه کند و گوید مکررا

اربی هذا البدر فی سعادة المشتری و یمنه و بعد از سیزده روز روز سه شنبه بود تکرار گوید اربی هذا البدر فی سیاسة المریخ

و هیبت‌ه لعبه از سیزده روز دیگر روز یک‌شنبه باشد از آن مذکور تسقیه کند و به تکرار در آن حال گوید
که ارلی هذا الیدر فی سلطنة الشمس و ظهور نورها پس بگذارد تا سیزده روز دیگر آن بروز آدینه باشد در تسقیه بدین کلمات
متکلم گردد و علی سبیل التکرار ارلی هذا الیدر فی طرب الزهرة و عیشها پس سیزده روز دیگر بگذارد و آن روز چهارشنبه نوبت
تسقیه رسد در آنجا بتکرار مکرر گوید ارلی هذا الیدر فی سرعة القمر و عجلته پس که دیگر آب بدهد تا خشک گردد و باید که عود داود
در ظرف نهاده باشد تا چیزی از وی برزمی نیفتد و قلیل تسقی و در وقت تسقیه بسمه و بخور هرکوکب که نوبت او است بدهد در حالتی
بخواند عمل کامل شد و اینها دعوت در سر الاسرار بیان کرده اما این فقیر از حضرت شیخ المشایخ قدوة العرفا شیخ القطب
العلامة والدین رحمه الله علیه قدس سره و این نکته را استماع نموده و این دعوت را پیدا کرده گرفته لعب از روی شفقت
و مهربانی بر طالبان در این ترجمه در خل کرده تا فقها از دین محروم نشوند — وصل دوم — در دعوت کواکب
دعوت زحل که تعلق بروز شنبه دارد و این است لفجفیم فجاج اجحیح طماخ طمخوخ بهودخ شهلوخ لفدوخ
محوخ آنوخ هیموخ ایوخ اجب بالذی اعطاک علو الشمو ~~محمد~~ خلقت و با الاسم احتجب لوز و بیانی السماء
الغیوب اجب یا کشفیائیل بحق هذا الاسماء و عدد قرائت این دعوت واگر چهل و پنج است و در وسط
نهصده و در صغر نه بر عدد کبر جوز به بخوانند — دعوت مشتری که تعلق بروز پنجشنبه دارد که نوبت تسقیه دوم
است لبغلقیاش عذلیشی اشهر بیاشی عادل متقال اجب یا صدقیائیل بحق هذا الاسماء والکلمات
المطهرات لفجفیخ ~~جقیبه~~ ~~جهشکش~~ بجفیخ تکشی کنتت مقطع طمیثاشی العجل العجل یا ~~هر~~ فیائیل
بحق الخدمت الخاتمه دریائیل و غد بیائیل و هرخیائیل — ~~و عدد~~ و عدد تلاوت این دعوت
در کبیر هفتصد و پنجاه است و در وسط چهارده و در صغر پنج — دعوت مریخ که تعلق بروز سه‌شنبه است در تسقیه سوم
بیکبون قرقرخرلوش ابرذش تیموش رب العزة والسلطان طواطو با طوطا تورش عذیشا و ملیثا

آحر

مجلس عقد هیئت الرجال البعل قلقائیل یا صهبائیل بحق هزار اسماء اجب و عدد خواندن این دعوت در کبیر هشتصد و سی و در وسط سیزده بست

و در صغیر چهار و الله اعلم — دعوت شمس که تعلق بروز یکشنبه دارد و قوت لیقه چهارم است — سه لوش حمیاش قتید لادیش دیمقانش

نطفیاش صیوش طلوش قهمارش اجب یا روفیائیل بحق هزار اسماء یا روفیائیل یا روقیائیل و عدد قرائت این

دعوت از کبیر چهارصد و وسط سیزده و صغیر چهار است — دعوت زهره که تعلق بروز جمعه دارد — و لیقه پنج است و تیزوش

غیلوش همقلیوش و دباتش طمهاش شمکوش اریوش طهیارش اجب یا عنیائیل بحق هزار اسماء علیک و لقد ابنیا دعوت در

دو و بیست و هزده است و در وسط نوزده و صغیر ... ده ... — دعوت عطارد که متعلق روز چهارشنبه است به لیقه

هفوریش فوریش حلیش نیبش شکش ولارش کمکش درمرش میدیش و بشم الیعی یا میکائیل بحق هزار اسماء علیک و لقد این دعوت در کبیر

دو و بیست و هشتاد و چهار است و در وسط بیست و سه و در صغیر پنج — دعوت قمر که تعلق روز دوشنبه دارد و لیقه نهم است

وعدیرش یاولیش ابریش شکلش طیایش باشش هیناکوش دعاکوش اجب دعوتی یا جبرائیل بحق هزار اسماء

و عدد قرائت این دعوت در کبیر سیصد و چهل است و در وسط و در صغیر در یک هفت است والله اعلم — فصل دوم — در خواص و منافع

این حبوب که قبل از این گذشت که عناقید این شجره ها را در خریطه باید کرد تا حتی قوت شیء و چون حباب خشک شد ... باید

انبوه از جمیع قصور پاک باید کرد و بیرات امتحان باید کرد چنانچه بیشتر از این در نسخه ستوده یا حب خفا بدست آمد

حاصل شده و با خبر جوب را در آب اگر فکند و چون در آب باید که افکنده ببیند که بعضی از حباب بر روی آب

بر آید و بعضی در میان آب ساکن گردد و بعضی دیگر در زیر آب قرار گیرد برخی در وسط آب متحرک باشد و قدری

از حباب بیکدیگر ملتصق گردد و مقداری در ته آب منتشر شوند و هر نوع از این حبوب برای کاری شایسته است و خواص این ها در هفت

وصل رقم اثبات می باید — وصل اول در حب خفا — خاص برای یک کار است و چون آن حب را که امتحان در آب نشست آمد

فرا باید گرفت و نگاه داشت از آن نشستن نوعی است دیگر که گفته شد از هر یکی یکی جمع باید کرد و بکوب کوفته نیکو در یک ... این

و شلوار باید که اطراف آن سخت باشد پس وقت حاجت آن جامه را پوشید و هوای حباب کوفته تنجر کند باید

کرد در زیر جامه بند کرد پس از آن حب خفا در دهان باید گرفت و نهاده به آن غایب

از چشم مردمان شود والله اعلم

وصل دوم — در منافع ان حباب که بر روی آب ایستاده اند آنکه خاصیت ان حبوب
جاهت است و قبول دل سلاطین و علما و امرا و برآمدن حاجات از ایشان و وفور عزت و حرمت
و مکنت و حشمت میان جمیع عالمیان و توانگری و استغنا از خلق و چون میل این حالات پدید آید هفت
دانه از حبوب فوقانی یعنی از انها که بر روی آب بوده اند بگیرد و هفت دانه شیر انگور و مثل او
شیر ابیض و همین عدد خردل سفید و ما مذان فلفل ابیض و هفت قطعه ملح اندرانی [illegible]
[illegible] و [illegible] دانه جو و عنب و هر یک برابر شعیره و مجموعه را در خرقه
پاکیزه افکنده و بر بازوی راست خود بندد و با همه مجموعه که گفته شده مشاهده نمائی زیاده از آن
ان شاء الله تعالی **وصل سوم در منفعت** — آن حباب که در ته آب مستقر بوده اند
انها برای عمارت خانها و چاهها و نالهاست بیدل بکار اید هرگاه از حباب مستقره در
تحت بنای یا نهالی در زیر نهند آن بنای عمارت سالها باقی ماند و از خرابی ایمن بود و نهال
آن درخت عالی و راسخ گردد و اگر ان حبوب را سحق کنند و بآب مخلوط ساخته در زیر
درختی ریزند بزرگ شود میوه بسیار دهد بمرتبه که محل تحیر و تعجب باشد **وصل چهارم در بیان
حیات متحرک که در وسط آب** — و خاصیت آن حیوانات قطع مسافت بعید در
زمان قریب چون کسی خواهد که از بلدی ببلدی برود و خواهد بعید و خوده قریب در موضعی رود
که خالی باشد و دو دایره بکشد یکی برای انجا بلدی که در و لیست و نام ان بلد نویسد و دایره
دیگر در ان جهت که بلد مطلوب است بدایة المطلوب و نام ان بلد نیز نویسد بر وجهی که تمام حوالی
دایره را فرا گیرد و اگر کلمات یا تمام رسد و از دایره چیزی باقی باشد باز ~~[illegible]~~ از سر گیرد تا چون

دایره تمام رسد و اسمای این است (الف میطظرون جو کیطلطان کنطهوس) بعد ازان حبه
ازان متحرکات فرا گیرد و با قطعه ازان عود قماری بر مجمره نهد در دایره که اسم بلد حاضر است
ایستاده باشد چون بخور آتش افکند پای راست بردارد و در دایره مطلوب نهد و چشم فرو پوشاند
و چون رایحه بخور بمشام وی رسد همچنان چشم پوشیده پای دیگر بردارد و در دایره که بلد
مقصود است معقد دارد بنهد پس چشم بگشاید خود را در بلد مطلوب یابد [illegible]

وصل پنجم در فقع حباب که در وسط آب ساکن باشد بوده است خاصیت آن
امساک لصوص است یعنی H H H و مدة ان گرگینه و هم آب فرار کرده چون دزدی خواهد
که از نظر برود یا مدة گرگینه باشد یا چهار پای غایب شده باشد یکی ازان حبوب ساکنة فی [illegible]
وسط الماء بگیرد و با مقداری از سندروس بر آتش نهد و نام آنکس و نام آن حیوان ببر دان
مسمی بقدرت الهی قادر نشود بر حرکت ازان مکان که باشد تا وقتی که کسی برود خواند که ازان
مکان او را بگیرد وصل ششم در بیان حباب منقشه متشقه خاصیت آن تفرقه است
چون کسی خواهد که در میان دو کس دشمنی افکند از حبهای شکافته دو حب بگیرد هر یکی بدو پاره
سازد و در میان آن کند و آن ثال را منصف سازد چنانچه هر دو قطعه در لصق ازان جدا افتند
و نام آن دو کس که خواهند لصقی بکلی و لصقی بکلیه و بد آن دو ملتصق باهمدیگر متباغض گردد و از یکدیگر
متنفر شوند وصل هفتم در حباب ملتصقه و آن برای الفت و محبت است چون دو دانه
ملتصق بگیرند و سحق کرده باشند با شکر بیامیزند و نام هر دو کس که خواهند در محل مزج آن مسحوق
با شکر آمیخته در طعام یا شرب هر دو دهند دوستی عظیم میان هر دو است ان شاء الله و اگر در طعام [illegible]

تا در نیابند آن ممزوج مسحوق را در چاهی یا حوضی یا چشمه یا کوزه که هر چه از آن آب خورند بیفکنند آن
هر کس با هم موتلف و مستانس شوند چنانچه یکدم از هم نشکیبند والله اعلم تمام شد ترجمه کتاب
اسرار الاسرار و در عزاین کتاب هم از مصنف آن چهار نوع دیگر از اعمال اخفاء نقل کرده و یک
عمل در تدبیر خروج ما این ها را در ذیل این کتاب مذیل کردیم اما از اعمال اخفاء **نوع اول**
بگیرد حب الخروع بیست و یک دانه و از خولنجان [symbols] بوزن آن مسحوق کند تا وقتی
مانند غبار شود پس بگیرد [symbols] و اطعام کند
اورا نان میده که با مویز دانه برون کرده مخلوط ساخته باشد مدت سه روز گفته اند در سه روز
نگذارند هر روز یکبار ازین طعام خورانند و در صباح روز چهارم ذبح کنند در دیگ سنگی سنگین
خورد باید که قطره خون او خارج دیگ نیفتد و دیگر آن خون بر زمین ریزد عمل باطل شود و لیکن تا کل تمام
خون از جسد او بیرون شود و آن غبار مذکور را بدان خون تر کند و قلب مذبوح را بیرون
کند و بشکافد و هفت حبه که از نتیجه مذکوره در آن نهاده شکاف را بخیطی محکم بدوزد و در دیگ
افکند میانه اندام یک شب آتش قوی در زیر آن برافروزد تا آنچه در قدر است پاک بسوزد و چون
بعد شود سر دیگ بگشاید و در آن حباب نگاه کند هر چه سوخته است باز در دیگ کند و سالم
آنچه باقی مانده است نگهدارد و رمادی که در دیگ است در کاغذ محفوظ ~~بهشته~~ سازد و چون خواهند
که از نظر مردم غایب شود یکی از حبوب سالم در زیر زبان گیرد و رماد مختفیه که به عوض زحل است
بخورند و از آن رماد محفوظ چیزی در گریبان و آستین خود ریزد در هر وقت و ساعتی که مخفی
گردد و قبل از این در فصل رماد رمادات این عمل مذکور شد باشند و چون در این نسخه الا تفاوت بود

اینجا ثبت نمود **نوع دوم** — بگیرد درس ٤٨ بسم یعنی [illegible] × ٥٥ که یک شوره او

[illegible] بود و از جمله مورده هفت عدد لیتاند و دو تا در دو [illegible] و پنج [illegible] او هند

وقتی که زحل در شرف باشد و اگر در اقلیمی از اقالیم یا بلدی از بلدان که متعلق بوی باشد این عمل کنند

ابلغ و اکمل باشد و اگر او در شرف نیابد در یکی از خانه حفظ یابد تا در یکی از خانه های مشتری و اگر

میسر نشود مقارن مشتری باید یا بر تثلیث و تسدیس او و نظر ندارد بوی از تسدیس و تثلیث

لازم است و در وقت کاشتن حبوب در مواضعی آن مذکور را باید که دعوت مخصوصه که بزحل است

بخواند و از روحانیات و موکلان استعانت طلبد و در عمل حفظ پس از آن مذکور را برد در موضعی که

گشتنی کاشته باشند و در آن زمین بقدری زرع حفره کند و آنرا دفن کند و بخاک پر سازد و تسعنه

کند به [illegible] که مانند آب خشه باشند همچنین چهل روز ترتیب کند و در محلی

که آب باید داد بیان [illegible] مذکور تاقی نماید تا آن شجره بروید و میوه فرو بندد و بر سر آنگاه

رعد نشنید قبل از طلوع شمس بچیند و امتحان کند که چنانچه گذشته مذکور شده و چون حب الخفا حاصل

شد دعوت زحل بخواند و گوید (اخفونی بحق هذا الاسماء که فی الحال مخفی گردد مختفی نوع —

نوع سوم — بگوید [illegible] الیل و هر کرا بگشته بر جبهه ملوعی که نوبت

صرع روز چهارشنبه باشد و آتش خون را فرا گیرد و بر لیسه از میز ریاشس [illegible] زین ستاره

نوله و بر خرقه پاک جدید و ورنی هر کرا مذکور را در آن خرقه پیچد و بر عضد ایمن بندد و هر جا که

خواند که برود که کس او را نه بیند و اسمای این است [illegible]

نوع دیگر چهارم — و این اشرف ابواب و احسن السنت ارباب نوامیس را باید این عمل

اعتقادی تمام است که بگردد [cipher] آهنی [cipher] و برکف خود نگه دارد

در آفتاب قبل از نیم [پس] روز پس اگر ببیند که سایه دارد بیفکند و دیگری بردارد و همین امتحان

کند تا وقتی یکی به دست آید او را سایه نباشد و پس پوست او را باز کند و بدنوع سازد

به نمک و قرط و اسپغول و قنبکه بجا آرد که تمام باشد و بر طهارت آنگه طاقیه بدوزد که او را کلاه

پنج ترک باشد و آن پوست را به پنج قطع کند بر شکل ترک طاقیه و بر هر قطعه این اشکال

نویسد

و هر یک از قطعها بر ترکی دوزد بسوزن مس و خیط قطنی (رشته پنبه) و باید در وقت [illegible] قمر مستعد باشد

بمشتری از برج ثابت و همین اشکال را بر طاقیه نویسد با این آیه (و جعلنا من بین ایدیهم

سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون) پس هر گاه خواهد این طاقیه بر سر نهد

باید که با طهارت باشد و بسوره العادیات بخواند تا نفعی دارد این صورت بهترین صور اختفاست

والله اعلم **اما تدبیر خروج** مدار این عمل است [cipher]

[cipher] است بر انواع مختلف محمول شده بهتر آنست که در اول بهار است

وقت آنکه در اول فصل بهار د و [illegible] [cipher] که در صحرای آب رسته باشد

و وزن یکی تیز تر رسته تر رسته در کنار جوی ها بود و بنگر دو تا کجا دو [cipher] زوج

شده باشند واسته آن سیخ را بر پشت ایشان نهند و زور کنند بمثابه که سیخ از هر دو گذاره کرده
بر زمین رسد پس در دهن‌ها هر یک در میان نهند [symbols] در دهان کرده و دهان ایشان
با بریشم سبز بدوزند و سیخ بر کشند و هر یکی را در کوزه نو کنند و بر سر چهار راه که جوی آب
روان باشند هر کوزه را در یک طرف جوی دفن کنند در حفره عمیق که آن یک ذراع باشد و سه
روز بگذارد و درین مدت شب و روز از محافظت آن غافل نشود و شبها بک (?) ان
صورت مختلف بیایند و او را تخویف کنند باید که مطلقاً نترسد به عوه عکارد و رساله (?)
روحانیات المتکلم نشود بعد از سه شبانروز کوزه‌ها بیرون آورده ببیند هر [symbols] یکجا
مجتمع شده و قبل در آن باید که هر یکی را بعلامتی خاص معلوم ساخته باشد تا معلوم گردد که مستقر کدام است
و متحرک کدام است پس مستقر را نگاه دارد و متحرک را رخ (?) کند که هر جا و هر چند رخ (?) کند باز نزدیک
مستقر آید مترجم گوید که اگر بحسب واقع آن متحرک نزدیک صاحب [illegible] متاع بماند و مثل او
باز آید و هر جا برود و بنماید تا آن مسمان (?) را زیادتی نرسد این عمل البته در غایت خوبی
و آسانی و معیشت بدین عمل در نهایت سهولت حاصل گردد اما از عزیزی که این عمل کرده بود
استماع افتاد که آن متحرک نرود حذرا و شد کالدمی ماند و نزد مستقر می‌آید و بر این تقدیر هیچ
کو مشکل باشد ـــ **نوع دیگر** ـــ بگیرد دو تنکه احمر [symbols]
با ابیض و بر یک صفحه آن یکی از آن دو حرف حرف سوره اخلاص بنویسد تا کشف سوره با بسمله
۶۶ بار حرف است بعد و اسم ذات یعنی الله و لعله (?) آن ۳۳ حروف است بر این وجه
بس م ال ل ه ال ر ح م ان ال ر ح ی م ق ل ه و ا ل ل ه ا ح د

دال ل ه د ا ل ل چون بر یک صحفه هزیک ب [illegible] این حروف بوده نوشته
نوشته باشد و بر صحفه دیگر ازو این طلسم کتاب کنند این است [illegible]
جدا نگهدارد پس ب [illegible] ه دیگر بیارد بر یک صحفه ان تتمه ان حروف سوره بطریق زفاد
نوشته در زیر سر خوابند در خانه خالی و تنها گر و با کسی سخن نگوید و هفتاد بار سوره اخلاص بخوانند و
بخور لبورد بدم حمام و میوه و شحم کرک ذیب معاینه کند جن را در خواب ببیند هر چه پرسد از
غائب دو دفینه و سحر و امثال آن از ایشان خبر دهند و خواب شود — دیگر — بر کف دست
خود نویسد و تنها بخسپند یکی از پریان بیاید و از هر چه بها خواهد در خواب خبر دهد این است
بسم الله سَتَمحتَ هُشتُ بُهشتُ — دیگر — بر ابهام چپ نویسد و بخسپند با کسی سخن
نگوید یکی از جنیان بیاید و ترا از نیک خوری اخبار کند اما باید که نترسی و دل تو قوی دارد
این است نَتُمونَ کُهُوعُ مُشَروُهُ وصل چهارم تسخیر سباع [symbols]
[symbols] در زیر کفش خود نهد یا موزه بشرط آنکه بر زمین و نه بر کف پای او را
مس کند بلکه درون چرم پنهان کند جمله دواب صحرا مسخر او شوند و اگر متلاً بر شیر بخورد شوق
او را آفت نرسانند و فرمان برند اگر زبان [symbols] ب باید سوزی که گفته شد در زیر
کفش یا بالای چرم پنهان کنی هیچ سگ با تو بانگ نکند و نزدیک تو دیده و مطیع و فرمانبردار
تو گردد و بهایم و سباع جمله در تسخیر بعتبه تو در آیند و مسخر شوند — وصل پنجم —
زرع الساعة وان چنانست که تخمی بکارد و فی الحال بروید و ثمره خود بنماید و این از صنایع
غریبه است بگوید [symbols] تمیثا [symbols] و بیاغار دو در [symbols]

۹ × ♄ I I × ۹ و هفت روز در آفتاب پس از آن بیرون آرد بروی کاغذی

در آفتاب بسط کند هفت روز دیگر پس در کوزه از کرباس نو بپیچد و نگاه دارد و چون خواهد

این عمل بجا آرد و باید که از ٥ ٣ ▽ حرارت که در وقت حرث بر آن روح حیله باشد

گرفته خشک کرده در صره با حقه در بسته باشد قدری بیارد و فرش کند بر روی زمین یا در ظرف

بزرگ و حب مذکور را در وی مجتوی سازد و آب گرم بروی افشاند چنانکه تخم مذکور رسد

و بلندیلی بپوشد و مردم را بسخن مشغول کند ساعتی آن قدر بروید و برگهای بزرگ کند و از

پدید آید بدهد و حقه نخورد چه اصل آن معلوم است و در کتابهای دیگر فرموده که بدر معکوس ∃

٣ × ♄ H ۹ را در سایه ترتیب باید کرده نه در آفتاب و به تحقیق این عمل بتجربه بار رسیده

است و از مردی صاحب ثقه بتجربه استماع افتاد که تخم منقوع هفت روز در آفتاب گرم بلیه

کرده باید نهاد و کل حرارت هفت روز بر روی کاغذ در میانه فرش باید نمود تا خشک گردد

و الملاعم ا نوع دیگر) بگرداند تراب مذکور خرد و بعد خود لیا بد و ملا ٥ H × ▽

I تخم ب ٥ ▽ H ٥ هندی در وی بکارد و آب سرد بروی اش دهد و بلندیلی بپوشد

زود بروید از هیئه نیکو دیگر تجربه کن موضعی را چهار میخ از چوب بید از اطراف

او فرو برد و سری آن را بلندیلی بپوشد و تراب مذکور در وی ریزد اوراق ٥ I ♄

ب H H ш ᛉ × ♄ بگرد بر بالای او فکن پس نهالهای لطیف رقیق از عید آن

ریحان در وی عرق کن و تخم پرورده را در میان آنها پنهان کن و آب ده که اندک زمان

بروید و بزرگ شود و میوه دهد **فصل دوم فصول و ایام و لیالی و ساعات**

محتوی بر دو فصل **فصل اول** — در ارباب فصول و ایام و لیالی بباید دانست ارباب
فصل بهار در اول فصل مریخ است و در وسط زهره و در آخر عطارد و ارباب فصل تابستان در مبدء
فصل قمر است و در وسط شمس و در آخر عطارد و اول خریف تعلق بزهره دارد و اوسط
بمریخ و آخر بمشتری و مبدء فصل شتا و وسط آن متعلق بزحل است و آخر بمشتری اما
ارباب ایام و لیالی روز شنبه و شب چهارشنبه ازان زحل است و روز یکشنبه و شب پنجشنبه
ازان شمس است و روز دوشنبه و شب آدینه ازان قمر است روز سه شنبه و شب شنبه ازان
مریخ است و روز چهارشنبه و شب یکشنبه ازان عطارد است و روز پنجشنبه و شب دوشنبه ازان
مشتری و روز آدینه و شب سه شنبه ازان زهره چنانچه درین جدول ————

کوکب	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	
ایام	یکشنبه	دوشنبه	شنبه	پنجشنبه	سه‌شنبه	آدینه	چهارشنبه	
لیالی	پنجشنبه	آدینه	چهارشنبه	دوشنبه	شنبه	سه‌شنبه	یکشنبه	

فصل دوم در ارباب ساعات هر کوکبی که روزی یا شبی دارد و ساعت اول و هشتم
ازان اوست و دوم و نهم ازان کوکبی که تحت اوست در فلک و همچنین میرود تا آخر و این
صورت متصل درین جدول نموده شده این است بسم الله الرحمن الرحیم یا رب العالمین یا مالک
یوم الدین یا غایة الطالبین یا ظهر اللاجئین یا مدرک الهاربین یا من یحب التوابین
یا من یحب المطهرین یا من یحب الصابرین یا من یحب المحسنین یا من هو اعلم با بین

المستقر سبحانک یا لا اله الا انت یا ذی الجلال والاکرام وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد
وآله واصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین و بعد از تحقیق این کلمات باید که چنانچه
مذکور شده در اعمال سیمیا و در هر فصلی و در هر روزی و شبی و در هر ساعت از ارباب آن غافل
نشوند و اسماء ایشان بر زبان رانند و بدعوت اشتغال نمایند و هر کوکبی دعوت الیست
چنانچه بتفصیل در ترجمه کتاب سر الاسرار گذشت و صحبت اکابر آنست که عاقل بیقین داند که حق
سبحانه قادر و مختار است هر چه خواهد کند او را مسبب باید دانست و اسباب و وسایط ظهور
قدرت اوست باید شناخت و در هر عمل که کند نظر بر عجایب صنع الهی باید داشت و در نیت تا
تا ان نظر نظر عبرت باشد فاعتبروا یا اولی الابصار و باید دانست که طریق زهد و ورع
و حلال خوری و دیانت خود نگذارد و نگذارد و دانش وسیله مال و جاه نسازد که مال عرضی است فانی
و علم جوهری است باقی بسخن خواجه کل امرا علیه الصلوة والسلام فان المال یفنی عن قریب +
وان العلم باق لا یزال + و بهیچ وجه اسرار که بکتابت درآمده با نامحرم نباید گفت و از
اهل و مستحق دریغ نباید داشت و هر که سر مکتوم را نگهدارد از بیگانه مستور سازد او را آشنائی
با حقایق اشیاء میسر گردد والله میسر الامور و هو علیم بذات الصدور و تم المقصد الاول بتوفیق
الله عز و جل جلاله — مقصد ثانی — در علم ریمیا و آن شعبدات باشد و توابع آن
چون حیل و دکوک و امثال ان و کلیات آن در دو اصل و خاتمه مرقوم میشود

- اصل اول در شعبده — فصل اول در بیت عجایب بیوت و آن پنج وصل است

(وصل اول) بیت الذهب و آن خانه باشد که درون آن خانه تمام از زر خالص نماید و

سلاطین هندوستان و چین چینی میکنند و هر که میان خانه درآید چشمش از براقیت آن

خیره میشود و نتواند نیز در آن نظر کردن فرا گرد و لیه ارمنی و در آب کن و بگیر [illegible]

[illegible] و صفحة البیض و بر جلایه افکن سه شبانروز و هر چند در سحق خشک شود

آب لیمو بروی ریزد ولیه از سحق او لستقیه نگهدار و با حتیاط تمام و پس از وی لسبان

[illegible] که در غایت صفوة باشد بگوب کوفتی و بیت در اناء

زجاجی فکنده حل حاذق یا حامض اترج مصعد بروی ریز چنانچه دو انگشت به زیر روی براید

و هر روز سه بار حرکت ده و هر چند سرکه سیاه شود بریزد و عوض آن سرکه صاف بریز تا وقتی

دیگر حل متغیر ~~نگردد~~ نشود و چون بدین مرتبه رسید او را خشک باید کرد و بان مسحوق مذکور را

او لا سه شبانروز سحق کن و خشک سازد و تشویه ده در کوزه خزف مطین با آتش معتدل

تا یک شب و بعضی گفته اند که در کوزه زجاج آن تشویه ده و بامداد بعد سرد شدن اخراج کن

و بر دار و از ~~...~~ غبار و نم محفوظ گردان پس بگیر از این دوا دو جزو یک جزو علم اصفر صفائحی

طبقی ~~کهه~~ که با آب سحق کرده باشی و مجموع را به بیاض البیض ملوّن بزعفران سحق کن و قدری

[illegible] بزعفران محلول کن بر آتش و خانه را پاک باشد و مخصص

بدان طلا کن و چون خشک گردد بدین چینی مدفون سازد که بلون ذهبی باشد بلکه درخشنده

هر که ناظر را حیال فتح نظر نباشد درو **وصل دوم بیت النیران** — و آن خانه باشد

که هر که بیرون آن درآید دیوار آن مانند آتش افروخته بیند و چون آفتاب در وی افتد

آتش عظیم مرئی گردد و وی بغایت غریب است بگرد ~~لا زرنیخ مصفی~~ لزره زرنیخ مصفی و سحق

کن آنرا در هیوبت پس لطف وزن آن بگیرد [illegible] مثل ربع آن [illegible]
[illegible] و هر دو را سحق کن و با روزه بیامیز پس فرا گیرد
[illegible] بگو در ابر وزن روزه و سحق کن و هر دو باهم برآمیز و دیگر باره سحق نمائی تا اختلاط
تمام و رنگ آن کامل بیاید پس این مخلوط بدهن الزیت با [illegible]
~~عجین~~ عجین سازند و بر دیوار خانه سقف خانه طلا کنند و بگذارند تا خشک شود
پس بگیرد ذهن صابون خالص و اندک اندک را بر روی دوا میمال که فی الحال مشتعل گردد و
چون آفتاب در این خانه افتد زبانه آتش بدید آید چنانکه ناظر متحیر گردد — وصل سوم —
بیت الشمس و آن خانه ایست که هر که بدو درآید به تب آفتاب [illegible] نماید و طریقش
آن است [illegible] بگیر و در کوزه کو کنند و برابر او لیتا [illegible]
[illegible] و جدا سحق کن و مقدار [illegible] از [illegible] بادی
[illegible]
بیامیزد در آفتاب بیاویزد یا بدود گردد پس مرضع دود را تجدید کن و آنچه در اول مذکور شد در موضع
دیوار ریزد و بگذارد تا آن را بخورند و یکدیگر را نیز بخورند و یک دوده بزرگ بماند پس او را در
آفتاب بگذار تا بمیرد و خشک کرده سحق کند بر جای ابیض طلا کنند و جام را بر طاق نهند که در پیش
روزنه که در خانه باشد و بپوشند پس لتا [illegible] وزن دانگی [illegible] در اریح و بنجز کند که خانه سیاه
گردد و آن جام مثل آفتاب نماند بلکه نور او در نظر اعظم آید و اگر دوده مذکور سحوق بگیرد یا برابر
او در اریح یعنی کیا هیست که در هندی هندلی گویند و شه برابر او از بیخ بنج سراج القطرب
و برابر او از بروج و با یکدیگر سحق نماید و بدم الحمام عجین سازد و حب کند و تخفف در

ظل نثر قلی کلی است پس هرگاه که خواهد که کثیف درخانه تاریک از آفتاب نیاید بتبخیر کند لیف را این حبوب که ضوئی برابر روشنی آفتاب است دران منزل درآید پدید آید — (وصل چهارم) بیت الدهیش والموت و این خانه ایست که هر که بدو درآید فی الحال بیهوش گردد و اگر یک ساعت درو توقف کنند بمرد و سلاطین مثل این خانها سازند برای مصلحت بلکه چنانچه محقق بیت و این العجب عجائب است بیوت است بگرد [illegible] از ارواح الیبر و از دم الجابیم برابر او و از حوافر [illegible] یعنی [illegible] مساوی هر یک و مجموعه را در اناء زجاجی کرده بجای متحرک سازند تا وقتی که اختلاط تمام یابند پس بگیر مثل ربع مجموعه از خیز زق یعنی سنبر خفاش و نصف آن بمثبره یعنی پولا و پر دورا بکوب و دردم دما ریز لوید ازان همه را با یکدیگر خلط کن و بر دیوار و سقف خانه اندازی و باید که در وقت تطلیه متفد دماغ را لقطنی که آلوده بروغن بنفشه یا دبع باشه مسدود ساخته باشی دلوه از تطلیه و فرود از خانه بیرون باید آمد و چون ازین عمل فارغ شود تدخین کند خانه را بهمین چهار چیز [illegible] و [illegible] اجزا برابر و چون از تدخین باز پردازد و خانه را در بندد و منافذ محکم کند بر وجهی که بخار بیرون نرود و هوا بدو در نیاید بعد از سه روز هر که بوی ازین خانه شنود بیهوش گردد و هر که بدرون رود یک ساعت قرار گیرد بمیرد و اگر بیهوشی شده باشد آنگه خواهند که با هوش آید او را از حوالی آن خانه دور باید برد و بدین بنفشه خالص نقوط ماند تا بهوش آید **وصل پنجم بیت الجنون** — خانه باشد که هر که بدو درآید متحیر و مجنون

گردد و آثار صرع بوظاهر گردد بعد از ساعتی بخود بهوش آید بگیر [symbols]
[symbols] وسحق کن با مثل ربع او وزن او مرقیشا ذهبی واین سحق را در آب حل کرده صورت
عظیم هایل بر دیوار خانه کشد چنانچه آن دیوار ازو پر گردد پس لطیف باید کرد بر سر این صورت ناجی
از زهره آن ماهی که اورا بطر گویند و بر بعض او صورت مردی که ماهی در دست او باشد و بر بسیار
او صورت زنی که ملخی در دست دارد پس بستانند حجر مقناطیس و نرم باید مانند کحل و نگاه دارد
و چون خواهند که کسی را مبهوت گردانند بکحل اندک بسازد و بدین خانه در آرد فی الحال مدهوش گردد
و عقل از وی مسلوب شود بعد از زمانی بیک باخفت آید ~~فصل دوم در عجایب~~

فصل دوم — در عجایب کسرات و نقایل و آن بعده وصل است — وصل اول —

کره ~~مسعد~~ مشتعله و آن کره ایست که چون بر افروزند فرو نمیرد و اگر آب یا سرکه بر وی ریزند قوت
اشتعال او زیاده گردد و بگیرد [symbols] طالوقی یعنی نحاسی است مفتوح که بدو بر
کرده باشند یعنی مال نحاسی است یعنی تحرک مس در کمرها و خمپا میده باشند و ازو کره بسازد
پس بستانند از [symbols] غیر مصطفی جزوی و زرقه لطف جزوی و با یکدیگر عجین کنند و بوزن
قبه قرآره سلحفات بری سنگ لیشت و مثل او زهره سنگ لیشت بحری ~~یکی~~ با آن در آمیزد
و نگه دارد و پس بگیرد از [symbols] یابسه المقدار که خواهد دو درس در شیشه
واو نیاب ایشان را دور کند و سحق کند با مثل آن زیبق خالص و دفن کند اجزا در زبل رطب
مدت چهل شبانروز و در هر پنج روزی تجدید زبل کند و همه اجزا بآب گرم ترتیب نماید بعد
از چهل روز دیو رازوشده باشد آن کره طالوقی را بدین دهن بیالاید و اجزاء مذکوره محفوظ

بر او اندازند و تجفیف کنند تا وقتیکه محکم گردد دیگر پاره بدان دهن بلطف سازند و آتش در وزنند
که مشتعل گردد و هر چند کسی در اطفاء کوشد میسر نشود مگر آنکه قطعهٔ نمد را سه شبانروز در سرکه
اغازند بعد ازان گره را بدان فرو کنند و سه روز همچنان مهجور بگذارند تا مشعله او خود نشیند و این
گره در مشعله باید نهاد و برافروخت و اکثر این مشعله سلاطین را بکار آید وقتیکه در شب سوار
شوند و بارنده پس پدید آید و بادهای قوی وزد — **نوع دیگر** — عجیب تر بگرد بیراغ
داو چنین از زرادیح است که چون شب بلند طیران کند مردم ایشان او چراغ نماید و او را خشک
کرده با زیبق خالص سحق نماید و در شیشه صافی کرده سرش بر صبر و ح و ملح محرق محکم به بندد و در زبل
نهاده هر هفت روز تبدیل زبل کنند تا وقتیکه براع دران حل گردد پس بگرد ۵ H ۵ از ملا
ب ۵ یا I H ∩ H و بر موضع ترکیب کنند و بجدول مذکور بیالاید بر رشته از جناح
همان طاهر و آتش بروی افروزد فی الحال مشتعل گردد هر چند باران بر و بارد یا برف بر وریزد یا خاک
بروی پاشند منطفی نشود و هر چند آب بروی ریزند اشتعال او زیاده گردد و اطفاء او میسر نیست
مگر بشمع مبلول در حل چنانچه در مقامات بالا مذکور شد — **وصل دوم** — فتیلهٔ التقیور
وآن فتیله الیست که چون افروخته شود مردم یکدیگر را بصورت ملائکه بینند از آتش افروخته
و نعمل بدان وجه است که بگیرد عین سلوی و آن مرغیست که سمانی گویند و در ولایت یمن بسیار است
و ذکر او در قران است که حق سبحانه تعالی بر قوم حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
نازل گردانیده بود با ترنجبین حیث قال جل ذکره (و انزلنا علیکم المن و السلوی) و چون
دیده او بدست افتد از او و یکدیگر باید مالید و در اناء زجاج هفت روز او را نشو به باید داد

چنان چنان الطرسيا اوزن مقداري H ٥ ب صافي با او آميخته در چراغدان سنبر بايد كرد و فتيله
از قطن بوبي مليح ساخته در ميان مجلس بايد افروخت تا كه در ان مجلس باشند ديگران را الصورة قرنگان زرق
ببيند از آتش داد را نيز بمان هيئت ببيند واين نهايت عجيب است - **وصل سوم** ——
فتيلة الزنج واين فتيله ايست كه يكديگر را بصورت رنگيان ببيند كه چون در مسرجه برافروزند با
روئي هاي سياه وموي هاي جعد ولب هاي سطبر وعملش چنان است كه فتيله از خرقه ناودسي باركوچكي
سياه بروغن زنبق كه مخلوط بدم I I· X V باشد مليح ساخته در مسرجه سياه لعبته كنند
ودهن الزنبق بر بالاي آن ريزد و برافروزند و در وسط مجلس كه الصورة كه مذكور شد روئي نمايد
نوع ديگر - بگرد H V X [illegible] I [illegible] ∩ U هرادوكي و فتيله از وي هر ب سازد و در چراغدان
جديد بروغن لدوله برافروزند تا بايد كه در ان خانه چراغي بهيف جز ازين و در وقت ميكرد عظيم تر لعب
نوع ديگر - در H ▽ ب U 3 [illegible] ٥ مقداري ٨ ب H ∩ [illegible] فضا اين در افكنند
درين روغن چراغ برافروزند فتيله كتان خالص بايد خاصيت همين است - **ديگر** — جبراق يعني سياه
دوات ب O· I X [illegible] I H يعني افيون فرساني ب ∩ [illegible] I· X [illegible] I H بدوق
بايكديگر برآميزد و فتيله از I· X V ٥ مطرح بندكري V H X ٥ ب [illegible] بدان مليح سازد و
بروغن زيت برافروزد — **نوع ديگر** - در كتابه ديگر هست كه H X I· X [illegible] I H
يعني كبيتش و ٥ 3 H H ∩ X چون باهم برآميزد و فتيله بدان آلوده در مسرجه بنهد وبدهن الحل
برافروزد همين خاصيت دهد **وصل چهارم فتيلة المسوخ** وآن فتيله ايست كه چون
برافروخته شود وجوه حضار مجلس نهايت مسوه نمايد چون جمعي كه بسمت مسخ مبتلا شده اند بگريند انگور را

که در H∇ ٥ ∆ Ш ٥ X Ш H ک است و باید که آن ∆ Ш ٥ منسوب بونی

بناشد و مقداری از Ш I ٩ او و باخود اول را سحق کند تا خوف نالی را ذوب نماید و هر دو را

باهم ممزوج گرداند و از خرقه نادوس فتیله سازد و بدین دوا ملطخ گردانند و در چراغی برافروزد

و باید که آن چراغ اخضر باشد بدین زیت صافی مملو تا انچه مذکور شد رو بنماید و هم در این کتاب

آورده که شحم هر حیوانی بگیرد و با Ш ⊃ H او برآمیزد و خرقه نادوس را فتیله کند و با آنچه گفته

شد ملطخ نماید و H∇ I X H بروی نشر کند و بروغن لادلا برافروزد روی های مجلسیان بصورت

بهیمه حیوانات نماید و شرط کلی در عمل جمیع فتائل شد منافذ است و انغلاق ابواب قائم و در صحیفه

اسکندریه نیز بر این وجه است آورده — **وصل فتیلة الحیات** — و آن فتیله ایست

چون روشن کنند تمامیل حیات بنظر آمد و عمل او بر این نوع است که بگیرد Ш I ٩ I ٥ ٥ X Ш

H ک فتیله از خرقه مطروح بدانبیا لاید و I Ш H I ٥ ٥ را در جوف آن نهند و بدین موبق

در سراج اکهد یا اخضر برافروزد و در بعضی رسائل آورده که فتیله از جمله I ٥ ٥ کند بروغن

نفط برافروزد و هم در این کتاب مذکور است که Ш Ш I ٥ I ٥ ٥ را بگیرد و نگاه دارد

Ш I ٩ او را بگیرد و با کاکنج برآمیزد و خرقه نادوس قدیم را بر Ш Ш I وی پیچد لیکن باز انکه

ممزوج را در میان آن نهند و نهاده باشد و مقداری از دیگر شحوم I ٦ X ٥٥ یعنی بار دل بروغن زیبق

برآمیزد و در سراج زیرد و منافذ بیت را استوار کند و از سلخ و شحم مذکور تبدیل بر آتش نهد ایمن

عمال بالطور رسد سلخ حیات هندی کنجلی مار — **وصل ششم** — فتیلة العقارب خاصیت

او آنست که چون افروخته کنند و آن موضع پر از کژدم نماید بگیرد Ш Ш I I ٦ X ٥٥

واز ناب ومعقد ⊏ EXH ـه ۵ ـه HX ـه و ⊓ ⊃ X لا ▽ ٩ ٩ لا تخم مرغ

وهمه را با هم سحق کرده و مفتولی آلوده بدهن العقرب بمالد وازین سحق بروی باشد و در چراغ آهن

بدهن غزنق برافروزد و اصل آنست که قبل از انقیاد به بعض النخل تیز کنند و حبس دخان اصل

کلیست که بهوا متبادر شود یعنی متبادر نشود و اگر یکی یا دو از ⊏ EXH ـه بر آتش افکنند عمل کامل تر

بود — **وصل هفتم** — فتیلة الطیور چون این فتیله را مشتعل شود مرغان سبز و عصافیر و امثال

آن بنظر در آید که طیران مینماید و هیچ یکی از ایشان بدست نمی آید و عملش برین نمط است که بگیرد

H٩٩ X لا ⊏ ۶ ∃ I H الاخضر یعنی گنجشک سبز و H▽ ـه او فیکه از پوست گردن H I

Ш ⊥ بسازد واین دو بند کور را کوفته و مقداری از H ▽ X H عراقی بر وی پاشیده در آن بپیچد

و بخرقه نادوس ملفوف کرداند در چراغ بدهن لادلا برافروزد هر که بدان خانه در آید مرغان سبز

ببیند پرواز در آمده از طرف طیران آغاز کرده — و **در دیگر نسخه** آورده که راس کودا نیز مرغنیست

و ذنب او و سرابو صفاله مرغنیست و دم او که یک هفته تعفن یافته باشند ممزوج به H

▽X H ⊐ H X E ⊓ و در میان فتیله نهند و بروغن لادلا برافروزند همین عمل کنند

وصل هشتم — فتیلة الرقص مخصوص است بزنان هر زنی که نظر بران فتیله کند که افروخته است

افتد در خناک شود و برقص در آید و چشم و ابرو کرشمه آغاز کند و بازیها نماید و خواهد که خود را بر زمین افکند

افکند و نزدیک باشد که از غایت بهجت و طرب بیهوش شود عملش آنست که I H ـه E ابیض یعنی

هدی متبشی گویند و سحق کنند و بر خرقه از کتان افشان فتیله سازد و بشرط آنکه بعرات X H ▽ ـه

یعنی بشکل خرگوش بوده باد بدهن زنبق در آن میان کرده باشد و چون این فتیله روشن شود در پیش زنی و مثل هم

نماید شعله آن آنچه مذکور شد ازوی بظهور رسد — نوع دیگر — چون در مجلس برافروزند که زنان
کنیزکان باشند یکی از زنان نماید الا که برخیزد و جامه برون کرده رقص کنند و از عقل و هوش بیگانه گردند
فرا گیرد H V X H ▽ ... و چون فرو سر و دم ماهی بیضا و بدبن و ماکیان کنی H ... X
H ▽ ... و از آن فتیله منطع سازد و در سراج جدید بدبن
لا و لا برافروزند که از آن در حجره حالات غریب مشاهده رود و از نسخه دیگر برای رقص کافه مردمان
زن و مرد آورده که ... H X ▽ یعنی خرچنگ و سمانه مشهور است در کنار آب پیدا شود
خشک شده در تابه بروغن [illegible] بریان کنند و فتیله را مفتول ساخته بهمان روغن برافروزند
وصل نهم — فتیلة الموج آن فتیله ایست که چون برافروزند مخیل گردد که رقاب اهل مجلس
گردد موج سازد و روشنائی آن منعکس شود است و اصل اسم او بر H ... H X ▽ I
H ... H است و براده یعنی ریزه‌گی او چون این [illegible] را در فتیله پیچد و سراج جدید بروغن زیت
مفتول برافروزند این صورت روی نماید — **وصل دهم** = فتیلة الحمرا در القاء این فتیله روی
جمیع اهل مجلس سیاه دیده باشند مثل وجه حبشی نماید و اجزای آن X ... H X I است
و ... H X V I X ▽ H X I ... خرقه کتان نوع [illegible] مذکور آغشته سازد و ادویه
مذکوره را در آن خرقه پیچد و بروغن زیبق برافروزد وجه غریب در آن افزاید و مشابهت عجیب مشاهده کنند
و اگر خواهند که از روی ایشان چون از آن حمار نماید بگرد ... H X V I ▽ H X I ... H یعنی
چرک گوش و بر رکونی نو اندازد چنانچه پیشش و لیس اثر فرا گیرد و در چراغدان جدید نهد و بروغن [illegible]
برافروزد هر که در مشابه آن اول باشد گوش او چون گوش خر نماید و دراز گوش نماید ——

وصل یازدهم — فتیلة القطع خاصیت او آنست که چون او روشن شود سازند حضار مجلس
یکدیگر را بی سر بینند و که اشکال خواهند بگرد [illegible]
زبد البحر کف دریا کی کنند بنماید با [illegible] فلسطین پس بگرد لعکس [illegible]
[illegible] و انرا در میان فتیله وضع کنند با آن مسحوق مذکور و برافروزد بر زیتی صاف که
[illegible] یعنی سفید و [illegible] معینه
قلی بادی امیخته باشد آنچه مذکور شد روی مینماید و این از اغرب امور است — نوع دیگر —
خرقه نورا به [illegible] بیمه بزجوب کند و [illegible]
[illegible] باع امیخته رکو اندازد و در سراج احضر بروغن زیت بر افروزد همان صورت
مشاهده کنند و اگر [illegible] با روغن زیبق و فتیله کتان در سراج باشد همین عمل کند

وصل دوازدهم — فتیلة الصفرة و آن سبب رویه احضار مجلس باشد وجوه در غایت صفرة
که گویا ارواح ایشان تحلیل یافته و عبار فنای بر آن گشته و اصل درین عمل [illegible] عراقیه گردد است
وقتی که سحق کرده باشند با عصاره [illegible] هندی مکوی سگ انگور که
فارسی چون این مسحوق را فتیل ساخته با روغن [illegible] بر چراغ برافروزند اشکال و هیئات عجیبه ملاحظه
نمایند —

وصل سیزدهم — فتیلة الکلاب است و این عمل عجیب است این کرده شد که صورت
حضار از بخار آن فتیله چنان تخییل شود که گویا صورت کلاب است و طریق این عمل چنان است قرای الکلاب
بگیرم و [illegible] ایشان [illegible] ایشان بیالاید
[illegible] واز آن فتیله سازد و در چراغ نو بر روغن زیبق صافی برافروزد وجوه

اهل محفل چون وجوه گلاب [illegible] نماید = **وصل چهاردهم** — فتیلة البحر چون این فتیله را

برافروزند چنان نماید که آب در خانه درآمده و همه خانه را فرو گرفته و کسی خواهد که بدان خانه درآید پای برهنه کند

و جامه بالا گردد لیکن باشد که آن آب در موج درآید و از تلاطم امواج او بترسند و از خوف غرق شدن

بخانه در نیایند و درین عمل این فتیله در آن وجه است که بگیرد [illegible] کاه شیر یک اوقیه و

[illegible] هندی گل مرهم فتیله پس مذکور را که اول است و مذکور را قسمی نماید در غایت

خوبی تا امتزاج تمام یابند و در آتش خشک کنند پس بستانند زبد البحر کف دریا و [illegible]

[illegible] خوک های اجزا را برابر پس فتیله از قطن [illegible]

بقیه ترتیب نماید و ازین ثلاثه مذکور اجزا را او را بعد خوب ملطخ سازد پس ممزوج مسحوق را در وسط او لعقیه

نماید و شمع در آب بجزیی برافروزد که آنچه مذکور است معاینه بنظر درآید نسخه [illegible]

وقبل سازد هم دود کنند از الیاف فتیله بتجر کنند مسحوق مذکور و چراغ را او پس در برافروزد آنچه مذکور است معاینه

ببیند و بنظر درآید گفته اند که اگر [illegible] روغن گل برامیزند و در

چراغ [illegible] کرده و فتیله را که از [illegible] ساخته باشند بوی در آرند و برافروزند همان عمل کند

فصل پانزدهم — فتیلة الجمل چون این فتیله را برافروزند هر که در مجلس باشد بصورت شتر نماید

و اصل این عمل مسح دابه است که بدان او مسح حیوان است و سر او بنیه شتر ذکر او در وصل اول از وصل دوم از فصل

دوم در مقصد اول مسطور شده در امالی ابنوس [illegible] چون شحم او بگیرند و بگذارند و خرقه [illegible] بیالایند

و در مصباح حدید اخضر برافروزند صورت اهل مجلس بر صورت شتران نموده مخفی [illegible] که خرقه بوده باشد سرخ

یا سفید اعنی بسیاه [illegible] — **وصل شانزدهم** — فتیلة الثعلب و در خبایا فتیله است

که چون با برافروزند هر که در نور این چراغ باشد چنان نماید که در کشتی نشسته است و کشتی در آب است و عمل او

برین قانون باشد بگیرد ш I ∇ ∆ ш ∃ سنگ بشب و بگیر ≠ H ⊕ H × ∇ ⊽ П

و بیکدیگر کنند تا نیک ممتزج گردند و از رگوی ∆ ≠ × ⊽ فتیله سازد و بدان بیالاید و بروغن لاولا

که در نهایت صفا باشد یا در پیه زیبق برافروزند در چراغدان جدید همه اهل مجلس چنان بینند در کشتی نشسته اند

وصل هجدهم — فتیلة الملوا الخضرة

و آن فتیلة البیت که چون برافروزند خانه و هر چه در روست سبز نماید و آن فتیله را بدین نوع توان ساخت بگیرد رکوئی پاکیزه و بلی و سیخ النبت و آلت که نو باشد

نشسته و بلی اهار و مقداری ⊽ ⊓ لا سوده بروی پاشند و فتیله کنند و در چراغدان سبز نو بروغن I

≠ × لا I H ⊓ بید انجیر هندی ازند و برافروزند خانه و هر چه در خانه است سبز نماید و گفته اند اگر ≠

I ōō ⊕ ∇ ш سنگ سرکه بروی ریزد و بگذارد که تا رنگ گردد پس و برادر آتش افروخته فکند و در خانه

فراگیرد خانه جمله سبز نماید

وصل نوزدهم — فتیلة القصرة

در سایه این چراغ هر که باشد زرد روی نماید و گفته اند که دو کس نزد حکیم از فرزندان خود شکایت کردند که هرگز بیکدیگر متعلق شده اند چنانچه یک ساعت از هم

جدائی شکیب ندارند و دست از مهابت ترد اشته طریق جهاد ناموس را گذاشته اند و بدنامی عالم از ایشان

نمایان است حکیم این فتیله را ترتیب داده فرموده که هرگز درین مجلس حاضر شوند چون بیکدیگر را در شعله

این چراغ دیدند بروجهی از ملاقات هم متنفر شوند که هیچ یکی را پیش دیگری نمیتوان نشست که این فتیله را فتیلة النفره

نیز گویند و عملش آنست که از بینه کنه و کوش ш ∃ ⊓ H ⊕ H ⊻ ⊓ کالنشر بروی ریزند و تحت

بتابند و در شدت فتیله مبالغه نمایند پس در مصر چه نهاده روغن حل کنند برافروزند هر که در پیش آن

چراغ نشیند او را روی زرد نماید و دندانش سیاه و کوشش سبز چنانچه شکل او متنفر باشد و گفته اند که اگر

H H ∇ ⊓ I و Ḣ ∇ I: X H هرتال بوزنگار در رگوی کبود بسید و در چراغدان هر روغن که خواهند

برافروزند همین خاصیت دهد — **وصل سوم** در عجائب ادخنه و آن هشت عمل است در هشت وصل

~~وصل اول~~ (وصل اول) دخنة الجامه و این دخنه ایست بسیار بدیع و عجیب است چون بدین دخنه

تبخیر کنند بر در خانه که در و مردمان باشند هر که در آن مجلس بود یکدیگر را نهایت جسیم و بزرگ ببیند چون

فیلان و درسیان و مانند آن و اصل درین عمل شحم ماهی ایست که انرا دلفین و شحم فیل چون این دو شحم حاصل

شود بگیرند Δ X Δ ∇ I: هندی رسکدانه و نرم بسایند و بشحمین مذکورین ~~عجین~~ عجین

کنند و حب ها سازد مانند نخودی و در سایه خشک کنند و هر وقت حاجت بر آتش بخور کنند و باید که در خانه

منفذی نباشد که دخان بیرون رود غیر از در مجره باید که در آن خانه باشد و در شبستانه نهاده که درین دخان

اهل مجلس بحسب یکدیگر نهایت عظیم و جسیم نمایند و هر که بر بیرون خانه باشد ایشان را نیز نهایت بزرگ ببیند

و بدان ایشان بترسد و بهراسد و این عمل از عجائبات است — **وصل دوم دخنة التماثیل**

چون بدین دخنه تبخیر نمایند در خانه تمثالهای بسیار بنظر در آید و هیئاتهای عجیب و شکلهای غریب که ناظران

از آن متعجب و متحیر مانند و اصل درین عمل نیز پیه دلفین است و چون آن بدست بیاید باید گرفت H

∇ I: X H و ⊕ H: I H H H و مرتک طراشیه این هرسه دارو را جدا جدا نرم باید کوفت و پس از آن

با یکدیگر ممزوج کرده دیگر سحق باید کرد و به شحم مذکور عجین ساخته حب ها بر مثال حمص نخود بندند ترتیب

باید داد در ظل نیکو خشک کرده محافظت باید نمود و بوقت حاجت تبخیر کمتر باید کرد تا آنچه مذکور شد معاینه

دیده شود — **وصل سوم** — دخنة اخبار چون خواهند که از مهمی اخبار یابد و آنچه در کاری واقع

خواهد شد از خیر و شر بروی ظاهر گردد و بدین دخنه تبخیر باید کرد در هر خانه خواهند خوب کنند در آن خانه عطش

بگرد H ٩ I ٩ × ٩ خون کبوتر خشک کرده ٩ ח ⊐ ∞ وللI ٩ × H ∇ ب خرگوش اجزا همه را
برابر کوفته و مجموعه را عجین کند و شب بدان بخور کند در خانه و در آنخانه خواب کند البته بیند در خواب کسی را
که او را از آنچه خواهد خبر کند و از عزیزی که این عمل کرده بود در باب دخنه استماع افتاده که واقع است
تا دیگر را احتیاج ندارد — **وصل چهارم** — دخنة الفادر و این دخنه مفید است و دفع مضرت
موشان به هیچ توان کرد بگرد حشیشه که آنرا Δ H ٩ ∞ بفیا انگور یفند شیخ خواهد آب آن بگرد
دیگر دار را پس لت باند — ٤ لا × لا ∃ × H سیاه گرفدین و دیگر — ∇ ∞ Δ × H فرذیا
حرفدین دیگر للا ٤ ب ח × × I ٩ ٩ H فرفدین و هر یک را جدا جدا بکوبید و بیزید و یکدیگر را در آمیزد
ولعصاره مذکور عجین کند و حب از زد برابر لوبیا و خشک کند در سایه پس در خانه که حب از آن تدخین
کند موشان در آنخانه و موضع جمع شوند از در و دیوار و سقف آنخانه و زمین هر کجا باشد و چون جمع شوند
دفع ایشان بر وجهی که خواهد بکند **وصل پنجم** — دخنة البحر چون در محلی که بدین دخنه بنجر کند
هر که آنجا باشد او را چنان نماید که بر کنار دریا نشسته است و از دریا نهنگی عظیم بر آمده و قصد ایشان
دارد و میخواهد که ایشان را در دریا برد و ایشان از وی بترسند و میگریزند و صورت عمل این وجه بر این وجه
است که بگرد خرلی اذخر یک اوقیه و ماء الباذرنجبویه دو درم گیاه کندیل ∃ H ب ח ٤ ∇ بشیز زقوم
سه درم و حب الفرهاد هندی مرتبی پنج درم شحم تمساح نگرمیح ده درم و شحم دلفینی برابر و شحم نهنگ البحر
مثل او پس حبوب را بکوبید و مجموعه را با شحوم بیامیزد و حبوب سازد و هر حبی یک مثقال در ظل تخفیف نماید و
هرگاه خواهد بنجر کند بر آتشی که از حطب مرکب کهنه غرق گشته باشد حاصل شود آنچه مذکور شد معاینه و دیده شود

وصل ششم و دخنة الجن — این دخنه مناسب علم تسخیر است و چون درین کتاب بطور جمله

اقتاد دیگر که بدین دخنه تسخیر کند در شب در موضعی ویران که از عمارات دور باشد جمعی از جن در آن موضع جمع آیند

و سخن گویند و هر چه عامل ازین دخنه از ایشان پرسد جواب گویند و باید که از ایشان نترسد و آنکه صاحب

آن دخنه را دوست دارند و مطلق باید که با ازار او دست نمی دهند و نمی کشند بلکه حاجات او هر آنچه تواند

روا میکردانند و عمل این دخنه بر این وجه است که بگیری جزوی از [symbols] و جزوی

[symbols] و جزوی از [symbols] و جزوی از [symbols]

[symbols] یعنی جداگانه و هر یک را جدا جدا بکوبی پس با هم بیامیزی چنانچه یک جزو شوند و اگر حب سازی

و همچنان نگهداری بهتر باشد پس بموضعی مذکور شده بروی انگشت افروخته بیشتر بنهی و این دوا را بر آتش

بنهی بریزی و بخور کنی بقدرت الهی روحانیان از مرده و جن همه بر تو جمع شوند و گرد اگرد تو در آیند

باید که بدیشان سخن درای و هر چه در خاطر داری بپرسی و حاجتی داری عرض کنی و اگر کسی پیش از این

عمل یک هفته روزه داشته باشد و حیوانی نخورده و هر روز هفت نوبت دعای قریشیا و خاتم او خواند بهتر است

چه جرات او در این وقت میسر باشد و دل او قوی باشد عمل او کاملتر گردد — وصل نهم دخنة النوم

چون بدین دخنه تسخیر کند هر که در آن مجلس باشد فی الحال در خواب رود و عمل او بر این نوع باشد بگیرد بذر البنج تخم

و بذر [symbols] تخم [symbols] تخم گل لاله و بذر البنج الحمر تخم جوانی خراسانی سیاه

و حبه ببته پیشتر اشنی بحیکان و جوز مائل تخم تباتوره [symbols] پیش از قوم و صمغ التوت و افیون

و همه را گرفته با عصاره یا سمی یعنی چنبلی بیامیزد و در بیضه از [symbols] محکم کرده مسدود کند و آن را

او را یک هفته در زیل خر دفن کند و ترتیب دهد چه زیل امری لازم است در همه تعفینات است

که زیل کهنه باشد او را بیرون کنند و خشک کنند چون خواهند که کسی را در خواب کنند قدری پنبه پاک بروغن

گل حنا کہ آلودہ کردہ در منخرین حق نہند و مثقالی از ہر دو با مثقالی عود و مرز نجوش بخور کند بخار او

بدماغ ہر کس رسد فی الحال در خواب رود — **وصل ہشتم دخنۃ الملک** — و خاصیت این دخنہ

آنست کہ کسی در خانہ خود تنہا نشستہ باشد و کسانیکہ در آنجا باشند چنان پندارند کہ ملائکہ از سقف

خانہ فرود میآیند و بالا میروند و ترکیبش چنان است کہ بگیرند ווו H ○ H ○ H و H ש او و دیگر

ווו H ب ≡ X و ש ب طولی و H X ווו ⵊ ∃ X ש و H ש او مجموعہ را بکوبند

و کوفتہ نرم و بدماء را این مذکورات لیقہ کنند و بدم عصا دہنیز و این عمل تکرار نمایند تا وقتی کہ مجموعہ

مجموعہ مثل کہ شمع شود آنگاہ او را حبوب سازند بمقدار حمص و خشک کنند و در ہر مجلسی کہ این حب را با عود و

عصا نیان مذکور بتبخیر کنند ہر کہ آن دخان مرتفع ببیند او را مخیل گردد کہ ملائکہ از سقف برو فرو میروند

و میآیند و این از عجائب دخنہا است — **فصل چہارم** — در عجائب سراج و شمع و آن یازدہ

نوع است در یازدہ وصل بجملہ ذکر در می آید — **وصل اول** — سراج الماء و مہین چراغ البیت کہ

تا آب افروختہ منور میشود و ترکیبش کہ بگیرد I ... X X ש ب ≡ H بر گیگی گاو انقداری کہ خواہند تر

سازند و مہین ווו ⊽ H H ש حمول وارد فتیلہ ترتیب نماید و در چراغ نہند و قدری روغن

بروی ریزد و آب بسیار دروی کند فی الحال برافروزد و آب مانع شود اشتغال او نباشد ——

وصل دوم سراج الحرب و آن دو چراغ است که برمی افروزند و ایشان با یکدیگر محاربه کنند و این عجایب احوال

است و عملش بر این منوال است که در یک چراغ ш I ٩٩ ٥٦ ٥ ш وضع باید بکنند و در دیگری ٥

٦ ٥ H ٣ ٥ بر نوعی که دو فتیله از حریر اطلس و هر یک را از پنبه آنچه مذکور شد بیالایند و در سراج

همیشه نهند و بدین ш لادالا برافروزند و در مقابله هم وضع کنند و با هم محاربه کنند و سبب تحیر ناظران

شود و گفته‌اند اگر یک فتیله ш I ٩٩ ٩٩ ⊃ H — پیه بز و دیگر پیه خروس ٥ ٦ ٥ ±

H ٦ III بیالایند و در سراج نهند همین صورت بنگرد **وصل سوم** سراج القبلة و آن دو چراغ

اغرب چراغهاست و سراجات اند اگر نزدیک یکدیگر باشند شعله ایشان با هم متصل گردد و انوار ایشان

یکی گردد و اگر دور باشند شعله هر یکی از ایشان با اتصال قصد کند و دیگر چیست ارد محبوس گردد اگر چراغی باشد

که او را دو طرف یا چهار طرف بود و در هر طرفی او یک فتیله یا دو فتیله نهند و برافروزند عجب ایشان را زودتر

و نور ایشان ظاهرتر بود و صورت عجب چنانست که بگرد ш I ٩٩ ٥٦ ٥ ш ш و ш I ٩٩

X III H و هر یکی را همیشه مشغول سازد و در چراغدان و بروغن زیت با حل با زیبق آنچه مذکور شد

بنظر حاضران درآید — **وصل چهارم** — سراج الرحلین و آن چراغ است که چون برافروزند

اهل مجلس بوم ویرانه بینید و هر که در مجلس نباشد چون بمجلس درآید بگردد و در روغنش و برافروخته و این

نیز غریب است و عمل او بدین گونه است بگرد شحم دلفین بگدازد و فتیله از کتان بدو بیالاید

و مقداری از H ⌑ I X H سوده بروی نثر کند و بروغن نفط برافروزد و هر که در پیش وی باشد

مطلقا روشنی چراغ نه بیند و هر که خارج المجلس باشد بیند **وصل پنجم** سراج الضفادع و آن چراغ است

که چون برافروزند و بروی آب بقیه کند هر ضفدعی که در آن آب باشد ساکن گردد و مطلق

آواز نکند و زنجیر را بدینوجه عمل میکنند که [illegible]

[illegible] عوک جدا جدا میگدازند و با همدیگر بیامیزند و مقداری [illegible] نیز تر و تازه

و نرم کرده با آب آن نخود طاس زنند و روغن پاک زیت چند روز آشرب می نمایند چون ترتیب تمام یافت

یعنی امتزاج کلی میان ادویه مذکوره واقع شد فتیله از کتان بدان بیالایند و در چراغدان مس بروغن زیت

بر بایند افروخت و کیسه که تواند چراغ را بردی آب ممتنع باید کرد که هر صفحه را نظر برین چراغ افتد و چهره

افتد جا موش گردد مادام که این چراغ باشد و آتش آن نه بینند بایک و مشتعل نکند ز وصل نتیجه

سراج الید و این چراغ است که اطفاء و اتقاد او بدست عامل است یعنی چون نزدیک چراغ آید و بر دو کف

دست خود را بکشاید و بیش چراغ بردی الحال نور آن چراغ بنشیند و چون دست دور برد و فرو بیند در زمان

مشتعل گردد و هر چند تکرار دست بردن و آوردن کند همین صورت نسبت وقوع پذیرد و وجه حکمت درین

عمل آنست که بگیرد [illegible] کف دریا بحر هندی و آنرا نرم نرم بکوبید و بآب [illegible]

[illegible] عجین کند و بر دو کف دست خود را بدان تطلیه نماید و دیگر مقداری که [illegible] ابرک

بآن منضم گردانند تا ساطع شود پس چون دست آلوده بدین ادویه در پیش چراغ بگشاید نور او منطفی

گردد و چون قبض نماید نور سراج اعاده نماید بر همان منوال که بوده و فصل نتیجه سراج انفصالی ترسایان

فریب استعمال میکنند در دیرهای خود جهت آسمانی و این چنانست که در جمیع روزهای خاتم اکثر [illegible] است

و دیگر چهار و دیگر [illegible] آن چراغی روشن میکنند پس این معتقدات خسته اند که تمیم چراغی روشن میکنند

همه چراغها آن روشن میشود و تدبیر این چنان باشد که همه چراغها را پر از روغن میکنند و فتیله‌ها را

در دو رضع میسازند بروجهی که چون آتش بدو رسد فی الحال آتش گردد [illegible]

[illegible] شدید میگردند و تقلید میکنند به [illegible] مخلوط ... بعد از آن دو انرا

چراغی بچراغی گیتند مسدود میسازند و بطرف فتیله که موضع در آن بسراجت و هم چنین از چراغی

بچراغی چنانچه آنچه بسته پس چون یک چراغ روشن میکنند که بسته بود باقی همه نیز روشن میگردد و گفته اند

اگر [illegible] بندی کوهانه مسحوق را در رکوئی نمد و ارزد در فتیله کنند و در چراغ عدا نهایند و یکی

بر بالای دیگری بمقدار نیم ذرعه وضع کنند و بالائی را بر افروزند پس هرگاه که او را بکشند بزیرین

در میگیرد وصل [illegible] سراج الصور و این مضحکه عجیب است چون این چراغ افروخته بدست کسی بدهی

اضطرار از او صوت و صدائی ظاهر گردد که موجب خنده باشد و هر که استماع نماید البته بخندید و عملش چنانست که

بگیرد [illegible] و مثل او بدهن [illegible] باید پس فتیله را بدان

بیالایند و به روغن زنبق روشن کنند و باید که حامل چراغ را قبل از آن اخبر کرده اند ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] که چون چراغ بدست وی دهند فی الحال اینه مذکور شد از او ظاهر گردد

(نوع دیگر) [illegible] دم سگی و در فرقه بخشف کند تلفف و در سراج

جدید بر افروزند حامل الچراغ [illegible] بدست دهد (نوع دیگر) بگیرد [illegible]

تمثال انست [illegible] کنند و در خرقه کتان سپیده فتیله سازند و در چراغ عنوان نهاده بدست کسی دهند که برافروزد

چون افروزد فی الحال از او صوت و صدائی ظاهر گردد که سبب خنده باشد تا وقتی که از دست بنهد

یا بنگند بر زمین (فصل نهم) شمعة الحب [illegible] که برافروزند مانند شمع روشنائی دهد و عملش آنست

که بگیرد چربی [illegible] باکره که [illegible] او خوشبو باشد و انرا بروغن [illegible] بیامیزد و

[illegible] را [illegible] لب بیه وبه [illegible] قطران روغن نیست که از درخت [illegible]

۲۰

گویند که قبراست که بهندی سیالی گویند بیالاید و بر آن چوب طلا کند بر وقت که آن چوب بر فروزد یک

آتش برد چون شمع روز افروزد و روشنی بخشد (نوع دیگر) بگیرد [symbols]

[symbols] رنگ الیا اوده بلد گویند و سحق کند با [symbols] پس

عجین کند با صابونی با کبریت سحق کرده بر شمع تا مانند مرهم شود و بر خنب یا قصب طلا کند مطلوب

۹۰ حاصل شود (وصل دهم) شمعة الذهب و شمعست چون برافروزند خانه چنان نماید که [illegible]

و دیده از مشاهده آن خیره شود بگیرد [symbols] جزوی و از [symbols]

[symbols] اصفر جزوی و از حبنه جزوی و لب ای کوده بی نیکو دبیر به بیزد به [symbols] مخلوط

گردان انگه فرقه از قطن مضبوط به [symbols] فرا گیرد و او را در میان [symbols]

مذکور ملفوف سازد چون شب در آید لستبان جزوی از [symbols] که وزن او ربع

درهمی باشد و فتیل او [symbols] و برابر او [symbols] و این مذکور است

در مجمع مجمره افکند و در دست [illegible] ببیند که مخلوق الوجه باشند و سحر کنند و شمع مذکور را در میان خانه

۱۱ برافروزد که چنان نماید بر خانه طلا آلوده است و بر فساد شعاع او الصار را خیره گردانند (وصل یازدهم)

(شمعة الجمد) و آن چنان باشد که از یخ شمع میسازند و قدری [symbols] بر بالای

او ترکیب کند [illegible] و برافروزد روشنی بسوزد و آتش با آب یخ فرد نشیند (فصل پنجم) در عجایب خواتم

۹۲ و چهار نوع از اعمال او در چهار وصل لقید کتابت در بیاید (وصل اول) خاتم الحرکة و این

خاتم را بیرز خانه یا مس یا بر حجری یا مانند وضع کند متحرک گردد و صنعتش بر این وجه است که بگیرد

[symbols] در زیر زبان نگه دارد تا لعاب او در وی جمع شود پس خاتم را فرا گیرد و بلا

لعاب تر ساخته بزیر جامه ملساء منحرف سازد بیند قی اوای متحرک شود و از جای خود برود (نوع دیگر)
بگیرد خاتمی از درنگ ولطیف نوره ساخته باشد و ترکیب کند بروی یکی از قشره [illegible]
[illegible] شتر مرغ یا از حجر کرک سنگیست نواب سفید بر ساحل بحر هند بهم رسد و این نقش را بخیل خود با آب
لیمو برآن نقش نوشته و بر حجری بمتاع هند که متحرک گردد و بر آن برود

(نوع دیگر) خاتمی از حدید بسازد و در یکی دو دانگ او [illegible] طیار وضع کند و روی اورا بپوشد بر
وجهی که ظاهر نباشد نیز چراخانه متحرک شود و مشی کند بقدره چهار انگشت (و فصل دوم) خاتم الماء این
خاتم الیست که بروی آب ایستد و صفت او چنان است که وزن او یک دانگ باشد و نیم زیادت نباشد
از یکم دانگ و یکی [illegible] باید در نهایت صفت و چنین خاتمی
بر بالای آب ایستد و لقعر آب فرو نرود و نوعی دیگر هست که چنان میسازند که چون در ظرف آب نهند بعد از
زمانی حرکت کند و در ظرف آب بیرون افتد و آن بواسطه آلتیست که در ظرف آب نهاده انگشتری بر آن
وضع کنند و آن منطق بعلمی ندارد (و فصل سوم) خاتم الفار و این خاتم الیست که چون بر آتش نهند
فی الحال از آتش بگریزد و انچنان است که خاتم از فولاد بسازند و بقدر نگینی و آن دو طبقه ترتیب
داده بر روی وی بجام کنند و میان طبقه سوراخی باشد بقدر سوفار سوزنی و او را آن سوراخ مقدار ری
[illegible] یعنی لرزنده و روی را زیر بندد و آن سوراخ را نیز بقطعه از کاکس
ناصیغ ملیح نمایند و چون این خاتم را بر بالای حرارت انگشت افروخته نهند اندک و قیتی او در حرکت
آید و از آتش دور افتد (و فصل چهارم) خاتم الحمام خاتمی الیست چون خاتمی الست بزیر
حمام نهی در حرکت آید و نهایت عجیب است و صنعتش چنان است که خاتمی بسازد [illegible]

[illegible] از فرفره نبات رقیق و از ثقبه در وی چشمه و قدری H ⊓ [illegible]

در وی ریزد و راس ثقبه را (٤ ⊓ H یا) هرچه اسکاکی در رشته باشد محکوم سازد و در انگشت کند چون

دو هام از انگشت بیرون کرده بر زمین گرم نهد در حرکت آید و بیرون جام نیز در موضعی گرم باشد به نهند

متحرک گردد و در نظر غریب نماید (فصل ششم) در عجایب فتائل و از این باب چهار نوع چهار فصل

سمت تحریر می یابد فتیله (وصل اول) فتیلة الاشتعال و این فتیله البیت که در آب مشتعل باشد

مانند شمع افروخته و آن چنان است که زرنیخ بگیرد H ⊓ [illegible] و قدری [illegible] و در آن کبریت

از ده ولایت یمن [illegible] بهم رسد و گویند که به نکهت که از مصر آورند در وی ریزد و بر آتش بگذارد تا بجوش آید

و چنان از دو ساعد کرده و بس چیزی که او را با آتش نسبتی باشد بران دخان دارد فی الحال مشتعل گردد و زبان دراز

افروخته بماند (نوع دیگر) بگیرد فتیله در وسط البطن ضیفه الفم مثل گلاب آن و مقداری [illegible]

در وی ریزد از آن پس کفی از [illegible] بروی باشد و سر [illegible] بر آتش انگشت نهد تا بجوش آید

چون بنهد که دخان برآید و بخار کارشه آتش نزدیک آورد فی الحال مشتعل گردد و شب خانه را روشن کند

(نوع دیگر) بگیرد [illegible] صافی و لطیف و از وی بیرون آرند از [illegible]

٤ و یک کف [illegible] در وی افکن مقداری و همی [illegible] نیز در وی

القا کن و بر آتش انگشت نه تا بجوش آید و چون دخان تصاعد یابد [illegible]

بران دخان نزدیک چراغ را افروخته گردد مانند شمع (وصل دوم) فتیلة المطفئ البیت که در شب

بی آتش روشنائی دهد و طریقش چنان است که فتیله را که لائی دارند مقداری [illegible]

[illegible] (خل خمر که خمر) در وی ریزد و قدری [illegible] بروی نشر کن که از او

صوتی عظیم ظاهر گردد مخصوص از جاجیه ضنقه الراس باشد و در مدانی مرتفع نهاده بر شب تاریک

وصل سوم - فیتیة الفلی کباب در روی آتش بجوش آید و عملش چنانست که بر کاغذ ... ریزه

دراز و ... در وی افکند پس مقداری ازان ...

... مسحوق محلول ... در وی ریزد که بجوش آید ... پس ... بر کف دست

گیرد عجیب نماید وصل چهارم فتیلة الخط و این ... که از ... رفیع ...

بزمین رسد و نشکند ... که ... را حشو کرده اند ... یا

... موصوفی ازو خالی ... و سر او را به ... محکم و ...

کرده اند و ... از بلندی چون بزمین رسد ... راه ندهد ... بر زمین خاک نرم

باید و ... شاید ... تجربه ... باید و ... در ... او باید و پس

صحت هر یک از قوتها بتجربه محقق گردد وصل پنجم عجایب التماثیل و کیفیت اعمال و درین قسم

نیز چهار ... در چهار وصل مرقوم میگردد - وصل اول - تمثال النار و این تمثال را گویند از

چوب ساخته که با آتش تماس کرد و از آتش درو تصرف نکند و او را نسوزد و صنعتش چنان است

که بگیری از ... زرنیخ ... و ... وی ...

... بر ... او پس ... بآب ... عصاره ... و یا ...

... بر افزود وصل ... ممزوج ریزد بدین آب ... هر چیز که

خواهی ... نیز پس ... تماشای ... عمل ... دیگر ازو را

فایده عظمت و ... تمثال ... را در آتش ... نسوزد مطلق و اگر ... باحتیاط کرده باشد

چون تمثال با آتش رود ... میرود عجیب نماید وصل دوم تمثال الذباب و آن ... نیست

که چون بر خوان وضع کنند مگس گرد آن مائده نگردد و عملش چنانست که بگیرد [symbols]

قوی البراکیه سرخ یا زرد و یال ([symbols] یا بہ) هر دو را سحق کند و بجای الفتیل الفار

هفت یا زموش که بعربی عنصل و هندی کانده گویند محو نماید کندش بکه چیکی کماه سماروغ که کلاه

باران گویند و در سارت سر سر زیل و جاهای نمناک روید و هند نکنی و و هول و کبنی گویند پس دست خورد

بروغن زیت السلیم بیالاید که از پی حجر صورت شخصی بسازد و مگس برانی در دست او باشد و چون این تمثال

ساخته شد بستاند ([symbols]) بری یا بیدرم وزن I [symbols] برپه بیدرم وزرچوب مانل

دو دانگ همه را سحق کرده تا با لفتیل الفار عجین کند و آن تمثال را بدان قطلیه کند و بگذارد تا خشک

گردد و هرگاه خوان حاضر شود در زمانی ما شائی که مگس بسیار باشد این تمثال را نزدیک خوان بنهند

مطلقاً یک مگس گرد خوان نگردد فصل سوم — تمثال الظهور و الخفا اند و تمثالیست

که یکی مخفی و دیگری ظاهر شود و این طلوسی بلیع است و عملش بر نوجه باشد که دو تمثال بسازد از موم

بشکل یکی از جانوران آبی چون بط یا ضفدع و در ظرفی آز آب افگند یکی تا بیخ آب فرو رود

و یکی بر بالای آب باستد پس چون ساعتی صبر کند آنکه زیر آبست انزا که برون ای برون آید و دیگر که

بروی آبست فرمائید که فرو رود و باب فرو رود و حکمت در ان این است که حشو یکی باید که

[symbols] I III [symbols] I [symbols] باشد و حشوی دیگری [symbols] 8 I [symbols]

I [symbols] باقطعه III [symbols] I و محشو بدارو یا اول به قعر رود و محشو بدارو یا ثانی بر بالای

آب بایستد چون داروی اول مذوب گردد و تمثال بالا اید و چون داروی ثانی نه مبری نقل پیدا کند بقعر

فرو رود و نکته کلی درین عمل اخفا میکند آنست که اعینی و او بابه تمثالی مفتوح می باید مرتجم

گویند که انتقال ایران ظهور اخفا هر دو مواد دارد و از ضروریات است و چند نوبت که تجربه کنند
بدست آید **وصل چهارم تمثال الایقاد و الاطفاء** این هر دو تمثال است که چون چراغی افروخته
است به پیش یکی از این هر دو برند که نور او نماند و چون نزدیک دوم برند آتش نگیرد و عملش چنانست که دو
مرغ بسازد هر هیچ که خواهد از هر جنس که خواهد خواه گل خواه سنگ یا چوب یا فلزات هر دو
دو موضع ترتیب کنند که قریب بیکدیگر باشند و چراغی بر فتیله بر روغنی که باشد بر افروزد چون پیش
یکی از آن برد تیره شود و چون نزدیک دیگر از آن دو تمثال برد روشن گردد و حکمت در این آنست
که در منقار مرغی منقاری از [illegible] باید کرد و در منقار دیگری قدری از
[illegible] چه چراغ در اول منطفی گردد و در ثانی مشتعل و قول دیگر آنست در دومین مرغ [illegible]
[illegible] عرق مسحوق ممزوج بدهن البلسان باید نهاد و در دیگری قدری از [illegible]
[illegible] **فصل ششم عجایب**
الاقتداح و از ملوبات او پنج نوع هر یکی در وصلی اندر ایراد کرده میشود **وصل اول**
~~قدح الملعب~~ قدح اللعب و آن قدح است که تمثال دو بط یا دو ماهی در وی افکنند و ایشان در آن قدح
بازی میکنند و فرو میروند و بر میآیند و گاهی بیکدیگر جمع میشوند و چون از هم جدا میکنند بازی بازی
در وی آیند و بیکدیگر منضم میگردند طریقش آنست که [illegible] ابیضی که شکل آب باشد در قدحی
ریزند و شکل دو بط یا ماهی یا دو صفحه که از [illegible]
ب زنند در غایت سبکی و نازکی و هر یک را بر یک طرف قدح نهند که آن بازیگران طالع و نازل میشوند
تا هم شوند و لیکن لا یقف بازیها منضم میگردند و آن نهایت عجیب است ~~[illegible]~~ و سیمایه مرجح کند

که اش عمل درباب تماثیل الا لقطر لقتبر بوده و مولف در بدایع اقداح آورده است

(وصل دوم) قدح اکلو درین دو قدح پراز آب است که یکی را در دیگری ریزند که یکقطره ازو زیاده

نیاید و این نیز غریب است و عملش برین منوال است یکقدح مملو باشد از ـلا ـ ⊽ ۹۶ و دیگر خالی

Χ ـ ΕΗΧΙ . ΦΟ ΧЗΠ پس وقتی که آفتاب مرتفع شده و حرارت در هوا پدید آید

القدح را که از اول مذکور شد بازای الشمس وضع کنند و اندکی از قدح ثانی درین قدح

بریزند چه آن آب اول ۹۶ Η ـ 3 ⊐ میگردد و آب دوم بجای وی منشیند تا از یکقدح

بسمت آن قدحی که دیگر است منسوب گردد و غریب نماید **وصل دوم** للقدح

اکلو درین دو قدح راز اینست که یکی را در دیگری ریزند یکقطره ازو زیاده نماند و این

نیز غریب است و عملش برین منوال است که یکقدح مملو باشد از ـلا ـ ⊽ ۹۶ و دیگری

از آب ΕΗΧΙΧΟЗΠ پس وقتی اینها (وصل دوم) قدح الفصل

وانقد حیست که در وی Ι ۹۶ Η با آب آمیخته باشد و خواهد میان حلال و حرام تفصیل کند و نزدیک

اهل دین و دوکا مبادا شه که برین نوع عملها اجرای نهند منع یند و شرطها حمی نهند و اگر اراده

دین عمل باشد باید که خمیره از ۸ Ι ـلا ـ در رشته بیند پس قدح ممزوج را بر یکبار

طرف نهند که علوی لقید شد

بقدر دو انگشت باشد و قدح خالی مایل شاد بر دست او نهند و آن قنینه را که باب پر کرده یک سر آن بر قدح مرفوع

افکنند و یک سر آن قنینه بر قدح خارج که آب بدین قدح آید و آن چیز و دیگر هم در آن قدح که بعد قرار گیرد.

وصل چهارم — قدح الجمد و آن قدحیست که آب او فی الحال منجمد گردد و آن چنان است که [illegible] H

H I X = فشار سی کیلی و او را از قنبر بسته و کوزه او پاک سازند و در حره با خف دارد این چون خواهد

که استعمال نماید قدح آب قراح طلبد و این دارو که دارد سکه بسته قدری [illegible] افکند ریزد و یکبار سر او بنهند

دارد بگذارد منجمد گردد — **وصل پنجم** قدح الدم و این عملیست در دم قدحی آب صافی خون شود و عملش

چنانست که قدحی آبگینه پاک پر از آب صافی باشد بستانند و نزد کسی آرد بطریقی که [illegible] میخواهند و بر

آب می دمند و در آن حال باید که حبی از حبوب [illegible] H I H [illegible] حب [illegible] در دهان

در شب باشد و نوعی سازد که از [illegible] و [illegible] چیزی بدان آب [illegible] که در حال تمام آب چون

خون گردد **وصل ششم** در عجایب بعضی در اعمال او بسیار است و از آن جمله شش نوع در شش وصل مذکور

مذکور میگردد (وصل اول) بیضه الشیشه و [illegible] چنان است بیضه بزرگ را در شیشه کند

که سر او و گردن او تنگ باشد و [illegible] آنست که فراگیرد بیضه را که در وقتی که [illegible] از دجاجه

فی الحال ورشته [illegible] H که اند [illegible] H H × [illegible] در وحل کرده باشند در افکند و بگذارد

تا وقتی که نرم گردد پس بحکمت آنرا در قنینه [illegible] و [illegible] یعنی سرد بر سر او ریزد که بحال

اول باز آید و او محل تعجب باشد — **وصل دوم** — بیضه الطیران و آن بیضه الست که طیران کند

و بهوا بر آید و صفتش چنانست بستانند بیضه [illegible] H [illegible] I [illegible] × [illegible] و سوراخ کرده هر چه در وی

است خالی نماید و خشک سازد و از [illegible] H یعنی [illegible] بر ساخته [illegible] کند و در مکانی گرم

[illegible]

وضع کنند و الماس از بیش هفتاد میل بنجم ارتفاع نموده بجانب هوا برآید و روی لب بی الشمس دارد و اگر
این بیضه را در حمام در شعاع آفتاب که از نا بیدان بر زمین افتاده باشد میل کند هوای وجوانه که از روضه
حمام بیرون رود و عجیب نماید — **وصل دوم بیضه النار** که در آتش افکند نسوزد و اصلش
همیشه بر بر است بحکمت و بیرا وست طبیع است مرور آنکه تا وقتیکه استحکام علم یا بد و گفته اند اگر اخراج کند
ما بین البیضه و تمام نقبه را به I ۹ ∩ H محکم کند و جفاف نموده در آتش افکند نسوزد — **وصل سیم**
در عجائب — مراد از آن چیزها باشد که مردم را بیهوش کرده اند یا در خواب کنند به وجهی معهود آن
هم نوعست یکی با کل و شرب دوم بنالیه و بتبخیر شمامه و تدخین و نوعی در دو وصل مذکور است
وصل اول — در آنچه با کل و شرب واقع شود بگیرد × ≡ ∩ H ∇ ... H ∩ ∃ H
∩ H ∇ وجه ... H ∇ اجزاء برابر و هر یک را جدا جدا بکوبید پس کوفته و بیخته با یکدیگر
بیامیزد و هر طعامی که خورند بیاشامه بخورد هی الحال در خواب رود — **نوع دیگر** — بگیرد بیخ × H ... H و پیاغاز
و در آب ... H ... H × I ... گیتیز کشبز پس در زیر لطب وفن کند بیست و شبانروز تا خاصیت آن
بتعفین ظاهر گردد و باید اینی شوالیس بگیرد از حشیش هندی یا پس المقداری که خواهد کوفته و بیخته به ... آب
که بر میز رز صوف صوف مصفی کرده باشند عجین نموده اقراص سازد و خشک کند هر قرصی از این اقراص بخورد هی الحال
بیفتد و در خواب شود از یکی بتجربه کرده بود استحکام یافت که هم در نگ از این دوا کافی است در حصول مطلب
نوع دیگر — سر بینچه که بوئی او بجوزی دست دهد بگیرد از ∩ ... H I ... دو درم و از × ∃ ∩ H ∇
برابر او هر چه را بکوبید و زجاجه کرده آب بر آن بریزد چنانچه چهار انگشت فوق آن باشد و یک هفته
در زیر زبل رطب تعفین نماید و چون خواهد که تنویم کسی کند از این آب در ظرفی زجاجی ریزد و در آفتاب

گذارد و نهند لبه از آنکه نزدیک انف اکمش آرد و لقمور آنکه شربت بدو میدهند چنان سازد که بوی آن

بمشام اکمش رسد فی الحال بی آنکه از آن شربت بنوشد بیخود گردد و عاقل باید که منخرین خود را

بروغن بادام آلوده کرده و لقطن و خوشبوی البته باشد و مولف را بالیقین که در باب این عمل آورده —

نوع دیگر — افیون و لوس و ∃ ш و ш H ⌶ ш ⌶ × ш از هر یکی جزوی بکوبد و بیزد و بآب درخت

ш ∃ ∩ H H × H بارزد بید که اهل صفصاف گویند عجین کند و خشک کند چنان چیزی باشد

که دانگی از این بران مقدار بنیدازد که بیست کس را کفایت باشد افکند و هر بیست کس را در خواب کند —

(نوع دیگر) × ∃ ∩ [illegible] ▽ و ▽ ⌶ × ш [illegible] H و عاقرقرحا و قشر خشخاش و ш [illegible] ш × [illegible]

× [illegible] ∩ [illegible] از هر یک جزوی بکوبند و بیزند و بآب صفصاف عجین کند و شربت ازو بوزن دو دانگ باشد بشرط

آنکه با طعم شراب از مست با یاران بیامیزند و این ده کس را بیهوش گرداند (نوع دیگر) افیون سه جزو

ш [illegible] ▽ × H ▽ بوکران نام زهرایست و بذر الحسن تخم ها بیرو اقماع ارز و خشخاش از هر یکی دو جزو اقماع

درد بیزی زیرکل و H H ▽ ∩ ⌶ × [illegible] ∃ [illegible] H به جزو مجموعه را بکوبند و بیزد و بعسل نحل آمیخته بقیت

روز لبعضی عقد نماید شربتی ازو بقدر فندقی هر که خورد بیهوش شود افاقه او بدان باشد که پای و دست او را

بآب سرد بشویند و خل خمر که فلفل و قرنفل مسحوق ممحول در آن افکنده باشند چند نوبت مضمضه کنند و در بینی او بریزند

فصل دوم — در آنکه بنج و بخار و دخان و قوع بر زبر و غالیه متفرقه اصل [illegible] ▽ ⌶ در اصل [illegible]

H [illegible] ⌶ در اصل [illegible] ∃ × ⌶ از هر یک جزوی بگیرد و در اصل ▽ H ⌶ ш و بذر او و افیون از هر یکی دو جزو

و همه را بکوبد و بیزد و با یکدیگر برآمیزد و در آب عذب بنهاده با باد زجاج شش نزده روز تشمیس کند

و هر که یک ساعت تحریک نماید لبه از شانزده روز آب از وی در گذارند دیگر نقل او را و هر یک درم

ازان دانکی مرتشک و قیراطی و عنبر خام دو دانکی دهن البان اضافه نماید و در ظرفی ابگینه سر بر بسته

محافظت نماید و بوقت حاجت هر که ازین غالیه تشمیع نماید فی الحال در خواب رود — نوع دیگر

[illegible] و افیون و بنز [illegible] و اصل او [illegible]

[illegible] از هر یکی جزوی بگیرد و بکوبد و بعد از نرم و در شمامه مردف کند پس هر که شمامه را ببوید در وقت

و ساعت بیخود شود بر زمین افتد و اگر خواهد ترتیب کند لیکن غالیه سازد و این مسحوق را بدیده [illegible]

[illegible] برابر و تا در قوام آید غالیه اندکی از غالیه خوشبوئی بادی برابر کرد و تشمیع کند هر که را خواهند که بکلم الحال

نماید و بیهوش شود و افاقه حاصل نگردد الا بسعوط طاهر — نوع دیگر — شمامه که در وقت بیهوش گردانند

و این عمل موقوف بر دخان [illegible] است و این روغن را چنان گیرند که روغن

بجد میگیرند و چون این روغن گرفته شد دود دخان او بگیرند بعنانه گذارند که از روغن آن دوده سیاهی

اخذ میکنند پس [illegible] باوی خلط نماید و شمامه سازد مطلوب حاصل گردد

(نوع دیگر) که منوم تمام اهل مجلس شود بگیرد بنز [illegible] و بنز [illegible] و بنز

[illegible] و جنبه بیدستر و جوز ماثل و فرفیون و فربیون و صمغ التوت و افیون [illegible]

[illegible] با عصارهٔ محلب یاسمین و مجموعه را کوفته در حقه نحاس مسدود الراس المقفل نماید

و در بیل رطب انتزاع نماید و در تقش یک هفته است و وسط ۱۴ در علی ۱۷ روز پس بیرون آورده خشک

کند و بوقت تبخیر کند باید که الف جوز القفنه مخلط بدین الورد مسدود کرد ببینید باشد یک مثقال ازین

دوا با مثقال عود و مرز بخوشی بر آتشی بخور کند چون بر آتشی و بخار [illegible] بدماغ هر کسی که در مجلس باشند بخواب

بخواب بیهوش رود (نوع دیگر) شمعه که دخان او منیم عجب کند بگیر [illegible]

مستعفن و پر ابوز و قراره ∃ H ш معفن و عم اصفر مسحوق بدین بیخ و کندش و گاه فور دافیون از هر یک

جزوی و همه را کوفته بیامیزد با هم و به H ○ ▽ X لاب ▽ I بیامیزش تا چون شمع شود و فتیله های

مذکور بیالاید و بوقت حاجت بروغن در هر محل خواهی برافروزد و سد منخرین عامل لازم است

فصل یازدهم — در ملاعب النار و از جمله یازده نوع است در یازده وصل محرر میگردد وصل

اول — ملعوب الفم و آن چنانست که آتش در دهن نهد و نسوزد و ضرر بکام نرسد و بزبان محسوس

چنان است که بگرد ▽ ш X H ⊐ و X E H E H ∞ I X و بخاید و نرم آب فرو برد پس

آهنی تافته و سرخ شده با آتش در دهن برود بزبان لمس کند که هیچ نوع خللی نرسد و نهایت محبت نماید

و دیگر ... ∩ I ш ш ш ▽ در دهن گرد بهمان نوع که گفته اند عمل نماید همین صورت بظهور آید

و گفته اند X ∩ ٩ لا I نیز همین عمل کند و اگر با ب لا E یا ∆ X ∃ I H غرغره یا مضمضه

کند همین عمل بآسانی و خوبی دست دهد **وصل دوم ملعوب الجمل** — و آن چنان است که جمره آتش

در دست گیرد و دستش نسوزد بگرد H H ▽ ∩ I و ш ... ∩ ٩ X ▽ ∩ و سحق نماید و لیناند H X H

... I H و مقداری از عصاره I ∩ X لا ⊐ X لا ٩ و مسحوق را بدین مذکور سرشته عجین کند و هر دو کف

دست بدان بیالاید هر چند جمره آتش در دست گیرد و نهند نه سوزد **نوع دیگر** بگرد ⊐ لا X I ٩ H و

H X I X ب ∩ ... در هم را کوفته و بیخته به H ∩ ب E X لا ب ∩ ... بیامیزد بدین و بدان

بیالاید مطلوب حاصل شود **وصل سوم ملعوب الثوب** — و آن چنان باشد که آتش از جامه زنند جامه نسوزد

و سالم ماند و صفتش چنانست بگرد H ∩ H X لا ب I H و E ш H X لا ب ∩ ...

از هر یکی جزوی و نرم بکوبید و I X ... H ⊐ ... ∩ E سحق و چند نوبت لیقه نماید و جامه را بدان ساخته

در جره نگهدارد و چون خواهد که عمل کند ازین [cipher symbols] H X مذکور بر جا به ازش کند وازین دوا بروی
نشر کند که فی الحال آتش زبانه زند واما هیچ چیزی بجا مند و صاحبش نرسد و چون خواهد که کلی دهد آب
سرد بروی ریزد که فی الحال منطفی گردد و حرارتش ساکن گردد **وصل چهارم ملوب انقلاب**
واین چنانست که دست ها در میان آتش برد و دستش در ریزد و بالا کند و هر نوعی که خواهد داد بطریق
لقرف نماید وطریقش چنانست که مر بیضا [cipher symbols] H X [cipher symbols] X [cipher symbols] X [cipher symbols]
[cipher symbols] X [cipher symbols] X [cipher symbols] H [cipher symbols] مکلس
وزنبق X [cipher symbols] وبا یکدیگر ممزوج سازد و بطریق حکمت و تمام بدن با نزدیک مرفق بدان بیالاید
سازد وبین الاصبعین را نیک احتیاط کند واگر شه نوبت کرده افزون بود اقوی این تلطیخ بجا آرد غایت کارباشد
وهرچه خوردند که بدستهای خود باش تواند کرد و هر خرقه بدین دوا بیالاید مطلقاً باتش نسوزد خواه از آتش درآورند
وخواه در آتش افکنند وگفته اند اگر [cipher symbols] H I H و [cipher symbols] X X [cipher symbols] کفنه و [cipher symbols]
بیک بیاید با خل خمر ولختی آب [cipher symbols] X [cipher symbols] H بدان بیامیزند و بر عضو خود بمالند در آتش نسوزد —
وصل پنجم ملوب الاصابع — وآن چنانست که از انگشتان شمعها برافروزد چنانچه که مجلس از روشن شود
و اصابع او نسوزد و عملش بر آن وجه است که از پوست دو ماهی مانند پیاله چیزی ترتیب دهد و هر پنج انگشت را
بدان بپوشد و یک انگشت نیز میشاید و دو و سه و چهار هر کدام که خواهد و از هر دست وا صابع هر دو دست نیز می
توان یافت و آنرا در روی [cipher symbols] H X [cipher symbols] X H [cipher symbols] I تعبیه کند و پوست نارنگی و [cipher symbols] H
[cipher symbols] عراقی بروی نشر کند و آتش در وی زند که چون شمع برافروزد و اصابع را خللی نرسد تو عدد مگر
اگر آب [cipher symbols] 8 اول میوه خرما که ماری گویند و [cipher symbols] X [cipher symbols] با یکدیگر امیزند و اصابع را بدان بیالاید.

همین عمل کند نوع دیگر — ە ٤ H E ٥ ٥ X پ ⅃ ٦ ب با یہ باز ⅃ I X H E اگر قدری

٥ X E I H و ٥ ٥ E H H ٦ X باز بیامیزند و بروغن نفط آلوده کرده بر انگشت مالد و چراغ افروزد

عجیب نماید **وصل ششم ملوب البخورد** — و آن دو نوع است اول بخور علی الثوب و این چنان است که

حرارت برادری جامه نهد و تبخیر کند و جامه مطلق نسوزد و هیچ زیان نرسد بستانند ٩ H X ٥٥ ٦ اشنه در خانه

صفا ٨ ⅃ E ٩ I ⅃ ٤ ⅃ بر جامه اندازند و آن جامه را بر بالای ٩ ٩ H X ٥٥ ٦ نهند و دیر دارد

بپیچد و آتش بر بالای وی ریزد و بخور بر آتش نهد که هیچ ضرر نکند و هر قسم که باشد همین حکم دارد — دوم

بخور علی الکف و آن چنان باشد که آتش بر کف دست خود نهد و در مجلس بخور کند نسوزد و همه حضار مجلس ازین

صورت متعجب مانند و عملش بر این منوال است بگیرد ٨ ⅃ E ٩ I ⅃ ٤ ⅃ و مقداری از I ٨ ٩ ٩ ٦ X

ە ٦ ە و با یکدیگر عجین کند پس بستانند ٥ ٥٥٥ ٦ H X ||| E ٦ H و H ٦ ە E X ⅃ ە

٦ ە و با دوای مذکور در آمیزد تا همه با هم متحد گردند آنگاه دست خود را بدان طلا کند و بگذارد تا خشک شود

و دیگر باره قدری دیگر بروی اندازند و الثانیة فی الثالثة پس از آن حرارت ملتهبه بر کف دست نهد و عود و

عنبر و هرچه خواهد تبخیر کند دستش را ضرر نرسد **وصل هفتم ملوب الاقدام** — و آن چنان باشد

قدم بر آتش نهد نسوزد و صنعتش بر این منوال است بگیرد ш I ٩ ە E H ⊐ بریان دو دست و پای

خود را بدان طلی ملطخ نماید سه نوبت پس پای در آتش نهد و برود و هر آینه و بدست بر میدارد آهن سرخ

شده با آتش در دست بگیرد و اگر از سیمان دوا که در کف دست خود مالیده بود بیرون بخور در پای مالد تا

کعب حرارت تا بالای زند همین تحمل کند و بعضی حکما گفته اند که اگر ە ٩ ⊐ ⊐ H ە ٦ در کف

پای خود مالد و قدم بر آتش نهد کف پای خود مالد و قدم بر آتش نهد کف پای او را ضرر نرسانده و لی شرط

کلی بکر از نطلیه است و حرکت بر آتش نه توقف بر آدمی گفته اند که اگر کسی قدم به H ∃ ⊓ ⊓ H

بیالاید همین عمل کند و اگر دست بدان مالد آلوده سازد و در آتش برد ضرر نکند و نه قدم بدان بیالایند

هر چند در زیر آن آتش نکند بجوشش آید — وصل ششم ملوب التنور و این عمل الیست که هوان در

تنور آتش رود و سالم برون آید و حکمتش آلست که بگیرد I ⊓ ⊓ ∃ ⊓ ⊓ H و عجیبی گفته سیکو لید

ازان سحق کند به ⊓ X ⊓ X ⊓ ⊓ و تمام جسد را بدان طلیه کند آنگه لبتانند

E ⊓ I X X X و باز بهان H ⊓ E X X ⊓ ⊓ ⊓ عجیبی خته بر بدن بمالد و اگر

هر دو طلیه کند سحق سازد و عجیبی ... لب و لبه از نطلیه بدان برهنه به تنور در آید در زبانی در میان

آتش و آنکه برون آید که هیچ مضرت نیابد و اگر بخواهد که همه اعضاء برهنه در تنور در آید و فرقه بدان دوا

طلیه سازد که در تخور التوب گفته شده برون سنی صورت پیوسته لبه ازان تطلیه یا تحت آن —

وصل هفتم ملوب المندیل و ان چنانست که منندیلی در آتش افکنند و آتش درو نگیرد و یک مقدار او لموزد

و این نیز غریب است بگیرد X ∃ H سحق کند باب تازه ... H ⊓ H ⊓ گتنیز تر و

منندیلی ... بطلی سازد و لبه از جفاف در آتش افکند که مطلق آتش درو تصرف نکنند فصل هم دو نرسه

نوع دیگر — لبتانند X H I X H و بر منندیل رند ... قوی ... همه اجزاء

او دران منقوش گردد پس نیز دیگ آتش دان آورد که فی الحال آتش دان برد که فی الحال آتش درو بگیرد و

بسوزد تا آن عصاره تمام بسوزد و آتش منطفی گردد و منندیل سالم ماند و ... افتاده که چون فرقه به H ⊓

E ⊓ H X آلوده سازند و نیز دیگ آتش بر نه همین عمل کند و دست نیز بدان بیالایند آتش در وی گیرد چون

رطوبت منطفی گردد و آتش نیز منطفی باید و این نوع از خواص اشیاء عجیب است — نوع دیگر —

چون فرقه به [symbols] و [symbols] مطلوب زند وقتی که باب [symbols] بخیش

کرده باشند در آتش نسوزد و گفته اند کوی ناشسته به [symbols] و بخیش [symbols] بیالایند لیکه از جواهر

در آتش محرق نگردد **وصل دهم مطلوب الفلی** وان چنانست که آبی بروی آتش چون نشان باشد

علامت دارد در آب چون شان کند و آتش منفرد نشود و علتش ایراد آنست که بدین قاعده بگرد جزو [symbols]

[symbols] در دیگی یا ظرفی مینی کند بر روی آتش حرارت تا زمانی گرم نهند و جزوی از [symbols] سحوق در وی ریزد

که غلیان قوی در وی پدید آید پس عامل دستهای خود را در آن ظرف که در جوش است به برد و در زیر و بالا آرد و

در دو آن بروی کند که هیچ اثر ننماید و فی الحقیقه این عجب از بدایع آتش است و مولف کتاب گوید بر سیوجه

آورده و در جمل ذکر کرده و مترجم ما از تتبع آن گذیر است — **نوع دیگر** — و این مطلوب چنان است

که دست در روغنی چون شان کند نسوزد و کلدانیان گفته اند که [symbols] را ساده بکوبند و آب وی را

در دست بمالند در روغنی چون شان برند محرق نگردد و مضرت بوی نرسد و این عمل بتکرار باید کرد لیکن کرده

لیدا فرمی — **نوع دیگر** — بگرد [symbols] چیند رو بفشرد و مقداری [symbols]

یعنی دهن او بر وی ریزند و بر وجهی که عصاره را بپوشد و در دیگی کند و آن آب جوشانی سرد لیکن دست را مضرت

نرسد — **فصل یازدهم** — مطلوب الحدید ابن الحلاج است آورده است که اگر قطعه حدید را به نه

ملتف خالص تلطیخ کند و آتش در وی زنند مشتعل گردد و تیز رو تیز نشنه بخند و این وقیعه غریب نماید که از

این چیزی بصورت شیخ جیزی ساخته باشند و منفعه آنست که بر کار دو شمشیر دیگر زود تر اما بجه از این سازند

همین محمد آورند کرد — **فصل دوازدهم** در بدایع الماء و بنج ازان در پنج وصل بحریر در می آید

تور آن کرد — (**فصل اول**) اول ماء والمحرق وان را نار بارده گویند و او آبی است که بر هر جا به ایزنو

فی الحال لبوزد و عملش چنانست که بگرد ♀ H E ш ∩ ... X H I ∓ ٦ لون یکی کلدی در نهایت
صفا و لون واو را بر مثال عدس سازند و در جام آبگینه لعط کنند و شیشه بر بالای بام سرگشاده بنهند و با بداد
در بر شیشه حفر آکند که میتی لطیف حکمت با شد و بر ستو قدی با ترکیب کنند و به قرع و انبیق بچکانند و نکته یکی
دری تقطر آنست که دو وار ابر سبیکه نحاس فرش کنند یعنی سبیکه مذکوره را در سفل ربینه باشه بالا بهیچ وجه
مقطر نشف و اول که از قطرات او پدید آید آبی سیاه باشه انگه ابی زرد پس آبی سفید جمع سیاه را با یک
دیگر انضمام دهد ۴۲ روز در سبتو قیه حفر مشدود الراس در زبل دفن کنند و بعد ۳۰ روز جره بر تندیل زبل
نماید پس از آن بعد ازان و در شیشه چاهی جلبی که در نهایت استحکام باشد جا وقت نماید و باید که آن آب چند
و دست نرسد پس از آن پیر جامه که رسد قطره از آن فی الحال بسوزد بر پوست حیوانات و چوب بیشه محل کنند

وصل دوم — ماء الفیلی و این آبی باشه که بی آتش جوش آید و عملش چنان است که بگرد E ш H ∓
٦ ɔ ∇ ⊐ X ♉ ⊕ تخم شتر مرغ و بکوبد نیکو پس آب در دیگ کنند و بر دیگدان کنند که نیا ده و از آن سحق
قدری در وی ریزد آب بی آتش در جوش آید و بعضی دیگ را بر سر برف یا یخ بنهند و این عمل کنند و جوش آب
بر بالای برف و یخ عجب نماید **نوع دیگر** — بگرد حل بیضه که مانند آب بود و در ظرفی کنند و بر روی
برف یا یخ نهند یا بر زمین یا بالای تخته یا بر روی چوبی یا زیر جامه و بر جا جو بند و مقدار ∓ ٦ H ⊕ X H
♀ ∇ ٦ نرم کرده در وی ریزد علیانا شدید در وی پدید آید و موجب تحیر و تعجب شود **نوع دیگر** —
کوزه پر آب کنند و لختی از زرنیخ مسحوق در وی نیز افکنند و چند بار خضخضه کنند فی الحال بجوش آید و علیانی
قوی از او مشاهده رود — **وصل سوم ماء العلق** — که آب معلق با لسته یعنی بی آنکه ظرفی بود اما باشه
باید که بگیرد قدری ∓ H ٦ X ш ♀ ∆ سر انگشت ماهی سفید و تازه باشه بگذارد و در کوزه نو کنند و تحریک

نماید تا همه اجزای داخل کوزه احاطه کند و چون کود کرد و آب درون کند و بعد از آن کوزه را بشکند آب معلق بایستد و عجیب نماید و اگر این ظرف را از جائی بیاورید و بر رشته محکم در رشته را در گردن ظرف بر وجهی ببندید که اگر شکسته گردد و موضعی که رشته بدست گیرند و در دست ~~نگهدارید~~ بماند تا چون ظرف منکسر گردد و آن آب بهمان مانند بان رشته معلق ماند و غریب نماید — وصل چهارم ماء الدم — و این عمل است که آب صاف را برنگ خون برآرند و عملش چنانست که بگیرند 8 ⊕ I x لا سبز جانوری و از ان بهتر گفته است و از ان هر حیوانی شاید که وان نگیرد منتشر سازد و در غایت رفت و قدری ‗ ᴥ H 8 برد بی باشد چنانچه همه اجزاء او برسد و گفته اند I ᴥ ▽ ш ∩ x ᴥ لله x ▽ اولی باشد و تحقیق آن بتجربه رسیده خواهد بود پس خشک کند و خرد کرده باید بیند و چون خواهد عمل نماید مقداری از آن چنانچه کسی نه بیند در ظرف آب افکند و سرش بپوشد و چنان نماید که عزیمت میخواند پس از زمانیکه سرپوش از سر ظرف بردارد همه چون خون دلخسته ببند شده بود — نوعی دیگر — اگر حبی از حبوب لله ٣ 8 H :I ⊕ ▽ H ٣ بگردد و در دهان نهد و ظرف آب بلب رساند وان حب را در وی افکند و بجنباند و سر بپوشند اندک زمانی را برنگ خون برآید و دیگر عصار 8 I x لا بان مضاف باشد بهتر صنع دهد و گفته اند اگر ‗ E ٩٩ بیخته سحوق در افکند رنگ لعلی گردد و اگر آب کدر گردد و بود ш H Δ ⊕ یا x ‗ ‗ E ٩٩ بیاید زرد نیق —

وصل پنجم — ماء الجامد و آن چنان است که آب را مانند یخ نماید و طریقش آن است که آب را بر کرم کند و ш H ٣ لله V ४ x ⊖ ∩ ‗ x H ⊕ نرم بکوبند بنوعی در وی افکند کسی نه بیند فی الحال هم چون یخ بندد — فصل سیزدهم در عجائب الکتابت و در این فصل هشت است —

وصل اول کتابت البیضی و این چنان است بر قشر داخل بیضه مسلوق خطی نوشته پدید آید که هیچ نفع

از آن نشوانی کردن و عملش بدین نمط است که بگیرد بجفیه خام و اگر طری باشد بهتر و [illegible] کند

و بدان بروی تولیه هرچه خواهند با آتش و با آفتاب خشک کند و دیگر باره تکرار کند و نماید و هر چند تکرار کند بهتر بود

چون این بقیه پخته گردد و پوست از وی جدا کند باز کند نوشته بر سفیدی وی باشد در غایه درستی هیچ وجه زایل

نگردد — وصل دوم — کتابة العفصه و این کتابی است که بر ورق [illegible] یا زرد تولیه چنان نماید که نقره

محلول نوشته است و صنعتش چنان است که بگیرد [illegible] و آن را بمشتری مکلس سازد و کرادا فرا برد

برد تا وقتیکه چون خاکی سفید گردد پس بآب صمغ تر سازد و بنولیه هرچه خواهند و بعد از جفاف به حجر جذع

مهره زنند که تا اثر کتابت ورق العفصه ممتاز باشد در درخشندگی و صفا و براقی — وصل سوم کتابت النار

و آن مکتوب البیت که بود کتابت ظاهر نشود که پنهان باشد و چون نزدیک آتش برند ظاهر شود و بر یکی و عملش

چنان است که بنولیه بر کاغذ یا به [illegible] و لبنی تازه [illegible] هر چه

خواهند و بعد از جفاف مطلق ظاهر نباشد چون با آتش برند نزدیک بروی خطی سیاه پدید آید و اگر کتابت به [illegible]

[illegible] پیاز باشد سبز پدید آید و اگر [illegible] بر وی خطی کشند از وی خطی [illegible]

زرد خطی — و اگر به [illegible] سه روز در آفتاب بنهند و از آن پس بدو بنولیسید بدان

چیزی نوشته از وی پدید آید چون بر آتش برند و گفته اند که چون با آفتاب بنهند خطی اصفر پدید گردد و اگر به

خردل و حنا بکوبند و در آب اندازند سه شبانروز پس بدان آب بر کاغذی چیزی بنولیه و بگذارند

تا خشک گردد و هیچ نماید و چون با آتش نزدیک برند بر سر خطی سرخ پدید آید و اگر باب [illegible]

بر کاغذ نولیه و بعد از جفاف با آتش دارند هر نوشته پدید آید — وصل چهارم کتابت الماء

این نوشته را چنان است که نوشته او در آب ظاهر شود بنولیه باب [illegible] صافی بر ورق و چون

خشک شود هیچ کتابت مرئی نشود اما چون در آب افکنند که ٦ 3 [cipher] با جبل در جوشانیده باشند کتابت

سیاه هویدا گردد واگر کتابت به [cipher] ٦ [cipher] X [cipher] ٦ با شب ممزوج به I H E 8 H چون خشک شود

هیچ کتابت مرئی نشود اما چون در آب صافی افکنند کتابت سفید ظاهر شود وز جمله آنچه کتاب منش باب

پیدا آید آنست که H X I و X H بر ورق رزد مالند و چون بباب دهان بران ورق خشک کنند بنویسند

آن نوشته سبز پدید آید و گفته اند اگر به ٦ H [cipher] H ٥ بنویسند و در آفتاب برند افکنند نوشته سفید

ظاهر گردد — **وصل پنجم کتابت اللیل** و آن کتابت الیست لنبی که آن خوانند نه بروز و عملش

چنان است که H V I V X V و V H بیامیزند و بدان کتابت کنند روز نتوان خوانند و شب روشن توان

دید و آن را خوانند و گفته اند اگر مراره [cipher] H یوز و مراره [cipher] X H و مراره X H

با یکدیگر خلط نماید و بقع غلیظ چیزی نویسید در روز آشکارا نباشد و در شب نماید که گویا بزر محلول

نوشته اند دارو بعضی بجای [cipher] H V نمر یوز نمس راسو — **وصل ششم کتابت الشعر**

که موی آدمی بر عضوی از اعضاء او بروید بروجهی که آن را خوانند نامی ~~التقی~~ یا لقبی یا بیتی یا شکلی و این

بغایت غریب است [cipher] X H I H ریزه سیاه و دهن [cipher] X H X [cipher]

که هندی باجی ~~قنتور عوق ترس سکلو~~ ترس اشقار سفید و قنتور عوق X [cipher] H H X [cipher]

٥ [cipher] X I 8 [cipher] ننرطی که در روغن زیت جوشیده شده باشد و بدین دوا کتابت کنند بر جبه

خواهند بر هر عضوی از جبه که خواهند از موضع کتابت موی بروید و چنان باشد که آن را خوانند ——

وصل هفتم کتابه وجه الماء داین کتابتیست که بروی الیتاده توان کرد واگر توت لعل آید غریب خبری

باشد بگیرد X I V H و H V H X H مرکب سیاهی بیامیزد و در ظرفی نظیف سحق نماید

۱۳۷ وازین معمول بر روی آب کتابت کند نوشته پدید آید (وصل ششم کتاب الحجر) این

کتابتیست که بر سنگ نولیه ونوشته ظاهر گردد واین نیز غریب است بیارد سنگیکه خواهند واگر سرخ باشد

بهتر واگر نه نرمی یا بالیه عمل کاملتر بود وآنرا بآتش گرم کند به [illegible] بنولیه بروی

خواهند وشبانروز در [illegible] افکنند پس ازان بیرون آرد که مقصود حاصل بود

۱۳۸ فصل چهارم در عجایب الاکمال — وصل اول کحل المخفیات لطفی [illegible] مذکور را سحق کنند

وبه او بیرون آورده خشک سازد [illegible] بضایکه مطلق تولد قدر تشته باشد وخشک

گردد هرچه را بکوید وبدان اکتحال نماید هرچه مخفی باشد از مردم او به بیند واگر خواهند که این کحل باطل شود دیده را

۱۳۹ بشراب بشوید — وصل دوم کحل القراءة نوشته باشد که در شب بی چراغ بخوانند بگیرد [illegible]

[illegible] ودر سایه مخفف سازند ونرم بسایند وبدان اکتحال کند هرچه نوشته که باشد در شب بی چراغ بخوانند

۱۴۰ وصل سوم کحل السحر چشم راست [illegible] را خشک کنند وبسایه چون سرمه هر که ازان سرمه در چشم

کشد در خواب نرود نه در سفر ونه در حضر ونه سواره ونه پیاده اصل ثانی در حیل ودکوک —

ومضمون این اصل در دو فصل مبین میگردد — فصل اول — در حیل وکاره سازی وپیدا کردن

چیزها بحیله ~~وانواع آن بسیار است~~ وانواع آن بسیار است وازجمله چهار نوع است در چهار وصل آورده شد

۱۴۱ نکته اول در اکسیر الماء الورد ودرین جهان نباشد که آب را در بوی گلاب مثل گلاب سازند

وعملش بدین وجه است به نوع میکسته که بگیرند [illegible] نرم نرم کرده به حریره

بیفشانند [illegible] در اوای الورد وچند مرطل الزاجه که [illegible]

[illegible] در وصل کرده باشند تصفیه کنند تا وقتی که مانند عجین شود آنگاه حبوب سازند هریک

بمقداری کرده یا و چون وقت عمل آید [illegible] از درتحت [illegible] ببندند تا حل گردد و آتش فرو برد
این قدری آب [illegible] برسانند و لعاب مذکور در آن ریزند تا همه اجزای برسد بجزه و رایحه مانند گلاب
خوشبو باشد و فایده دیگر باشد و دارد که اگر بقولی که به الرایحه خورده باشد چون جرعه ازین آب بنوشد
از دهن او رایحه طیبه استشمام نماید و روده [illegible] **نکته دوم** — اکسیر اللبن و آن نیز به حیثیت که
احکام کرده باشند و بوقت حاجت لعاب ساخته و آن اجزای [illegible] است و [illegible] نرسته
و میزان اعتدال آن تجربه است **اکسیر العسل** — و این دو نوع است یکی آنکه [illegible] را عسل
سازند دویم آنکه از اول حال عسل پیدا کنند و ثانی بدو جز منشعب [illegible]
[illegible] و لطافت عمل در کار است اما اول برآن دو باید که بگیرد [illegible] و بروی
ریزد [illegible] معلوم و مشهور بجوشانند علی معتدل و لیس [illegible] کنند و مقداری [illegible]
[illegible] با جزو [illegible] آمیخته در وی ریزند تا وقتی که به غلیظی رسد صاف
صافی اخف پس نیم کنند بادی شمس و زن او از [illegible] که با [illegible] آمیخته باشد و اگر بیابد نیم جز
و از صافی و یک جز و از [illegible] جدید طری و حس شمس مذکور [illegible] و بجوشانند
تا قایم گردد و هر چند [illegible] بیشتر باشد نیکوتر آید و اصل درین عمل لطیفه آب مذکور است
و چون معمول مذکور بقوام آید و سرد گردد و آنرا مدتی در شکی میکنند تا وقتی که غلیظ و خفیف گردد
آنکه بکار آید بر دو گفته‌اند اگر یک رطل از [illegible] احمر صاف [illegible] بگیرند و دو رطل از حلیت
مصری در وی افکنند و بخار محم علی نمایند و از [illegible] مضاعف یک رطل اضافه کنند مطلوب حاصل گردد
نکته چهارم اکسیر الدبس — و درین عملیت که [illegible] را د [illegible]

ودرین عمل صفتی عجیب است آب جوهر مذکور را بگیرد H E ▽ لا X ▽ ⊕ H سازند ⊕⊕ ▽ ≡ لا X ▽

و بگوید کو فتنه نبایت سخت تا بگیرد نرم شود و بعد از آن بگذارد بر وجهی که از سری اعتدال تجاوز نکند و نسوزد

انگه مقداری آب اضافه کند و جمعی از حکما مکرر کرده اند که ربع جوهر آب قراح باید و چون آب برو ریزند

بکف دست بباید مالید و یک جزوی را از آن ربع جزوی H ⊕ ▽ X لا I لا برو باید افکند و در

لا ⊕ ▽ X لا ≡ ▽ ⊕⊕ باید جوشانید واگر H ⊕ ▽ X لا ▽ E H راد لا ▽ ▽

X لا ▽ H E بجوشانند پس بیا مرند مادو بان او بر چه وجه است اگر بقاعده باشد فبها واگر نشست

دیگر H ⊕ ▽ X لا I لا اضافه کند و جوشش دهد چنانچه مذکور شد تا بقوام آید واگر بسیار رقیق باشد

چیزی دیگر از جوهر اضافت کند وی جوشانند تا بقوام باز آید — **تکمله هجم الکسیر الحجر** — واین

حجر مایه است که از اندک مبا هی او بسیار اهل قسم کتابت کنند لیکن نتوانند کرد چنانکه باید اگر شخصی

خواهد روزی ده من در بایده توانند ساخت که باید و عمل چنان است که بگیرد H X I E ▽ H

ااا ⊏ صاف پاک و در آب کند از دی آب الحجر بیرون آید در یک ورقه باید آب را صاف کند و آب

بسیار نباید کرد و با غلیظ آید و خوبتر آنست که بقوام عسل نزدیک باشد پس مقداری از آن در ظرفی

کند و نگهدارد ⊏ E ⊂⊃ بانیم کوفته برو ریزد فی رنگ او سواد میل کند پس بتجربه نماید اگر سرخی مایل

است از آب مذکور که نگهداشته برو ریزد فی الحال رنگ ~~ابادره~~ او سورد واگر بکبودی میل کند

از دوای نیم کوفته بدان اضافه کند تا وقتی که سواد او بموجب دلخواه گردد و پس بیالاید و بکار

برد وآنچه از ریک ورقه گرفته باشد و مانده باشد دیگر آب در و ریزد و باز بهمان کامل شود بجای آرد

واگر غلیظ و درسوب باشد با ولین اضافه کند و نوبتی دیگر نیز عمل کند توانند کرد اما باولی اضافه کند

نشاید که آن اعلی رست و این ادنی و شرط آنکه تکرار آلست که عقار اول نیکو باشد و للای او رسته

او نماید و چون آب صاف در وی گدازند و ببلند که در للای او چنیع است مکرر از عمل کند والا فلا ——

نکته ششم اکسیر الحل و این عملیست که بدو آب قراح سرکه بجوش آید جوش کرد و بمزه و بی

مزه منفذ گردد و این نزد حکمای هند از عمل مشهوره است و در مملکت زیر باد اکثر مردم این عمل یاد دارند

و سرکه بدین نوع میسازند و بکار می برند و صنعتش به نحویست که بگیرند از X H H

پاکیزه مصفا جزو H E ∃ I للا جزوی دیگر سحق کند و دوای اول را و منحول سازد با دوا تا سینی

نوبت دیگر بکوبند کوفته نیکو پس قدری از للا ∃ X للا بگیرند میان ملغمی و دوای مدفوق را در وی

ریزند و از لعبه امثال برهم بوزن آب صافی شیرین بر بالای آن افکنند و سری دیگر را به ♉ H X ♉

منحنی به للاب ♉ شده وصل کنند و به تنور مدور که خاص جهت این عمل ساخته باشند

وضع نماید و هفت شبانروز لاینقطع با آتش خاک انگشت گرمنه کنند و تعلیه و تحقیق توقف کنند بحیثیتکه

که آتش فرو میرود حرارت منقطع نگردد پس از آن سر بکشایند دخلی در نهایت خمس

صنعت بردارند و عوض آن آب صاف بریزند و با آتش بجای خود باشد و روزی دیگر باز اخذ

خل کنند بر ماء قراح بریزند و این پایه الیست که بسیار وقت ان صورت از وی بحصول پیوندد و از اهل

تجربه استماع یافته که تا یکسال هر روزه این خل ازو حاصل میشود لیکن از یکسال تجربه باید کرد والله اعلم

وصل دوم در تعاجین و از آن سه نکته مکتوب میشود لیکن لونه و منها نکته اول — لعقد الحل

و این عملیست بسیار نفع آنچه در موضع که نخل عسل نباشد و خواهند که بهم آید و بسیار بود بدین عمل تحصیل

آن توان کرد و در بعضی قرای که در کنار آب رود نیل معمور است و در دیار صعید نیز این عمل بکار می آورند

و از مصور بسیار حاصل میکنند و حصول آن بدین نوع است که [illegible] گوساله که سی یا ده روز

گذشته باشد و بی عیب پاک لیف از همه علل بگیرند و ذبح کنند و بگذارند تا تمام خون از اعضای او بیرون

رود و چون خون باز ایستد البته چشم و گوش و دهان او لبه و حنجره و جمیع ثقب و منافذ او را بدوزند

برشته محکم باریک که از آن کتان یافته باشند و جمیع مواضع دو دختر را بزرفت رومی تازه ملاد کنند تا هوا مطلق

بدو نارود در بیاید بعد چوب دستی را بگیرند بروی بزنند مدت بعد اوقاتی تا جمیع استخوانهای او ریزه

ریزه گردد و باید که هیچ وجه پوست او سوراخ نشود و پاره نگردد و از جلد آن بعمل را نیاید پس آن

مذبوح را مخصوص در موضع محفوظ بگذارند بلکه بعد از چند روز تمام وی متحیل گردد و پس از آن آن را

بگیرد و به تنوری که معمور است بچوب را جدا کنند و منازل جهت آن ثابت کنایه که عمل در غایت

زیبایی از آن حاصل شود **نکته ثامنه** — بعضی العقرب در بعضی اوقات به دهن العقرب احتیاج

می افتد جهت معالجه بعضی علل چون حجر المثانه و غیر آن بدست آوردن عقارب متعذر است حکما در تحصیل

این را چاره بدست آورده اند و عملش آنست که بگیرد [illegible] ببری و در میان [illegible]

[illegible] بنهد بگذارد و بعد از سه هفته بنگرد همه عقارب خوشه باشند و از نیش ایشان حذر باید

کرد که هر کرا بگزند اغلب آنست که بمیرد **نوع دیگر** — بگیرند [illegible] لا اجر آب نارسیده و بعدی

خاک نرم بنهد و آب بروی بریزند تکرار اندک زمانی را که بردارند در زیر خاک آن عقارب حاصل باشی

بینند — **نکته ثالثه** — بعضی الحیات المقدار دیگر از [illegible] عنکبوت

های کلان که توانند بدست آورد و از [illegible] نیز فرو المقدار که اینها در وی محصور توانند شد

پس چهار هفته‌ای مذکور را در ظرف زجاجی در زبیل تعفین کند بشرائط و چون روث بگندد و بگذرد حیوانات سیاه کژدمه گشنده متولد شوند و از ایشان نیز حذر لازم است و اگر بجای ⊐ ▽ × ᗺ ب جانوری باشد که اورا H ⵘ ⊏ ꟿ × خایه گرگ گویند حیات بزرگتر و پرزهرتر پدید آید ——

وصل سوم در صید و این نیز از اعمال نافعه مفیده است و چهار نکته در این باب مبین میگردد ——

نکته اول صید است بگیرد ꓒ × ⊖ ∃ × ⵘ × H H ⊏ ⵘ ᗺ و تعفین کند تا وقتیکه منحل گردد پس آن پس با شحم تمساح بیامیزند و برجیفه خر بمالند و چون شیر رسد خر را بره افکنند وقتی الحال او را بدست بگیرد و شیر اصلاً حرکت ننماید نکته دوم صید تمساح و این غایت غریب است و کسی این کار را تواند کرد که جگر الشحم تمرودن چرب سازد و به تفکند بر تمساح که مطلق قوت حرکت از تمساح نماند تا آنکس بگیرد ~~~~ و بر بسته و بر شحم او را به بندد خوردن مفید شمرد که هندی شبکه گویند

نکته سوم — صید سمک و آن به اودویی است که چون در آب افکنند همه ماهیان بروی مجتمع شوند از هر گونه چنانچه بدست توان گرفت بگو ⵘ H E ⊐ ▽ ⊖ × ꟿ ⵘ ⊐ ꟿ ب وبه کوهند و به H ⱴ × × H ▽ ب عجین کند و از آن گلوله‌ی کوی سازد و رشته دروهند و در آب اندازد همه حیوانات که در آن حوالی باشند بروی جمع گردند نوع دیگر — بگیرد ⵘ ⵘ ⱴ یعنی سیر و ш ⱴ ш ⱴ ⱴ E ш H و بیز البنج ب H H × ꟿ ب ▽ ⊐ جوانی سیاه و رقیق خط باشد و قرط و E ш H ᗺ ▽ H H افزا برابر ~~~~ را بکوبند با یکدیگر تا مختلط شوند و ممزوج گردند و مجموعه را به ш I ⱴ ⱴ × ⊐ H مدهون سازند بلطف حیله به آب فرو کنند که جمله ماهیان بروی اجتماع کنند و ایشان را بدست توان گرفت و صید کند (نوع دیگر) لستبانند ب ⵘ ꟿ × ⵘ

X ▽ و صحیفه بدرت مسلول سازد و در موضعی از نهر که مرسکم باشه و در آب بهند همه با پایان الجا

گرواینه و بدست توان گرفت — **نوع دیگر** — بگرد جاورشیر و بگوید و شیخم X ⊏ H لاوفیه

عجین کند با آرد وقیق به ⊏ E X و داری بدبین دوا طبخ سازد و در آب افکند تا پایان

لسیار در آن جمع آورند دام در کشد که همه ایشان گرفتار اینه **نکته چهارم** صید طیور بگرد H

Δ مردار سنگ و ⊏ نوشادر هر یک را جدا بایه بیلیم و با هم بیامیز و در حجره بگذارد

بخورد بدبه چونکه خوردند بیهوشی شوند نتوانند که بپرند چون بگیرد و خواهد که بهوشی آیند آب بسرد باید

نشست — **نوع دیگر** — بگیر دیگی از چرب نافذ به و طبخ سازد به Δ H ⊓ H و H

H ▽ ⊓ I و H ▽ I هر مرغی که از آن دانه بخورد بر زمین افتد و قوت

پران ندرشته باشه چنانچه بدست افتد صید توان کرد و بگیرد و خواهد که بهوشی آید زیت

طبیب در دهان وی ریزد — **نوع دیگر** — دانه گندم به ⊏ X E H E H و لا نمک

و H H X لا ب ▽ I طبخ کند در دیگ آب خشک کرده در زمین بپاشه هر مرغی که

از آن آب بخورد بیهوشی گردد و اگر مقدار حنظله با مقدار Δ H ⊓ H در ب لا ب

E H جوشانند و خشک کرده بیفشانند و مرغی که بخورد همین عمل کند = **نوع دیگر** —

خاصه احکام کبوتر بازان عراق عرب بدین حیله حالات صید میکنند و عمل چنان است که H ⊓ H H

X ▽ Δ H X ▽ ⊓ را بگیرند و در X H X Δ H ⊓ ⊏ ⊓ E دی اندازند

سه شبانروز بعد از آن خشک کرده بکبوتران آموخته خود بدهند میخورانند پس بپرانند و چون در هوا

پرواز می آیند دیگر کبوتران بدین بو میل می نمایند هر کبوتر که را یک حبه و دانه از آن زیت بنوشند او را

نباتت موارث بتانها پدید اید هیچ وجه ازین ن جدا نمی شوند و هرگاه هر جای بروند آن کبوتران
موافقت میکنند با هیچ حق میرسند و نزول میکنند و او نیز همان جا منزل میکند — **نوع دیگر**
طلسم الطیور است و درین نکته از علم طلسمات است نه از علم شعبده اما تتبع مولف کرده میشود که بگرد سیلاطنقند
سلاطنقند را برد ریزد و سلاطنقند را نوعی از سوسمار است که چهار پای دارد و در کان نوسادر بسیار لیف و
ذنب او کوتاه و سر و بینیش سیاه و دم دال بزرگتر از جام ابرص و هیبت سکلی باشد و گرد تنش
باریک و رنگش ابلقی و زرد و سیاه گویند چون در آتش اندازند نسوزد و اگر چون او را ممسک زنند کارگر
نشود از جمله سموم قتاله است H ... و نسخ او در اناء پاک و در زبل البقر
چهل روز دفن کنند و ۳۰ روز تبدیل زبل نماید و دایم تجربه ... ترتیب نماید چنانچه رسم است و درین ایام
جانوری متولد شود که سر و روی او کاو باشد و بدن او بیطار سنگ مانند و این دابه چشم نگشاید فی الحال
خون ... H نور بدو دهد که بیاشامد هفت روز ۶ اوقیه پس روز هفتم یکشنبه خونی نبات ازو
مثل صفرة البیض ازو بیرون آید و آن خون را اکبیر بکار برد و اگر نقره خالص را بیالاید و درین دم عوض
دهند ذهب ... گردد و اگر آدمی پیراهن او را دابه را با خود دارد هر که او را با خود کنتل دلی بیند
هر کس ازو هراسد چون این دابه را که گفته شد بدست آید و کسی قبل از قتل او در زیر گاه گندم
گندم هر روز بول البقر بر بالای گاه بریزد چهل روز دابه تولد کند سر او چون مرغ لیف و سر او را قطع
کند و در فرقه بندد و در آشیانه مرغی نهند که هر طایری بران محل بگذرد و خود را بدون آشیانه
افکند و هیچ روی پرواز نکند تا او را بگیرند و اگر نگیرند همانجا بمردن باشد — **وصل**
چهارم شرح نجات و درین علم تعلق بلیمیا دارد اما چون در کتاب همچون مذکور بوده آورده شده

۱۵

نیرنج المودة - عمل باید کرد وقتی که قمر از برج ثابت مسعود باشد به سعدی متصل بود و اگر این همه زهره باشد اولی و عطارد متصل بزهره یا بمشتری یکی از سعود است و چون فوری که این کار را بزی قرار گیر EПEH ج HX[illegible] (زعفرانی [illegible] از [illegible] است) و عجین کن به X ب [illegible] و بوزن آن عسل نحل بر آن اضافه نمایی و دانقی ازین دوای در چیزی شیرینی از طعمه یا شربه به هر که خوری ده که مطلقا از تو صبر نتواند کرد و خود را فدای تو سازد از نهایت محبت - **نوع دیگر** - بگرد قلامه اظفار همه سر ناخنها و که ببرند از خود وقتی که قمر متصل باشد بعطارد و آنرا بر سفال آب نارسیده بسوزد و سحق کند نیکو [illegible] بمقداری از [illegible] و قدری شند مصفا با آن اضافه کن و بده بهر که مطلوب است تا از دو [illegible] تو بیقرار گردد **نوع دیگر** - بگرد ورق XIHEHEX⊐EHX و ورق هند بار هند یا کاسبز از هر یک دانگی و بکوب بعسل مصفی سخته لطیف و با شربت کن در شبی از [illegible] هر که خوری اند محبت تو بطاقت گردد - گفته اند - که از ⊐ ب П H X سنجد جزوی و از П ب H X I ~~صمغ صینی~~ صینی جزوی مخروج کرده بعسل چون در طعام یا در شراب بکسی دهد او را به کیست بوخی و موالستی عظیم پدید آید - **نیرنج الضعفات البغضات** بگرد [illegible] X [illegible] HHП [illegible] III جزوی و [illegible] سیاه دانه جزوی و این هر ها را با جزوی ⊐ III [illegible] ب [illegible] X HH ضم کند و از دو زوفا برابر هر سه بوزن اضافه کند و بده کسی بخوراند در طعامی خالص میان این [illegible] عداوت و البغض پدید آید - زوفا ~~[illegible]~~ قسم است تر و خشک ترش چرکیست که بر و بنای میش منحط از آسمان جمع میشود لبیب کیاهی است که بیشتر دارد و چون بجرند لبیب حدة و قوة آن بیشتر جرک بر دیه میتوان جمع نمود و باشد که روا بودان را به پرند و لوچ آرند دو کی بند

هرگاه بزکوهی افعی را بخورد قوة طبیعت زیاده میشود بزکوهی و دفع سمیت چرکه کند تا دفع ضرر سم کند

عرق بسیار بر پیشانی او جمع شود و کثیف گردد او را زوفا تر گویند و زوفا خشک گیاهی است

که برگ صعتر باشد **نسخه الرمد** بگیرد زیتون و بروغن نارین بعد سنبل رومی حل کند و بر جانب

اجفان کسی ماله بر فتح عین قادر نشود تا وقتیکه عسل محو کنند و در کتاب جواهر الاشیاء نوشته است که اگر

بگیرند H⊐ بری و در آب به پزند تا مهرا شود و اثری از لحم او نماند پس آن آب بر روی کسی مالند

◁ X ÷ ⊓ ◁ X گردد و چون خواهند که بحال و طبیعی آید با ÷ ⊝ X H ⊓ X ◁ او را بشویند

نسخه التقمیل بگیرند عصاره و سیم او را سرکه کنند و از آرد H E ⊓ E ⊐ H ш حمو سازند

و تعفین نموده بگذارند تا خشک گردد و سحق کرده نگهدارند و از آن مسحوق بر جامه هرکه نثر کند قمل بدو

بمثابه بدو آید که علاج نیابد و بتوار نیوه — **فصل دوم در دکرک** — در دکرک و این لفظ

جمع دک است و دک حیله را گویند که بدان جر نفعی توان کرد در اخذ مالی یا مقتضای ازان مقصود باشد و ان

صورت را بانواع کرده اند که از ان جمله هم نوع است در هم وصل آورده ایم — **وصل اول** —

در صل طوایف و این اعمال رزق است و عمل تا گردانا بدین آید بدانکه هرکه را ببیند که در طالع آن

شود ضعف است و کوکبی که تعلق بعضو عضو از اعضاء آن دارد ضعیف اگر خواهی این مضیف را بدین

تحقیق یکنی صورت آن از موم بسازم آن را در کاسه آب بنهاد و بر بالای بام ببنه و صباح ملاحظه

کن اگر آن عضو تباه شده باشد بدان که حکم نجوم درست است پس از شمع صورت و قدری بسازد ۲۹ ×

I و ⊃ ℧ ⊏ ⊐ H ÷ ⊓ بجای آن عضوی یا عضوی محکم نهد و روی آن را بشمع رقیق بپوشند

و بدو بده و چون آن صورت را در آب نهد و یکی از ان دو بند کور نگذارد و هر آینه فساد بدان عضو رسد

راه یابد و انکسی در گمان افتند و منجم بلطف و حیل از او چیزی بگیرد و تعویذی نویسد — **نوع دیگر**

کسی را طالع بیند و گوید ترا سحر کرده اند و من شر آنرا از تو دور و دفع کنم پس کاغذی بگیرد و قدری

ΔXƎIH و ƎHƎ ∩ꟷ Φ تخمیر او در میان کاغذ پیچد و گوید این کاغذ را بگیر و تکیه ای

و در زیر سر خود نه و نه خواب رو چون صباح برخیزی بنگر اگر چیزی در میان کاغذ باشه

بسوز از سحر تو چیز باقی است و اگر هیچ نمانده چیز سحر از تو تمام دفع شده الان برو چون صباح برخیزد

کاغذ بکشاید چیزی در آن نیابد خوشدل شود بر وی آید و شکرانه بگذارند — **نوع دیگر**

به روز سار طفل طالع گوید که میان تو و مطلوب تو سحر کرده اند و من تالیف کنم میان شما و چنانکه تالیف

میکنم میان ایشان و صورت پس دو صورت از موم ساخته و در رشته بسته روی بر روی یکدیگر ... یکی مسخر شود

سوی دیگری و آن مسلم است و در ... نامی که IƎIH ΨƎ Φ X 8 ⊓ Ш بنام مسخر است

و در جنبه دیگری — **حیل المعزمین** — هرچه از ملاعب ... باشد مذکور شده حیل

معزمانست و از جمله کاری دارند که موم بسازند و گویند دیوی ترا اسیر میکنند در میان این صورت است

و من او را قتل میکنم پس بر عضوی از اعضای او برد خون روان شود و ناظر حقیقی داند که دیو کشته

شد زیرا که در موم ... باشد و این حیله چنانست که از ⊏ لا ∩ E ⊕ علقه ... زالو

کبره بگیرد و در عضوی الصورت که خواهند پنهان کند و بپوشد شمع بشمع ارقیقه بر وجهی که کسی نبیند

پس آن عضو را چون قطع کند آن ⊏ لا E ⊕ مضطرب گردد و از وی خون روان شود و حاضران متحیر

شوند و یکی دیگر از کارها قتل آتش ن کارهای شیطان الیست در حمام و آن وقتی است

که میر ... که تجربه کند ... که ... خورند و طریقش آنست که فتیله بزرگ

در سر جه نهند و آن فتیله بدهون با بسته لشنجم و ملح جوهری پس با خود درشته باشند جنی از چوب

[cipher symbols] و [cipher symbols] وقوری [cipher symbols]

علقی دیو جه یعنی چوب زیتون پس آن چراغ را روشن کند و بوال کباده تند چینی کند و جب مکور را

با افوریں او کہ در طاس ریت از حجام باب گرم حل کرده باشد بیش آورده چنان نماید که اینک

دلو را میکشم پس طاس را بر زمین بلور زند و بریزد و فریاد کند و از آن خانه بیرون رود و هر که در آن خانه

مگردد دو های متلون جنید و خون بسیار ریخته لیقی داند که دیو کشته شده است **جمل الزرافین**

حیله های آنها بسیار است جمی از روی زرق در گوشه نشینند و آنها را از هم زبانان و همه مستان

چاره نیست که با هم بزبان خاص با شارات مخصوصه سخن گویند و از جمله یک حیله آنها آورده مستوق

و آن عمل السیناء برای مجلس چنان خارکتگله نور بر روی فرو می آید و چهره او در خشنده میشود مردم

متعجب و متحیر شوند و صنعتش چنانست که شکوفه شجره که آنرا بهجة العالم گویند بگیرند و آب آنرا خالص

حاصل کرده روی بروی میشوند و آن بدست بیاید لتابند جزوی از [cipher symbols] جو دانیک آتشه و جا جزو

بیاض البیض و در کاسه پاک صلایه کند پس در کوره خام بر آتش کاسه بزد و دیگر باره آتش دهد

چون در آتش سرد شد بیرون آرد و یک جزو [cipher symbols] و نیم جزو شیره مغز تخم [cipher symbols]

[cipher symbol] خرنوبه بدبسوز بدان خورانند و خشک ساخته در جام بر کی یک جزو در آن اندازند بعد از آنکه عرق

کرده باشد و باید که بقدر لینت کاردی برافشانند و یک ساعت دست در آن نمالد به نماله و تاب

بریزد و بمجلس در آید در برابر روزنه نشینند و یکی از مریدان [cipher symbols] بدست

گیرد و اگر روز است چنان کند که در پیش آفتاب بدارد و شعاع از آن را نوعی کند که بروی وی افتد

و اگر نسب است در پیشانی شمع در شته شعاع آن را متوجه روی سازد پس نور آن بر روی وی نمایه

ظاهر شود که همه حاضران و ناظران از آن متحیر و متعجب گردند و از آن بسبب رواج بازار و رونق

کار وی شود — **وصل دوم** — و راز یات و این عملیات که اهل رزق مردم را از آن

بترسانند در رنج رسانند و آنرا با خد مال بسبب راحت حفظ کرد اند و بر سبیل اجمال از هر بابی

سخنی گفته میشود **اذا الزاهد** چون سیاده اورا به [cipher symbols]

بیالاید هیچ وجه پاک نشود والد عقوا اصلی بار صابون جدید ثابت در دوات احمقاری از [cipher symbols]

[cipher symbols] بریزد مطلق بر کتابت قادر نشود و مکشوف نشود اند نوشت **مقدم**

مجلس — اورا طوام کند از [cipher symbols] که در [cipher symbols] کرده باشند

نشو اند که حفظ راز [cipher symbols] نگهدارد در ظرف آن به بی اصلی باشد باید کرد یا به عوفی از [cipher symbols]

[cipher symbols] سو طبارق سه درم بیزد با دروج در دیگ دی اندازد و تمام آتش

بر گرم است و مردم را از آن کراهت آید و از عزیز استماع افتاده که اگر [cipher symbols]

[cipher symbols] تازه بگیرد و پاک بشوید و تاب دهند بروجی که دود دو آید پس آنرا در سایه خشک

کند و به از آن بقوا صلی ریزه ریزه کنند بمقدار نیخود و سر هر نخود را به چیزی پاک سیاه کند و گاه دارند

وچون در مجلسی طبقی برنج گرم پدید آید مقداری از آن نخود بر روی طبق بریزند و اندکی تحمل کرده

سر طبق را باز کنند که آن دوات بسبب حرارت در حرکت آیند و دراز شوند مانند کرم دیدان سیاه

و هم کلاسه از آن متنفر شوند عاقل چون اصل آن را میداند خوشی تماشا کند و پاک کند نوارد

ر دو اش هر گاه مقداری از [cipher symbols] معقود در دیگ وی اندازند جمیع کلیا گوشت از رق نماید یعنی

کبود چون سرکوفته مرده چنانکه قدری H ⊓ ب E ⊐ ب 8 در تنور بریزند مطلقا یک نان بجائی

نخورد قرار بگردد همه فرو ریزد و بعضی براینند که H X H ⊕ H X ... همین عمل کند و ... H X

و H ⊕ ▽ X ш نیز گفته اند و E ... E ▽ H نیز مشهور است حلوائی نشر کند به سبک و کسی بر حلاوت

او مقداری از H ш E ... 8 H ⊓ که هر که از آن حلوا بخرد بخورد فی الحال برو رد کند - طحان -

مقداری پنیر ... ш H ⊓ ریزه کرده با X H ⊕ H I ... با قدری گندم در لقمه جو ریجا

ریزند فی الحال برجای بالیته و سوزند که بگردد تا ... وقتی که سنگ را بر دارند و ... بردارند پاک کنند

- سیاهی ... - X ∃ ⊓ ... ▽ ... H ⊓ تا پنجاه عدد جوز در آب X ▽ بجوشانند چون

تا نیم خورانند فی الحال بسیار شکم چنانچه قدم از قدم بر ندارند و چون H ... ▽ X ... در کلوپیش

ریزند فی الحال بگردد و ضایع - بگرد عصاره ⊐ ▽ ب X ... ⊐ ... و انرا بر زبیت

ماله دو روم ... ▽ I X ш برایه و موجب القفان از کار گردد - صیاد - هرگاه کسی در وقت

صید ▽ ⊐ ... را در ... X ... افکند و بر عکس مطلقا هیچ شکار بدست نیاید و هم از پیش بر دو از وقت

~~در~~ فصل طبال اگر I ... H ... ▽ ب بکر دو بند جنبی کند و ذو فوف برانداز و دارد بتمامی منش گردند اگر

از ان مذکور طبل ب زنند هرگاه بنوازند جمیع طبولی که در ان نوبه باشند پاره پاره شوند ——

قفاعی که مقداری ▽ X H H ▽ E ... E در مجموعه وی افکند جمیع تماشا ... و بگذارند و آب شود

وصل سیوم —— در حیل کانره و انها جی باشند که تزویر تلوین مال و متاع مردم را

متصرف میشوند محرقهای ایشان عجیب و غریب است و دانستن فماریق ایشان جهت حفظ مال

و متاع حق لازم است و مقدم همه محرقهای ایشان آلت که تزویری میکنند که شکل ایشان نابند

کلدشه و عملیکند تا هر جا که خواهند در آید درو دوا نصورت بچینه وجه دست و بند - یکی انگشت ⌴ m X ⊽

ꕤ پ H ت در دست میگیرند بادام که آن نیزه در دست این نی است رنگ بروی این نی بانگ

میکشند و چون ⌴ m X ⊽ او نیز با خوف دارد و همین خاصیت دهد (دیگر) بروج صینی بگیرند

و بکوبند لعاب نرم و با ⌴ ب ⊽ ۵ ⌴ پ سحق نماید و عجین کند و از آن صورت رنگی سازند و با

H ꕤ X ⊽ ۵ ∃ X H در حرقه زبته با خود دارد و خاصیت این در لشکیت گلاب

افوی باشند به هر جانب بانگ کنند و نه او را بگردد - دیگر - سرقت حیوانست و از جمله چون بخورند که تو را

لغت
بنزد و بند با او سه کار میکند تالیف و لغز و تلبیس و تلوین اما تالیف آنست او را با خود دارد

میدهند تا هر جا که خواهند میدوانند و بطوع و رغبت در پی میرود و بی رستی را نیند و از جانب

است که خیشوم آن نی را به H ꕤ ⊽ ⌴ H بادام چرب کند یا به H ꕤ ⊽ H ꕤ H و چون

او را بموضعی برند قرار او را نیز میدهند و لغز آنست که قرابه او را هم بر بسته بر زمین می افکنند و قرار

او را با آتشی نرم ساخته بطرف که میخواهند و میخورند با بال میزنند و کج و راست میکند —

تلوین آنست که او را رنگ میکند برنگی که خواهند سیاه یا سفید اما تلبیس آنست که ꕤ ∃ H

X H E 8 را میگیرند و در ⌴ ب ⊽ I X چهار رکب ربع تعفن میکنند تا مهرالشعلی

قدری از دهن او میگیرند و با H ب ⌴ I ∃ X ● ⌴ منقطع خفته کنکاه میدارند و هر گاه میخواهند

یک پاره بیشتر از موضعی بر واضع حیوانات را به آن طلا میکند در وقت و ساعت که فید میشود و پیوسته

بر همان حال می یابد و همین طلا رکیب او هم را محل میبازند — لوغ عدد بگیرد m X

X ب ꕤ و ⌴ I ꕤ ∃ H ت بری و ⌴ I ⊽ ⊽ H ꕤ H بگذارد

دبا گید بگر بیانزد و بر هر جسد السود بمالند از هر حیوان فی الحال سفید گردد و اسب سیاه را همین حیله ابلق میتوان

کرد اما لستویه بران طریقت که [illegible] را به [illegible] سحق میکنند انگاه [illegible]

[illegible] محلول بان اضافه نمایند این دوا را خاصیت است که بر هر جزوی سفید حیوان باعفرانی

او بمالند ابیض السود گردد و همه عمر بان ماند و اسب لوز را بدین دوا ابلق میتوان کرد و لوز را نیز همین

دارو عوض مییا زنند و در کتابی دیگر مذکور است که بگیرند [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و گل [illegible] و کوفته و بیخته باب لیبر لنبه و بیک لنبو رند

تا قوت ادویه باب بیه اگر درو سور مالند یک شبانروز بگذارند سور اگر سفید است او باشه با رزد

یا سرخ البته سیاه میشود و سیاهی دلپذیر و خوشترنگ و هر اسب که سفید باشد با سور یا گاو و بدین

دارو ابلق میتوان کرد و در سرق اغنام لبالب خرید هوا بدین زیت مید هند تا از پی میرود و چون

عقام خود بروند صوف با بخر او برون که میخور هندی سازند و در سرق دجاجه عبوران اخذ میکنند

تا جب لبان که علقه درو باشد در پیش ایشان معلق نهند و چون میخورند بر زمین می افتند البته انرا

میگیرند و میبرند — دیگر سرق ان لست — خوره صغر خوره کبیر در نحیالست که اول چیزی

از مراقد بدو می دهند تا بجود می شوند و داروی میمالند که موی او را برد و سیاه میشود و بدت

چلروز بدان سیاهی ماند و ان دارو این است [illegible] و [illegible] جبت الحدیه و [illegible]

[illegible] اجزا برابر کوفته

مجموع را کوفته بکوبند و بیزند با اب [illegible] برابر فند وجسم بر که خواهند بدین دارو

مخلوط سازند که در ساعت موی وی فرو بریزد و سیاه گردد تا چهل روز لیکن انکه کو ادوری او در

الحفاظ هند طلبی جلدرا بگیرد و در خل خمر محلول ساخته بروی اندازد و بگذارند تا خشک شود پس آب بر روی بشد و بماء غاسول می مالد تا بحالت اصلی اول باز رود و از خیالات این ها همین قدر اکتفا کرده شد

استغفر الله العلی العظیم و هو بالمستغفرین غفور کریم —————— خاتمه ——

در لعبهای متفرقه که خالی از غرابت نیست — لعب الانارة — افروختن روشن کردن چراغ از دور و طریقش آنست که [illegible] برابرد وارد بچوبی

خالی یکبسته دراز از این و سراد و فتیله چراغ بر سر این چوب و آتش در نفط زند بیفروزد و تا سری فتیله برود

فتیله را روشن کند و اگرچه چوب سست کرباشد و بر دیوار خانه همین آورند کرد اما دیوار باشد باید که همواره

و خطش سطر تر بود تا آتش نیک برود — لعب القرطاس — از کاغذ تابه سازد که بر وی کباب تواند کرد

و خاگینه توان پخت بگیرد [illegible] و مقداری کافور [illegible] و با یکدیگر بیامیزد

و کاغذی را چون تابه سازد و اگر چهار پهلو کنند بهتر باشد و از این مذکور بروی اندایند و مکرر اندایند کند

که از جفاف و بر سر آتشدان نهاده روغن در وی کند و آنچه خواهند از لحم بر ببقیه و روغن بریزد

— نوع دیگر — از مجربات استماع افتاده که بگیرد [illegible] و در میان طبق

کاغذ نهند که تابه ساخته است و روغن در وی ریخته کباب یا خاگینه بپزد و در پیش بکشید مخفی میسازند

و آن [illegible] قرطاس است که از نهادن [illegible] بین الطبقتین —

لعب السکین — دیگی که در جوش باشد فی الحال غلیان او را تسکین دهد و آن چنانست که بگیرد [illegible]

[illegible] و بگذارد تا خشک شود با استخوان بزرگ او را بگیرد و هرگاه خواهند این عمل کنند

این عظم بگیر را بگیرد بر سر دیگ جوشان نهند فی الحال ساکن شود غلیان گردد — لعب القطع —

رشته ضعیف استخوان بزرگ را دو نیم کند و عملش بر پنج گونه است بگرد رشته نازک از قطن [cipher]
و تر سازد انرا به [cipher] و بسته او را بر استخوان بچینه نوبت نوبت
بریده نفخ — لعب البکاء — سحق کند او را [cipher] را با دهن طیب چون روغن
بادام یا روغن گل یا زنبق و بدان مسحوق گل ریحان یا گل بیالاید هر که ان گل یا ریحان را بو کند فی الحال
در گریه در اید — لعب قطع الفیل — صیفه بازد از [cipher] بقدر نه قدر و درو وضع
کند و آب بر روی ریزد هر چند آتش کند آب بجوش نیاید بلکه چنان گرم نیز نشود — لعب رقص الکلب —
مقداری از [cipher] خالص تازه نیز بوی صلایه کند و با [cipher] امیخته
نان به پزد و به سگی دهد بعد از زمانی گریه کنان در رقص در آید و اگر بیشتر خورد گریه بیشتر خورد —
لعب الصفنه — بگرد [cipher] نارگیل و در کوزه کند و سر ان کوزه را محکم کند
به پوسته بعد از ان لختی [cipher] در روی ریزد و سر کوزه را بگل حکمت محکم کند و بتجفیف
نماید و بر آتش نهد بانگی عجیب بیرون اید — لعب کسر الکوز — اگر مقداری [cipher]
[cipher] بستانند و در کوزه کند پس آب در او ریزد زود بشکند پس انکه دست کسی بوی رسد —
لعب الرقعه — و این خیالیست که رقعه نوشته در آتش اندازند بسوزد بلکه آتش فرو میرود و عملش چنان
باشد که بنویسد بر ان رقعه هر چه خواهد با شکر و زعفران و گلاب [struck through] حل کرده باشد نه ماء
[cipher] و جبری در روی بچیند و در وسط آن آتش افکنند بسوزد و آتش منطفی گردد و مراد از
رقعه خرقه است تا مخفی نماند — لعب العجل — از گل ازاد بشکل گوساله تمثالی سازند جوف
واز ته او سوراخی بگذارند [struck through] و در شکم او لقمه بدرون ترتیب کند و چون حرکت گردد [cipher]

ه خرد ازان سوراخ دردرون وی افکند وان سوراخ را نیز محکم کند وچنان سازند که باید جز ثقبه منجر او
به رون راهی نباشد وچون خواهند که عمل کنند مقداری ۸ ۲ H ۳۶ ۵۵ لطف طبع اقتضا
کند ودردست گیرند وظرفی از آب پرساخته پیش نهند بنهانی ان دوا را در آب افکنند وروی
ظرف پوشیده زمانی بگذارند وچنان نماید که عزیمت میخوانند لیه از ساعتی پرده بردارند پالوده
باشد لبسته شیرین رنکین نوبت خوش مزه والله اعلم — قاعده — بناسته چون چشم
خوان طعام بر حلاوت پالوده لیه اگر در همیقام مانده کلام نیز بدین شیرینی بسمت اختتام یافت
وسایه که از نسبت خالی نخواهد لیه والحمد لله ولی الودود وعلی نعمه المحیط بکل موجود — اللهم —
اورقنا علی مائده ذوق نمک حلاوة الشهود بحرمت حامل لواء الحمد وصاحب مقام المحمود محمد الامین المؤذن
خزائن اسرار الوجود صلی الله علیه وآله وعترته وصحبته واله وسلم علیهم تسلیماً کثیراً موالیاً ومتواصلاً الی
یوم الموعود بتوفیق الهی وبیمن همت عالی پناهی ومقابت پناهی ... وجمله چند بسمت تحریر یافت

خاتمه بالخیر وعاقبت محمود باد

المرقوم ... الحالی

... سنه ۱۲۰۰

عفی الله عنه

